ژوندون

د اطلاعاتو او کلتور

... ورباب درکشور ما بی پدر شد

معلم خمرکان وینبوی











ببرک کارمل دملګرو ملتو دپراختیا یــــی پروګرام آمردپیژندګلوی کتنی له باره منلی دی .

اختصار وقایع مهم

دافغانستان دخلک ددموکراتیک ګوند د مرکــــزی کمیټی عمومی منشی، دافغانستان ددموکراتیک جمهوریت دانقلابی شورا رئیس او صدراعظم ببرک کارمل دسرطان په لومړی نیټه له غرمی مخکی په افغانستان کی دملګرو ملتو دانکشافی پروګرام داداری آمر بو نیف دپیژندګلوی کتنی له پاره دانقلابی شوراپه مقر کی ومانه .

* * *

دافغانســتان د خلــک د دموکــراتیــک ګــو نـد د مر کزی کمیټی د عمومــی منشی دافغانستان ددمــوکــراتیک جمهوریت دانقلابی شورا درئیس او صدر اعظم ببرک کارمل له خوا د مدغاسکر د د موکراتیک جمهوریت دخپلواکی دورځی له امله دهغــه هیواد دجمهور رئیس ، دیدیرراتسی راکا په نامه تانانارېوته دمبارکی پیغام مخــا بــر ه شویدی .

دغه راز دافغانستان دخلک دموکراتیــک ګوند دمرکــزی کمیټی دعمومــی منشی دافغانستان ددموکراتیک جمهوریت دانقــلابی شورا درئیس او صدراعظم ببرک کارمل له‌خوا دموزمبیق د خلکــو دجمهوریت دخپلواکی دورځی له امله دهغه هیواد دجمهــور رئیس ساموراماشل په نامه مه پوتو نه د مبارکــی تیلګرام مخابره شوی دی .

دافغانستان د خلک دموکراتیک ګــوند د مرکزی کمیټی دعمومی منشی، دافغانستان ددموکراتیک جمهوریت دانقلابی شورا درئیس او صدراعظم ببرک کارمل له خوادهندپارلمان دغړی او دهغه هیواد دملی کنګری دعمومی منشی او دهند دصدراعظمی جلالتمابی میرمن اندراګاندی دزوی سنجی ګــاندی د ناڅاپی مړینی له املــه د اندراګــاندی پــه نامــه دډاډګیرنی پیغام نــوی ډیلی ته مخابــره شویدی .

پدی پیغام کی ببرک کارمل دخپل خــان اودافغانستان ددموکراتیک جمهوریت دانقلابی شورا له خوا په خپله میرمن اندراګاندی او دهغوی کورنی ته دزړه له کومی خواخوږی څرګنده کړیده .



دافغانستان له‌انقلاب سره دپیوستون دهغی غونډی یوه څنډه چی دانترکانتی ننتال په‌هوټل کی جوړه شوی وه .

دافغانستان دخلک د دموکراتیک ګــوند دمرکزی کمیټی دسیاسی بیورو غړی او د افغانستان ددموکراتیک جمهوریت دانقلابـــی شورا مرستیال او د صدراعظــم مرستیــال اسدالله سروری دسرطان په دوهمــه نیټه دعلاج له پاره شوروی اتحاد ته لاړ .

* * *

دافغانستان دخلک دموکراتیک ګــوند د مرکزی‌کمیټی دسیاسی بیورو غړی‌دافغانستان د دموکراتیک جمهوریت دانقــلابی شــورا مرستیال، دصدراعظم مرستیال او دپلان وزیر

سلطان علی‌کشتمند په پراګ کی داقتصادی متقابله مرستو شورا دخلور دیرشمو غونډو په جریان کی دبرخه والو هیوادو هیاتونو له رئیسانو سره دوستانه کتنه وکړه اود تلاقی د موضوع ګانو په باب ورسره غږیدلی دی .

* * *

دافغانستان دخلک دموکراتیک ګــوند دمرکزی کمیټی دسیاسی بیرو غــړی او د انقلابی شورا غــړی دستګیر پنجشیــری

داندراب، خوست وفرنګ دولسوالیواودخنجانو او تاله برفک دعلاقه داریو دچارو له کتلــو وروسته دسرطان په څلورمه نیټه کندز ته ورسید .

* * *

دافغانستان دخلک ددموکراتیک ګــوند د مرکزی کمیټی دسیاسی بیرو غړی د انقلابی شورا غړی، دصدراعظم مرستیال او د پلان

وزیر سلطان علی کشمند دسرطان په‌لومړی نیټه دچکوسلواکیا دکمونست ګوند درئیسه هیات له غړی او صدراعظم لوبومیرشتروګال سره وکتل او خبری یی ورسره وکړی .

* * *

دافغانستان دخلک دموکراتیک ګــوند دمرکزی کمیټی دسیاسی بیرو غــړی او د فواید عامه وزیر انجنیر نظرمحمد دسرطان په لومړی نیټه دهرات په ښار کی دسلطان اوګوهر شاد لومړنی ښوونځی وکتل او ددغو

ښوونځیو له ښوونکو اوزده کوونکوسره یی دانقلابی دولت دزده کړی د پروګرامونو په باب خبری وکړی .

* * *

دافغانستان له انقلاب سره دبین المللی پیوستون له امله ستره غونډه دسرطــان

دڅلورمی نیټی په ماذیګردافغانستان دخلک دموکراتیک ګوند دمرکزی کمیټی سیاسی بیروغړی دانقلابی شوراده‌مرستیال، صدراعظم دمرستیال او دپلان دوزیر سلطان علی‌کشتمند په وینا سره دانترکانتیننتال دهوټل په‌بالروم کی په رسمی توګه پرانستل شوه .

واقعیت اینست که‌امپریالیست‌های‌امریکایی‌بارتجاع داخلی منطقه ورهبران چین سخت درزدوبند اند تادرراه انقلاب ملی‌ودموکراتیک‌ضد فیودالی وضد امپریالیستی خلق‌افغانستان سنگ اندازی کنند، شهر ها،دهات، مکاتب‌ومساجد رابه آتش بکشند زنان، اطفال وپیر مردان مان راوحشیانه به‌قتل برسانند ودست‌آوردهای انقلاب ثور را ازمیان بردارند.

ببرک کارمل

۷ سرطان ۱۳۵۹ ـ ۲۸ جون ۱۹۸۰

بشریت مترقی درسنگر دفاع از انقلاب افغانستان

نیازی به اثبات ندارد که افغانستان د ر پرتو انقلاب شکوهمند ثور وبخصوص مرحله نوین تکاملی آن واردعرصه جدید ز ندگانی سیاسی واجتماعی خویش گردیده برای‌اولین بار در تاریخ منطقه بازهم افغانستان انقلابی پیشگام گردیده ویکبار دیگر پیشاهنگی خود را در نهضت وانقلاب ثبت تاریخ نمود .

از آنجاییکه رویداد انقلابی افغانستان بخصوص مرحله نوین تکامل انقلاب ثور برای همیش امید ها وآرزو های خصمانه امپریالیزم واستعمار را به خاك سیاه نشاند وراه مردم ستمدیده این مرز وبوم روشن گردید ارتجاع و امپریالیزم در یك صف نامقدس با هم یکجا شدند وعلیه انقلاب ومردم افغانستان به فعالیت های تحریك‌آمیزی دست زدند که تاکنون جز سیاهرویی و سرافگندگی نتیجه ای برای شان ببارنیاورده است .

آنچه درین میان روشن وغیر قابل تردید است وبرای انقلابیون افغانستان جلوه طبیعی دارد همین خصم ودشمنی ارتجاع وامپریالیزم به سردمداری امپریالیزم امریکا و یاوری و همکاری شئونیست های چین و دیگرچاکران ارتجاع سیاه علیه آزادی ، ترقی واستقلال افغانستان می باشد واین هم یك امرطبیعی است چه ارتجاع سیاه ونیرو های استعماری وامپریالیستی سالها در تلاش بوده اند که افغانستان را مانند همه کشور های عقب ـ نگهداشته شده،عقب‌مانده نگهدارند، از ینرو آنها درین طریق تا میتوانند سنگ اندازی می کنند، چنانچه بعداز انقلاب ثور تاکنون به اشکال مختلف خصومت ورزیده و هرگز آنرا پنهان نتوانسته اند .

در مقابل نیرو های اهریمنی امپریالیستی که لجوجانه اینجا وآنجا هیاهو را برپا نموده ودروغ های شاخداری را علیه انقلاب و مردم افغانستان می‌سازند ، نیروی عظیم بشر یت مترقی که عملا دوستی شانرا با مردم ستمدیده جهان ومنجمله افغانستان به اثبات رسانده اند متحدا در سنگر انقلاب‌افغانستان ایستاده ودر سراسر جهان از انقلاب ومردم افغانستان دفاع به عمل می آورند واین قدرت روزتاروز پرتوان تر در دفاع از انقلاب افغانستان می ایستند .

تدویر کنفرانس همبستگی سازمان صلح وهمبستگی خلقهای آسیا و افریقا در کابل نشانه بارز وغیر قابل تردید این مدعاست که تمام بشریت مترقی از آرمان های مردم وانقلاب افغانستان دفاع می نمایند .

گردهمایی هیات های سازمان صلح و همبستگی خلقهای آسیا وافریقا در کابل از آنجا مسئلهٔ بسیار با اهمیت در رویدادهای عصر کنونی به ارتباط پیکار مردم افغانستان علیه امپریالیزم واستعمار بحساب می آید که نمایندگان سازمان های‌متذکره به‌اعتماد وباور ملیون ها انسان آرزومند، صلح‌دوست جهان از تمام قاره هاباهم دست وحدت وهمبستگی داده اند ودریك زنجیر اصول وانقلاب حلقات شکست ناپذیری را می سازند .

برای مردم افغانستان افتخاری بالاتر ازین نیست که بشریت مترقی، پیام آوران صلح وآزادی، انسانیت وسعادت مردم، آنهایی‌که ازاعتبار عظیم بین المللی برخوردار اند ، امروز نه تنها بشکل کنفرانس ها بلکه به اشکال وشیوه های گوناگون از انقلاب ثور وآرمان های تر قیخوا هانه مرد م افغانستان پشتیبانی می نمایند ودر سنگر آرمان های والای انسانی ، رسالت تاریخی شانرا ایفاء می کنند .

بگذار سنگر نیرومند دفاع از انقلاب افغانستان بیشترازین استحکام یابد و خلق افغانستان درین روز های آینده ساز وتاریخ ـ ساز کشور خویش دوستان و دشمنان خودرا هرچه بیشتر بشناسند.

چنانچه امروز صف دوستان ودشمنان مردم افغانستان در سراسر جهان بعدازانقلاب ثور اصولا مرزبندی گردیده ودوستان افغانستان آزاد وانقلابی مصمم اند تاپای جان درسنگر انقلاب افغانستان پایداری نمایند .

برافراشته باددرفش همبستگی خلقهای جهان.
مستحکم باد همبستگی وبرادری انقلابی !

پیروز باد انقلاب ثور افغانستان !

درین شماره

تبصره

امپریالیزم ونوکران رنگارنگ آن حق ندارد سرنوشت کشورما را تعیین کنند

افغانستان بالنده و مستقل ، انقلابی وپیشرو به شهادت تاریخ در بد ترین شرایط ودر تحت سلطه‌ی مرتجع ترین شاهان وامرا ودر تحت استیلائی کینه توزانه ولی موقتی استعمار و متجاوزین زمان ، همیشه با غرور و سر بلندی از حق خود ارادیت و استقلال خویش دفاع کرده و آنرا بقیمت خون های گرم خویش حراست نموده استوهیچ زمانی هیچ نیروئی ولو بسیار قوی را اجازه نداده است تا راجع به سر نوشت شان تصمیم بگیرند . اگر بتاریخ دو صد سال اخیر کشور خود نظر اندازی کنیم بخوبی در میابیم که استعمار بخصوص استعمار انگلیس درلباس شاه‌شجاع ها ، امیر یعقوب ها وعبدالرحمن ها بشکل بسیار نا جوانمردانه و محیلانه کوشیده است تا معاملاتی را که صد در صد بضرر افغانستان وبه نفع استعمار بوده انجام دهند که هرگزدر آن‌معاملات‌ننگین ، مردم‌افغانستان‌ویا نمایندگان واقعی شان سهم وشرکت‌نداشتند اینك درین عصر یعنی عصر بیداری توده ها عصر درهم شکستن زنجیر استعمار ،عصر استیلای بشر برماورای جو ، بازهم استعمار وامپریالیز م در کمین است تا بانیرو ها ی همردیف همان عناصریکه بر خلاف اراده‌ی افغانستا ن معاهدا ت ننگین گندمك و دیورند را امضاء کردند، راجع به‌سرنوشت افغانستان قهرمان امروزی تصمیماتی بگیرند ولی امپریالیزم اهریمنی فراموش کرده است که دیگر نمی تواند خود سرانه راجع به تعین سر نوشت ممالك حکم صادر نمایند آنهم درمورد سر نوشت کشوریکه به اراده‌ی‌مردم خودانقلاب ملی ودموکراتیك ضد امپریالیستی ، ضد فئودالی و ضد کمپرادوری را به‌پیروزی رسانیده ودر طول‌تاریخ افغانستان برای اولین بار خود مردم برخود حکومت می کند . امپریالیزم رسوای‌امریکا،شوونیزم هستریك‌پکنگ بایاران هم کیش خود هرگز نخواهند توانست برخلاف اراده ی مردم افغانستان‌بدون‌شرکت دولت مردمی افغانستان راجع به افغانستان تصمیم بگیرند . این موضوع در بیانیه‌ی علمی وانقلابی ببرك کارمل منشی‌عمومی کمیته مرکزی حزب دمو کراتیك خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی وصدر اعظم جمهوری دموکراتیك افغانستان خطاب به‌اولین کنگره سراسری معلمان جمهوری دمو کراتیك افغانستان چنین ارزیابی شده است :

«بگذار بار دیگر اعلام بدارم که هیچ‌قدرت جهانی اعم از امپر یالیزم جهانخوار امریکا ، شوونیزم توسعه طلب چین‌صهیونیزم‌اسرائیل وکشورهای مرتجع پوندـدالروارتجاع منطقه و عناصر ضد انقلاب داخلی هرگز و هر گز نخواهند توانست که نیات شوم خودرا بر مردم فغانستان آزاد و مستقل تحمیل کنند و هرگز بصورت قاطع‌قادر نخواهند شد که بدون اراده آهنین وشکست نا پذیر دولت انقلابی کنونی جمهوری دمو کراتیك افغانستان ومردم سلحشور و غیور افغا نستا ن در باره ی سر نوشت افغانستان بی شرمانه تصمیم بگیرند ...

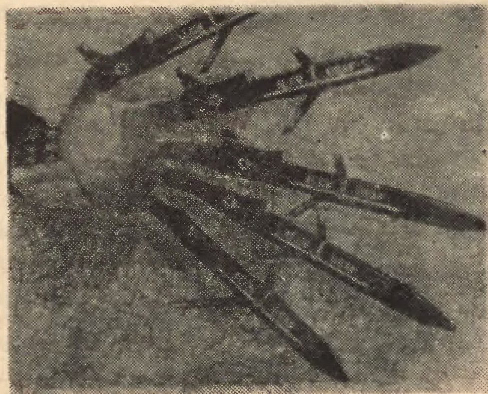
اگر تاریخ پر افتخار کشور مرد خیز خود را ورق بزنیم موارد زیادی را میابیم که در آن یك مشت مرتجع ومتکی به استعمار و امپریالیزم خود را نماینده‌ی مردم جازده وزدو بند هایی را با ستعمار براه انداخته اند که بد بختی های زیادی را بر مردم تحمیل‌کرده اندولی باید دانست که‌مردم غیور وسلحشور افغانستان حتی سالها پیش هنگامیکه استعمار انگلیس را با ضربه های خورد کننده ازکشور خویش راندند در مذاکرات و معا هدات(البته آن معاهداتیکه نماینده گان واقعی مردم‌اشتراك داشتند) ازخود شعور سیاسی بی‌نظیر نشان داده اند و هوشیارانه از منافع مردم ووطن دفاع نموده اند . برای اینکه ادعای خود را ثابت ساخته باشیم اینك مواد چنداز معاهده‌ی ۱۱ دسمبر ۱۸٤۱ را در حالیکه هنوزانگلیسها کاملا از کشور رانده نشده بودند میان سران مجاهدین افغانی وانگلیسها عقد شد ، درینجا نقل می کنیم .«قبل از آنکه مواد چند ازین معاهده که نما یانگر شعور مردم ورهبران واقعی آنهاست درینجا نقل شود لازم به توضیح است که وضع کشور ما در آنوقت خیلی خراب بود نفاق وخانه جنگی و جنگ وستیز میان ارتجاع درباری برای احرازقدرت در جریان بود وانگلیس ها بااستفاده از ین وضع بر کشور ماحمله نموده و قسماً آنرا اشغال نموده بودند ولی مردم بپا خاستندواز مام وطن دلیرانه دفاع کردند وانگلیس هارا وادار کردند تا به حقیقت وطنپرستی مردم افغانستان تن در دهند و خاك کشور مارا ترك گویند» . در ماده‌ی دوم معاهده‌ی مذکور چنین آمده است :

«شروط دوم اینکه لشکر جلال آباد قشون انگلیس قبل از رسیدن فوج کابل به جلال آباد (فوج انگلیسی) روانه‌ی پشاور شوند و بعد ازین تعطیل جایز ندارند» . این ماده نمایانگر قدرت مردم و تسلط آنها براستعمار وصدور حکم از موضع حا کمیت‌بالای‌استعمار می باشد هم چنان در ماده‌ی سوم گفته شده است : «شرط سوم اینکه افواج غزنین (فوج‌انگلیسی) بزودی و تعجیل تدار کخودها را دیده از راه کابل (نه از راه قندهار) به پشاور بروند و تامل نکنند ماده‌چهارم چنین مشعر است : «شرط چارم اینکه افواج قندهار ودیگر ملك افغانستان که‌در او لشکر باشد (لشکرهای انگلیس) بزودی مراجعت به ملك هندوستان نماید .» .

این معاهده علاوتاً نشان دهنده‌ی جرات وشهامت مردم افغانستان نیز است . ولی مادر طول تاریخ کشور خود به اصطلاح معاهداتی هم داریم که در آنها دشمنان مردم یعنی سلطنت های‌فیودالی ،فیودالان بزرگ واجنت ها استعمار وارتجاع بناحق خود را بجای نماینده گان مردم جازده اند و برسر نوشت مردم وتمامیت ارضی کشور معامله گری نموده اند نزد آن مرتجعین وطن ومردم طرح نبوده بلکه منافع خودشان ومصونیت سلطنت و نفوذ شان مطرح بود روی همان ملحوظ است که هر گز مردم غیور و سر بلند افغانستان بر آن مرتجعین معامله گرنخواهند بخشید و نفرین ابدی مرد م بدر قه راه آ ن ارواح های خبیثه و معامله گر خواهند بود ولی در عصر ما که عصر درهم ریختن زنجیر های بردگی وغلامی واستعمار است ومردمان گیتی در ره آزادی کامل وهمه جانبه با سرعت رهسپار ند اخلاف همان معامله گران مر تجع ودربار ها ودرباری های که دست نشانده و مرتجع بی شرمانه بخود اجازه‌می‌دهند که آن سر مه های آزموده شده راکه‌بارها چشم مردم مارا کور کرده است یکبار دیگر بیازمایند و یکبار دیگر در مورد سر نوشت‌وطن ومردم ما «در حالیکه هر گز این حق راندارند تصامیم غلام منشانه وخیره سرانه بگیرند .در اینجا سوالی پیش میاید که چرا آنهادیوانه وار به این اعمال دست می زنند واین عناصر کی ها هستند ؟

در مورد اول طوریکه همو طنان ما می دانند باید یکبار دیگر گفت که پیروزی انقلاب ملی ودموکراتیك ثور بمشابه نقطه چرخش عظیم تاریخی در کشور ما همه مرتجعین و مفت خواران و وابستگان ارتجاع داخلی و ارتجاع بین المللی امپر یالیستی را سخت وارخطا ودستپاچه ودر عین حال خشمگین ساخت زیرا پیروزی این انقلاب که برهبری حزب دمو کراتیك خلق افغانستان و با قیام رویا روئی مردم واردوی رهائی بخش مردم افغانستان دست همه‌ی آنها را از گریبان مردم زحمتکش و کلیه و طنپرستاون کوتاه ساخت وقدرت رابه کارگران ،دهقانان روشنفکران انقلابی ووطن پرست اهل کسبه

بقیه درصفحه ٤٨



دست مداخله گران امپریالیز م امریکایی‌از امور داخلی کشور عزیز ما کو تا !

سلسله گفت وشنود ها ونشست های اختصاصی ژوندون در میز گرد

مسایل سیاسی واجتماعی ، فرهنگ و هنر، نوجوانان ، جوانان وخانواده ها

در این دور سخن :

۱ـ محمد شفیع عظیمی مربی شعبه اقتصادی کمیته مرکزی حزب دمو کراتیك خلق افغا نستان .

۲ـ غلام سخی غیرت رئیس تهیه‌مسکن .

۳ـ دیپلوم انجنیر عبد الستاراوریا رئیس آبرسانی وکانا لیزا ـ سیون .

٤ـ دیپلوم انجنیر داود سروش‌رئیس پروژه‌سازی «شاروالی کابل».

٥ـ دکتور عبد الواسع بشر یارشهر ساز ومهندس انستیتوت‌پروژه های شهری و تعمیراتی .

٦ـ حبیب کارگر معاون فنی‌فابریکه خانه سازی .

۷ـ محترمه حمیده مدیر لیسه‌عالی ملالی .

۸ـ لیلی کاویان معلم لیسه عالی‌ملالی .

۹ـ کریم پرو دیوسر مجله تلویزیونی .

۱۰ـ سید عزیز الله مرموز عضوگروه مشورتی ژوندون .

۱۱ـ میراگل مدیر ناحیه نزده شاروالی کابل .

۱۲ـ بازمحمد فاصح مدیر ناحیه ۲ شاروالی کابل شرکت داشتند.

کمبود منزل رهایشی یک دشواری در سطح ملی

خانواده ها لطفاً توجه کنید !

ژوندون باز هم یك دشواری بزرگ زندگی همگانی را در میز های گرد خود به جدل میکشد شما در امور ترانسپورتی شهری باچه مشکلاتی رو برو هستید ؟

آیا تعداد سر ویس های ملی بس کم است ؟

آیا پرو گرام های حرکت وتوقف این وسایل نقلیه موجب مشکلات شما میگردد ویا ایستگاه هادر موـ قعیت درست قرار نگرفته اند لطفاً در ایـن زمینه با ما تماس بگیرید وبه تیلفون ۲٦۸٤۹ گفتنی های خود را بما بگو ییدتا آنرادر گفت وشنود های اختصاصی خود به طرح آوریم

تیلفون ۲٦۸٤۹ در خدمت شما قرار دارد

• همین اکنون‌در شهرکابل‌هفتادهزار خانواده بی سر پناه و خانه به دوش زندگی میکنند وهر سال‌هم‌ده تا دوازده هزار خانواده به ایـن جمع افزوده میشود .

• • •

از نظر معرفی اسلوب ساختمانی مادرگذشته واجد ارزش باشد .

مدیر لیسه ملالی :

دکتور بشریار شما چگونه نظر میدهیدکه هشت میلیون دالر برای صحی شدن شهر کهنه مصرف گردد در حا لی که‌با این پول میشود شهر دیگری را آباد ساخت ؟

دکتور بشریار :

تمام آنانی که چار چند شهرکابل و نقاط باارزش دیگر را تخریب کردند مانند شما استدلال میکردند ، که این خانه های کهنه چه ارزشی دارد ، در حالیکه ارزش بخشی‌از ذخایر فرهنگی مادر همین کهنه ها خوا بیده است ، شهـر کهنه کابل چهارده قرن‌تمام



گوشهٔ ازمیز گرد هفته‌نامه ژوندون ایـــن‌مجله خانواده هادر مورد تهیه‌مسکن

• یکی از طرق‌حل معضله مسکن‌این است که بانك رهنی وتعمیراتی به تضمین کو پراتیف تهیه مسکن‌برای‌اشخاص بی‌استطاعت بی‌سرپناه قرضه تعمیراتی بدهد وبعد این پول‌باشرایط سهل واقساط دراز مدت از نزد مشتری مسترد گردد .

• • •

• وقتی مردم خود سهم می‌گیرندوکمك اقتصادی میدهند که بـــرای شان سرك کشیده شود ـ آب‌وبرق‌تهیه گردد وخدمات اجتماعی بـــه وجود آید چرا باید این خد مـــات‌بدسترس مردم گذاشته‌نشود .

• • •

تاریخ دارد واین همه قدمت خود بخود مساله آبدات تاریخی را به طرح میاورد .

روف راصع :

صحبت در زمینه طرح تطبیقی پلان بیست‌و پنج ساله ونقاطی راکه باید درآن در نظـــر گرفته شود میگذاریم برای آینده ـ از دکتور بشریار خواهش میکنم‌به ارتباط مسلك خود پیرامون علل اصلی به‌وجود آورنده مشکـــل کمبود مسکن درشهر کابل صحبت کنند.

دکتور بشریار :

کمبود مسکن علل فراوانی دارد که مهم ترین آن را باید در بلند بودن فیصدی‌تولدات وافزایش جمعیت ، مهاجرت مردم ده نشین و شهر نشین به سوی مرکز و تخریبات مطالعه نشده پیش از وقت مراکز مسکونی به بررسی گرفت .

رشد جمعیت در کابل ٤ر٢ درصد است که به نسبت کشور های که توانسته اند تولدات را به کنترول آورند و فیصدی رشد شان از یك فیصد تجاوز نمیکند خیلی زیاد است ، سالانه سه تا چهار فیصد نیز از اثر مهاجرت ها به جمعیت کابل افزایش به عمل میاید ـ مهاجرت های که از ده به شهر های کوچك واز شهر ها به‌سوی مرکز بیشتر به خاطر کار یابی صورت می گیرد و اگر مشکل کم کاری و بیکاری در دهات وولایت حل گردد معضله کمبود مسکن نیز تاحدود زیـادی در مرکز حل میگردد .

مهاجرین معمولا اشخاص بی بضاعت وفقیری هستند که وقتی‌به کابل‌میایند نخست‌در خانه های ارزان قیمت‌شهر کهنه به‌صورت‌اشتراکی وبه طور کرایی زندگی می کنند و همین که اندك پولی بدست آوردند فقط زمین کوچکی خریداری کرده وآنرا آباد می سازند وهمین هایند که هم بخشی عمده از تعمیراتی که به صورت خود سر به آبادی کشیده میشود به آنها مربوط میگردد وهم کمبود مسکن را به صورت نسبی حاد تر می سازند .

تخریباتی که پیش از وقت در کابل صورت گرفت وشروع آن ازجاده میوند وپشتونستان بود هم به این دلیل که ساحه آن هر روز بیشتر گسترش داده شد بدون آنکه درسطح نیاز مردم بی سر پنـاه خا نه اعمـار گردد یکی دیگر از دلایل مشکل مسکن در شکل و چار چوبه موجود آن میباشد ایـن هااز نظر من دلایل اصلی به شمار میایند و علت های که تا از میان برداشته نشوند حجم مشکل هم‌به‌صورت روز افزون فزونی می‌گیرد برای رفع دشواری از نظر من باید مهاجرت‌ها به کنترول آید و ساحه فعالیت پروژه های خانه سازی به چند برابر ظرفیت کنونی وسعت داده شودودرشهر های‌کشور برای مردم کار وهم جای رهایشی تهیه‌گردد ودراین‌زمینه بشاروالی های ولایات به اساس طرح های مطالعه شده علمی همکاری کنند .

انستیتوت پروژه‌های‌شهری و تعمیراتی‌اکنون برای تمام روستاه ا ـ شهر ها ومراکز ولایات نقشه های تثبیت شده یی دارد که باید زمینه تطبیقی بیابدواۀطرح به عمل پیاده گردد .

آقای راصع قبلا انتقادی را به طرح‌آوردند در زمینه شیوه کار کو پراتیف تهیه مسکن واینکه مردم بی سر پناه وبی‌بضاعت‌از ایـن پروژه ، استفاده برده نمیتوانند سخنی بجاست ما واقعا به سوی جامعه یی پیش میرویم که خود به خود تبعیض در آن راه میابد وبهترین گواه هم دشواری های مردم خیرخانه وامثال آن در برابر زندگی است که مردم کارته‌های مدرن شهر دارند ـ ماباید چنان زمینه هایی را ایجاد کنیم‌که افراطو تفریط کمتری داشته باشد ومردم ازنظر سطح رفاه اجتماعی وامتیاـ زات مدنی بامقدار کمی تفاوت دریك ردیف قرار بگیرند .

لطفاً و رق بزنید

دولت باید بـه وسیله همه ارکان های خـود برای ماموران بی بضاعت خانه بسازد وآنرا به اقساط طولانی به فروش رساند ویا به‌قیمت ارزان به کرایه دهد این ها از نظر من چاره های اساسی مشکل کمبود مسکن است .

کریم بسید :

کانا لیزا سیون شهر کابل یکی از مواردی است که تا کنون پیرامون آن زیاد جنجال براه انداخته شده بی آنکه عملا در پیاده‌شدن طرح‌های تطبیقی گامی برداشته شـــود، شما دراین زمینه چه طرح های را در دست اجرا دارید وبا چه مشکلاتی رو در رو هستید که کار این پروژه مفیـــد بازهم به تعویق‌می‌افتد؟

انجنیر ستار :

به اجازه شما پیش از آنکه پیرامـــون پرسش شما در زمینه کار کانا لیزا سیون سخن‌گویم در مورد آب آشامیدنی کابل چند نکته را یاد آوری میکنم ، چرا که اگر آب نباشد مساله کانا لیزا سیون خود به خود منفی میگردد .

ما فعلا برای پنجصد هزار نفر از جمعیت کابل به اساس فی نفر یکصد لیتر در روز آب تهیه کرده ایم که این مقدار نظر به حجم جمعیت بسیار کم است یك علت این امرهم این است که پروژه های انکشافی شهر کابل به نسبت پروژه های آبرسانی به مراتب سریع ترپیشرفت میکند وعلت دوم هم ناوقت‌شروع شدن پروژه های آبرسانی است که‌بودجه نا- کافی عامل آن به شمار میاید .

در آینده قرار است پروژه های بزرگی مانند پروژه مسیر آب لوگر و پروژه افشار به تطبیق آید که زمینه تهیه آب آشامیدنی را برای چهار صد هزار نفر دیگر هم فراهم میاورد وانگاه پروژه کانا لیزا سیون شهر کابل به مرحله تطبیق کشیده میشود .

کا نا لیزاسیون در شهر کابل به آن‌جهت به مشکل تحقق میابد که از یکسو وضـع جغرافیایی وعوارض اراضی این شهر نامساعد است واز سوی دیگر سطح آب های زیرزمینی در بسیاری از نقاط شهر بلند میباشد ما برای فعلا طرح کانا لیزا سیون اطراف میدان پشتو- نستان ، مقر شورای انقلابی ، وزیر اکبرخان، شهرنو و قسمتی از قلعه فتح‌الله خان را آماده ساخته ایم ، این پروژه قرار بود که از بودجه بانك جهانی و بودجه انکشافی دولت تمویل گردد ، اما متاسفانه پرداخت این قرضه فعلا به تعویق افتاده ووزارت امور پلا نگذاری در جستجوی منابـــع دیگر برای تمویـــل‌پروژه میباشد که اگـــر تهیه شده بتوانددر قـــدم اول برای بیست و دو هزار فامیل کانالیزا- سیون در نیمه سال آینده شروع میگردد .

راحله راسخ خرمی :

پرسشی دارم در مورد شرایط توزیع‌مکر- وریان به مردم ـ تا جای که دیده میشودهمین اکنون در حلود پنجاه در صد آپارتمان های بلاك های مکروریان هـــا از طـــر ف مـــردم بـــه کـــر ا یـــه د اد ه شده است خـــو شحـــال خان مینـــه و غیره هم دارنـــد، که این مساله گواهی است براینکه در توزیع پارتمان ها عدالت و مقرره های قانونی درنظر خانه شده اندکه‌خانه دومی دریکی ازکارته‌های گرفته نشده و کسانی در این منطقه صاحب مدرن مـــانـــند اکبرخان میـــنه ،شهر نـــو میتوانید بگویید درش مرایط کنونی علیه چنین روش های غیر قانونی و غیر عادلانه در توزیع پارتمان ها چگونه عمل می کنید ؟

سخی غیرت :

پرسشی است که باید رئیس حفظ ومراقبت مکروریان جواب می گفت و چون ایشان در این مجلس نمیباشند به اجازه شما من به‌آن پاسخ میگویم اصولا نظر به مقررات توزیع پارتمان های مکروریان پارتمان ها به کسانی باید داده میشد که از تـــمام نواحی شهرکابل سندنداشتن خانه مسکونی را به اسم خود تهیه بدارند ـ اما در اجرای این مقرره هادقت کافی وجود نداشت وبی مبالاتی ها واستفاده جوی ها موجب گردید که واقعا تعداد زیاد کسانی که خانه داشتند پارتمان را نیز از دولت بگیرند .

اما در جریان یك سال گذشته اقداماتی روی دست گرفته شد که‌به‌موجب آن بیش از یکصد خانه از کسانی که مستحق نبودند وخانه گرفته بودند مسترد گردید و هنوزهم این سلسله تحقیقات دوام دارد .

اما تمام خانه های کرایی هم به دلیل این به کرایه داده شده‌است که مالك آن خانه دومی داشته باشد خیلی ازماموران دولت‌چون هیچ مدرك عایداتی دیگر به جز معاش اداری ندارند وبرای ساکن بودن در مکروریان‌ناگزیر میگردند بیش از نصف معاش خود را بابت قسط خانه بپردازند و با بقیه پول خود نیازمندی های اول شان را بر آورده میتوانند به‌اجبار خانه های شان را به کرایه میدهند و خود در خانه های ارزان تر زندگی می کنند .

رووف راصع :

با توجه به اینکه بیشتر مامورانی که از ولایات به مرکز تبدیل شده ودر کابل‌اقامت دارند در شمار خانه به دوش های شهر کابل به شمار می آیند واین عده چون عایدی‌ثابت وکم دارند نمیتوانند مالك یك منزل رهایشی حتی در پایین ترین سطح ممکن آن از نظر تسهیلات مدنی گردند وناگزیر بیشتر از نیم معاش ماهوار خودرا بابت کرایه خانه می ـ پردازند ، آیا امکان ندارد که در قدم اول دوایر وموسسات دولتی بخشی از بودجه خود را به حساب کوپراتیف تهیه مسکن انتقال دهند وپارتمان هایی رابه ملکیت خود موسسه خریداری کرده آنرا با شرایط سهل واقساط دراز مدت وبه گونه موقتی تازمانی که مامور در چوکات اداره شان ایفای خدمت میکند در اختیارش قرار دهند به این ترتیب دررفع نابسامانی های زندگی ماموران بی بضاعـــت سهم بگیرند ؟

سخی غیرت :

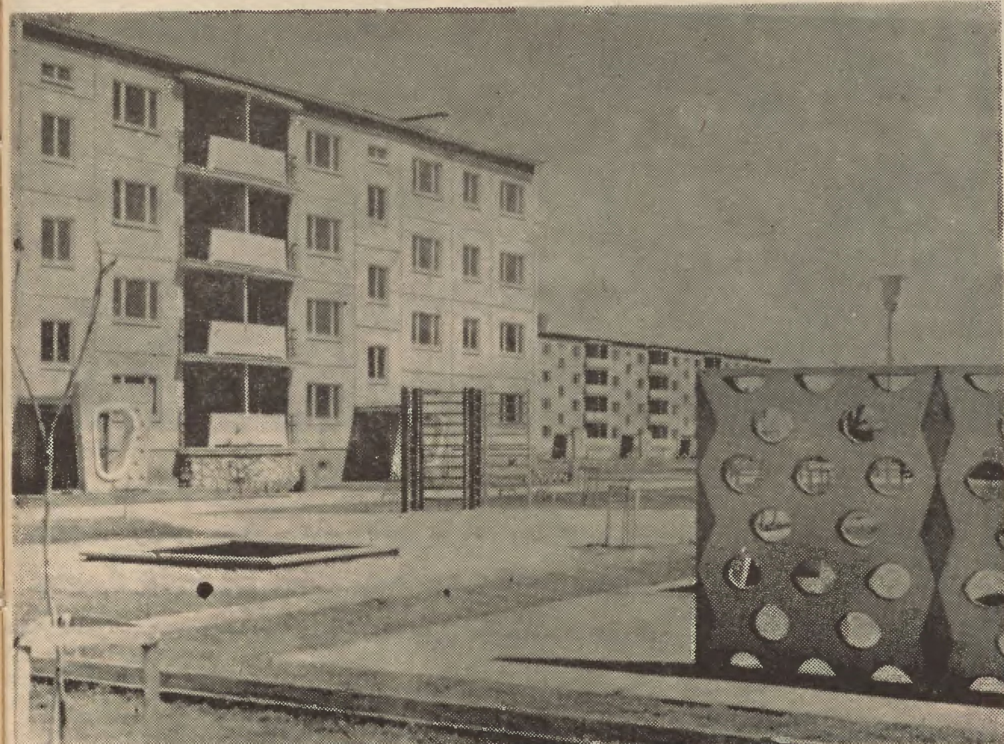
این نظر کاملا وارد وبجا میباشد وبه‌همین اساس ماهشت ماه پیش بابیش ازپنجاه‌وشش مرجع دولتی به تماس آمدیم که در رفـــع مشکل کمبود مسکن به نحوی که شما به‌آن اشاره کردید سهم بگیرند که تاکنون با تاسف نتیجه یی از آ ن‌نگرفته ایم ، امامن در این زمینه صحبت دکتور بشریار رابیشتر تایید میکنم که باید مساله کمبود مسکن در محدوده وسیع ترو به صورت افغانستان شمول به توجه آید وتمام عوامل به وجود آورنده آن در مرکز وولایات از میان برداشته شود .

نکته دیگر به ارتباط صحبت آقای راصع این است که ما مورانی که از مرکز به‌ولایات تبدیل میشوند با مشکلات بیشتر از سبـــب کمبود مسکن وجای رهایشی مواجه میگردند تامامورانی که از ولایات به مرکز می آیند .

وتنها راه حل آن هم این است که وزارت ها از بودجه سالانه خود مقداری را به امور خانه سازی برای ماموران خود در ولایـات وحتی ولسوالی ها اختصـــاص دهند البته در گذشته فواید عامه، عدلیه و اطلاعات وکلتور کارهایی در این زمینه به انجام آورده اند، اما ساحه آن وسیع نبوده وبه عنوان مثال مدیر فواید عامه در ولایات جای رهایشی دولتی دارد وماموران دیگر این اداره که از جاهای دیگر تبدیل شده اند ـ نه ـ .

رووف راصع :

در همه کشور های کـه مشکـــل کـــمبود مسکن وپایین بودن سطح اقتصاد عمومی‌وجود دارد، برای کاهش بخشیدن حجم دشواری های مردم بی سرپناه وخانه به دوش مقرره های خاص وجود دارد که به اساس معیار هـا و ضوابطی معین شخص کرایه دهنده فقط بعد از گذشت مدت مشخص میتواند فیصـــدی معینی را در کرایه ها افزایش به عمل آورد مشروط به اینکه هیچ یك از تسهیلات قید شده ودر نظر گرفته شده در قرارداد کـــم نباشد ـ امادر کابل ودر مجموع در کشورما چنین نمیباشد ـ شاروالی ها مقرره هایی در این زمینه ندارند ـ ضوابط ومعیار هایی که به اساس آن بشود مقدار عادلانه کرایه‌هابـــه تعیین آید وجود ندارد و در واقع مالك از همه‌ی صلاحیت ها وامتیاز هابر خورداراست در حالیکه کرایه نشین حقوق تضمین شده‌یی در این زمینه ندارد ـ از نظرشما آیا هیچ راهی برای رفع این نقیصه وجود ندارد ـ که



تاجاییکه دیده‌شده‌همین اکنون درحدودپنجاه‌درصد آپارتمان های مکروریان ازطرف مردم‌به‌کرایه داده شده است زیرا دیده می‌شودکه درتوزیع پارتمان هاعدالت ومقرره های‌قانونی‌درنظر گرفته نشده ...

• آنها که در شوربازار زندگی میکنندو آنهاکه در وزیر اکبر خان زندگی دارند
نهای کــه بار مصایب زندگـــی را درخانه‌های بالای کوه بلوش میکشند وآنهـــایی
یگر که در شهرنو در منازل اعیانی سکونت‌می کنند ـ همه نمایی هستند از طبقاتی‌بودن
رح های تعمیراتی در یك جامعه طبقاتی .

• • •

**• در کشور ما هیچ معیاری ـهیچ‌ضابطه‌ی وهیچ مقرره‌یی درامورکرایه
نازل وجود ندارد .**

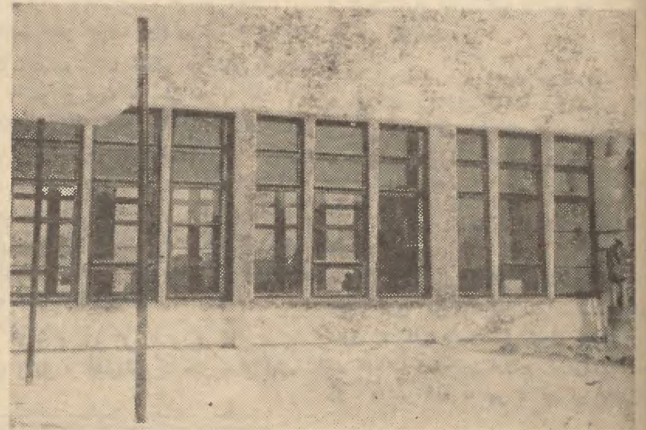
• • •

• شاروالی باید نورم های رهنمای‌تعمیراتی‌رادر اختیار مردم قرار دهد .

• • •

**• ما نباید به خاطر دفـــاع ازشار والی کابل چشم بسته خودرابه
سوی دشواری های مردم از ناحیه‌کمبود مسکن نگه داریم .**

• • •



درکشور ماهیچ معیاری وهیچ‌ضابطه درامورکرایه منازل وجود ندارد

آن اقدام صورت نمیگیرد ؟

داود سروش :

من این اعتراض راصع وارد نمیکنم که ما زمینه مورد بحث معیار هاوضوابطی نداریم، نکه چرا- باید علل واثر شرایط به‌کاوش رفت در پیش از انقلاب حکومت های‌ارتجاعی واهان آن نبودند که گـامی در جـهت رفع شواری های مردم برداشته شود وبعـــد از روزی انقلاب نیز پروپاگند های دروغیـــن ملان ضد انقلاب در این مورد که دولـــت کیت هارا ملی می سازد شرایطی رابه‌وجود رد که مردم ترجیح میدادند خانه هـای انی شان خالی بماند اما آنرا به کرایه هند واگر باز هم محدودیت های دیگری ای مالکان به وجود می آمد حجم مشکل ای بیشتری میگرفت .

اکنون در نظر هست که در به وجودآوری یار هایی برای تثبیت کرایه ها بر اساس وصیت های آن اقداماتی صورت گیرد که این زمینه مطالعه وتحقیق دوام دارد وبعد تکمیل این مرحله کار مقرره هایی‌بـــرای وضع خواهد شد .

مدیر ناحیه ۱۹ شاروالی :

به وجود آوری مقرره هایی‌که برای‌مالکان حدودیت های تازه یی وضع کند بدون شك شرایط کنونی جز اینکه موجب گردد که دم حاضر نشوند خانه های شان را بـــه ایه دهند ـ نتیجـه یی ندارد ـ این‌کـــار در مورد خانه های دولتی میتواند عملی ردد ومفید باشد .

راحله راسخ خرمی :

در این شکی وجود ندارد که با طـــرح وتطبیق پروژه های دراز مدت که حکومت همین اکنون دست اندرکـــار آن میباشد ـ مشکل کمبود مسکن راه حـــل میبابـــد و دشواری های مردم در این زمینه از میـــان میرود ـ اما مساله این است که همین‌اکنون مایاهفتاد هزار خانواده بی سر پناه درشهر کابل روبرو میباشیم که تعداد آن روز افزون است وبایدبرای رفع مشکلات ونابسامانیهایی که این گروه با آن روبرو میباشند اقداماتی فوری عاجل وضروری به عمل آید ، به این اساس از اشتراك کننده های ایـــن جـــدل خواهانم که بحث‌رادرایـــن‌زمینـــه بکشانندکه با پیاده شدن چگونه طرح هایی تطبیقی بعمل این امکان به وجود آمده میتواند که تا زمان بهره کشی از پروژه های دراز مد ت تهیه مسکن مشکلات مردم بـی خانه راه حـــل یابد ؟

لطفا در این زمینه نظرات اصلاحی خود را به صورت مشخص وفشرده به میان آورید وراه نتیجه گیری جدل را کوتاه سازیـــــد!

داود سروش :

پیش از اینکه به ارائه نظر اتم در این مورد بپردازم این نکته را یاد آور میگردم که مشکل کمبود مسکن به آن درجه یی‌که نمایانده میشود حاد نمیباشد مردم مادرطول تاریخ صدمه فراوان دیده اند واکنون نباید مسایل اساسی زندگی شان را به شکلـی به طرح آورد که گویا راه حل قطعی ندارد.

ازاین مساله که بگـــذریم به نظرمـــن باید در جهت مسایل مربوط به کمبود مسکن وعلل به وجود آورنده آن نشرات وسیع و همه جانبه صورت گیـرد ـ در تولیـــدات کوپراتیف تهیه مسکن افزایش به عمل آید. تمام موسسات ودوایر مسوول در این زمینه فعالیت گسترده داشته باشند وتولیدات صنعتی ساختمانی تا جای ممکن بسط و گســترش داده شود .

عظیمی :

من این گفته سروش را رد میکنم کـه میگوید پرابلم مسکن حاد نمیباشد مانباید به خاطر جانب داری از شاروالی از واقعیت های عینی مسلط در جامعه خود چشم‌بپوشیم وآنرا نا دیده انگاریم .

دشواری کمبود مسکن یك دشواری حادو درسطح ملی است و این واقعیتی است کاملا آشکار که هرچه زود تر باید برای رفـع آن‌راه حل کاوش گردد .

به نظرمن به منظور اینکه در فرصت کم بیشترین تعداد ممکن خانه های مسکـــونی تهیه شده بتواند نخست هفتگی نامه ژوندون کـه ابتکار طـرح موضوع رادر مطبو عـات دارد باز هم گرد هم آیی های دیگری را با دست اندرکارهای نشراتی به وجود آوردتـــا بایك تبلیغات‌گسترده ومتوازن‌توجـــه تـــمام ادارات ودوایر دولتی به ارزش موضوع‌جـــلب گردد ووزارت ها زمینه تهیه مسکـــن برای ماموران بی خانه وبی بضاعت خودرا از طریق فعالیت های کوپراتیف تهیه مسکن مسا عد گردانند .

اگر موسسات دولتی در مصارف ومخارج خود از اصل صرفه جویی پیروی کنند من اطمینان دارم باذخیره پول هایی که اکثـرا بی موجب وبا موثریت کم به مصرف می‌آید بخشی از این مشکل حل میگردد وهرموسسه میتواند تعدادی خانه برای ماموران بی‌سرپناه خود داشته باشد .

کوپراتیف تهیه مسکن باید بکوشدپلا ن پنج‌ساله عملیاتی‌خود را درمدت کـــمتراز پنج‌سال به اجراآورد وانستیتوت ساختمانـــی وشهری نقشه های ارزان قیمت وصحی‌ودارای شرایط سهل را طرح کند وبه وزارت هـــا

ناتمام



دشواری کمبود مسکن یك دشواری حـــاددرسطح ملی است، واین واقعیتی‌است کاملاآشکار که‌هرچه زودتر باید برای رفع‌آن‌راه‌حل کاوش گردد.

((هغوی چی ژوندی دی ...))

امین افغانپور

دشهید ملگری نیك محمد دلاوری پهیادچیوینه بهیی په څوانانوکی نوی غورځنګونهپیداکوی

معلم ځمرکان وینبوی

هغه شپه شین خالی سخته څګرویدله او له څګرویو سره سره یی مړ اوی اوښکی تویولی. خودخپل میړه ، دکلی دپښن شانور له ډاره یی غږنه شو کو لی . که څه هم چی شانور ستونی سیخ پسروت واو دچت تیرانو ته یی کتل . شانور پخپله هم سخت نا کرار ویو یو ځل به پاڅید ، ښه یوه‌تاك نصوار به یی واچول . او بیا به یی په زوره زوره تو کړل . خو خبری یی نه کو لی .
شین خالی زړه لوی کړ او ورویی وویل:
ـ دباتور پلاره !...
خو خبره یی‌په مری‌کی غوټه‌شوه او شانور تر خپلو ګڼو بریتو لاندی وغورید :
ـ ښځی ته موږ نه پریږدی په کرار ... ستا پوښتنی بیاهم ګریزی ... او بیا پسه خپلو سو چو نو کی ډوب شو ...
شانور ته دخپل زوی مدعی معلوم و . که څه هم چی بازو ګی تیر بوز که وهلی وه او په خپلی توری شملی باندی یی خپل مخ پو ښلی و خود مکتب ملازم جانداد د هغه غږ پیژندلی وچی ویل یی :... باتور دپښن زوی‌در نه خطا نه شی... هم هغه و چی دا پسات یی و کتاوه او دلته یی شیطان خانه جوړه کړه ...
اولیا په ښو نځی باند ی دسکر وټو یو باران اوریدلی و . له هری خوانه ډزی شوی وی ... شاه نور له ځان سره سوچ کاوه او وهخول چی نور هغو کسانو ته او میږ تیټ‌نه کړی چی تاسویی په دغه سپیره ژوند کی ساتلی یاست . او چی (.. صیب) ورته‌ګوا ـ ښیدلی و چی :
ـ هکله خو له سمه خو خوه !
نوشانور خپل ارت اوپه تورو اوسپنیو وینښتا نو کی پټ تترږ بو لی و چی :
ـ زه څوك نر بو لم چی دښوونځی دجوړیدو مخه ونیسی .. که څو ك را نژدی شی پدی ستك به یی ککره ور ماته کړم . او کلیوال چی دشا نور په میړانه خبرو او پو هیدل چی ټول بزګران ورسره ملګری دی لسه تعجب نه په وازو ستر ګو په شا شوی وو .
(...صیب) اوباتور بهچی‌په مړی‌اوژو نسدی کی دچاپه جنازی او خیرات او یادکسوم کلیوال په واده کی سره مخا مخ شول نو یواځی به یی یوه سره او بی خونده ستړی مه شی کو له او هر څوك به خپلو پرو جنبو ته ورغلل او کښینا ستل : د (...صیب) نه‌بهد کلی مخور لکه بازوګی او نور ورټول وو خود باتور شاو خواته به دکلی بز ګران ختګران او نور اوستا کاران . تل به (... صیب)د ننه په حجره کی کینا سته او باتور به سره له‌نورو بزګرانو اوکلیوالو دحجری مخی تسه پر ځمکه ..
ټولو کلیوالو ته پته وه چی د ښوونځی په جوړو لو کی با تور او دهغه پلار د کلی پښن پوهو لو اوسړی کولو لپاره مود ښوونځی په وړانی کی کار ته را بو لو خپه کیږی .. دا خو د ځان او دخپلو اولاد و لپاره کوی .. دا چی زه په ښوو نځی کی وروسته تر غرمی کار کوم ... دا چی زما پلار دوډانی داوسپنی ټول کارونه وړیا کوی او داچی زما ترور زی بی له مزده په ښوونځی کی ختی کوی‌دا ګنی مزدوری ده اویا موږ مزدوران یو څه ... ها .. وواپاست !
او کلیوالو یوبل ته کتل . د باتور منطق ته دهر وخت په شان پر شوی وو ... شانور ځانته ورپیاد کړل چی څنګه بازو ګی پر آس سپور دپښن دو کان ته رانژدی شو چی‌په بزګرانو باندی و یره خپره کړی ... خو باتور خپلو خبروته دوام ورکاوه :
ـزما درندو ، زما حقدارو او سپین ږیرو! آخر تا سو یو قوت یا ستی خو په ځان نه پو هیږی ... که تاسو یو دبل پښی ونه‌وهی او یو له بله سره نژدی شی څوك مو نه شی ما تو لی څوك مو له شی مزدوران کولی ... وګوری لدی بتی‌نه داسپرغی څنګه یوه یوه الو ځی ... پرك یی خیژی او به هوا کی مری ... خو که دابه یوه وار سره را و ځی نو خومره ستر اورلګولی‌شی ...
بز ګران د بازو ګی له ویری نه پرته په میړانه ولاړل او دښوونځی د جوړ و لو لپاره کلی کی انګاره شوه چی (... صیب) لـ پولی نه ها خواکپه کړیده او څه‌موده پر یی بازوکسی ته‌هم احوال ور کړی‌وچی پسـ کلی کی نور نه ځائیږی راځه‌له موږ سره . ملګری شه ... او بازوګی هم پښی کړلی وی.
کله چی (...صیب) او بانوګی کلی پرینښو بزګران یی خو شا له شول خو له شانور سره همیشنی اند یښنه ملګری وه . ځکه د هغوی نیت باتور ته ښه نه و . هغوی پو هید لـ ښه پته وه ورته چی دا کلیوال او دا بزګران داختګران او اوسـ تا کاران چا په کلی کی لمسولی دی چی د مخورو په ګټه په اشرو نو کی‌ګډون ونکړی او خپل حق و غـوا ړی .. او دا بز ګران چا دانقلاب په مور چو کی ځای په ځای کړیدی .
له باتور سره د هغوی سخته ورانه و ... او کر که یی تری کو له . او شانور ته‌پته وه چی (... صیب)او بازوګی به هیڅکله د ده زوی با تور هیر نکړی ...

• • •

همی خو دضد انقلابی لوټمارو ورانو ونکړ ... او خو نړی ګوزارونه له پنځو میاشتو راهیس ... ددوی په کلی باندی پیل شوی وو . خو ... دی دوه را وروستیو اوونیو کی‌یی‌زوراخیستـ ... وو . و ډیر ځله به چی با تور لږ څه‌وړاندی ...
وروسته شونو د شین خالی زړه بـ ... ږیږ دیده او پر له پسی به یی دباتور کښر ... خور دپښن دو کان ته لیږ له چی «هلك»څ ... شو؟ شین خالی به باتور «هلك» باله. خود ... کار به شانور په قهر کاوه او تر څه ځوابو ... به یی ورلیږل .. څکه شانور ته پته وه چ ... باتور وروسته تر مازدیګره په ښوونځی کـ ... څه کوی .
باتور به وروسته تر مازدیګره له کلیوا ... او بزګرانو سره کتل . هغوی ته به یی‌خبرې ... کولی اوهغه وسله چی له ښاره به راتلل ... په بزګرانو باندی ویشله او دضد انقـلابـ ... لوټمارو دمقابلی لپاره به‌یی دمقاومت ټ ... سنبالولی ...
له‌لری کلونه دغمجنوپیښواحوالو نه‌راتلل ... اشرار ودپلانی‌کلی‌جومات وسوزاوه ...اشرا ... په جومات کی به جمی باندی ډزی وکړی ... اشرارو دکلی‌اخوند چی ورسره ملګری شو ... نه و وواژه ... اشرارو دبیستانی کلی ښوونځ ... ته اور واچاوه او ماشو مان یی ورپت کړ ... او داسی نور ...
په داسی حالاتو کی به شانور په سو ... کی ډوب شو خود شین خالی له زړه نه به دا ... ینښتو ښامار چاپیر شو او سخته به یی ځوریده ... له .

• • •

اوهغه شپه په‌کلی باندی ډوری او پلـ ... چو ټیا خاند غوړولی و . یواځی دګړدیو ... له‌پسی آوازونه اوریدل کیدل اونور هیڅ ... او غوږ نه و .

هغه صحنه یی مخی ته را غله چی کلیوالو غوښتل ښوونځی جوړ کړی خو (... صیب) مخالفت کاوه او همدا یی ویل چی :
ـ که دا «شیطان خانه» مو جوړه کړه ښه ورځ به ونه وینی ...
او بازو ګی هم ډیری هلی ځلی وکړی‌چی دښوونځی د جوړ یدو مخه ونیسی
خودا باتور و ، دده زوی و چی د(..صیب) او بازو کی په مقابل کی و درید .
بز ګران یی قانع کړل . په آیا تو زوی وچی د (... صیب) او بازو ګی په مقابل کی ودرید .
فرض‌ده، اوکلیوال ماشومان دی ښوونـځـی ته ولاړ شی .
تر هغه وروسته د (... صیب) نیت باتور ته وران شو . که څه هم چی باتور په خپل کار لګیا و . دورځی له خوابه یی له کلیوالو ما شو مانو سره لوست وایه او وروسته تر غرمی به یی د ښوونځی په وړانی کی ختی کو لی . ورځ په ورځ د ښوونځی دیوالونه پورته کیدل .
شانور ته هغه ور ځ هم وریاد شوه چی باتور د(... صیب) په‌مخکی بزګران دی ته ډیری ریری ګا للی وی . باتور هن خپـل ماما چی په کو زکلی یی کور و اړ ایستلی وچی د ښوونځی لپاره د یو څه تیرانومرسته وکړی او خپل ترور زی یی چی ختګر و مجبوره کړی و چی د جومی په ورځ هم د ښوونځی په ودانولو کی مرسته و کړی.اویوه ورځ داسی هم‌راغله چی‌کلیوالو نه غو ښتـل چه‌دښوونځی‌په جوړولوکی اشروکړی. با تور خپلو زده کوو نکو ته وویل چی خپل پلرونه وهخوی چی سبا د پښن د دوکان سره راټول شی .
شانور هغه صحنه ځانته ور پیاده کړه چی بزګران د پښن له دو کان سره خواره واره ولاړ وو او یوتیم غږ داسی هم پورته کیده چی موږ خو دچا مزدو ران نه یو ...
خو باتور هغوی ته‌په ډیره نرمی سره وویل :
ـهلته چی بازو ګی او دکلی نور مخور په تاسو باندی ناحقه اشرونه کوی ،تیږی دربانذی راوړی ، خپل پښی دربانذی اړوی.. دخپلی کلا د جوړولو په کار کی مود پښخی دختی دپخو لولپاره اشرته دربولی‌ستاسونسه غږ هم نه خیژی ... خو چی د خپل اولاد د یی اشرو کړ .
خو شا نور ته هغه ورځ هم پیاد وه چی دا سپرغی سره یو ځای له بټ نه والوتلی... او اوریی و لګاوه .
دانقلاب لمبی کلیو ته ورسیدی . کلی یی رڼا کړل او هغه ورځ بز ګرانو ته نه هیریږد ونکی وه چی بز ګرانو خپل با تور ملګری باتور د ډیر حق بین او عادل ملګری پـه ځیرپه خپلو او ږود ښوونځی تر خولی داور ساوه او باتور هغوی ته وویل :
ـګوری زما درندو ... څنګه سپرغی سره یو شوی او څنګه دسپر غیو قوت دانقلاب‌لمبی بلی کړی . اوس نو تاسو هیڅوك نه شی سره بیلولی . ستا سو قوت اوس داسی قوت دی لکه دآبا ستك چی ډیره قوی اوسپنه و یلی کوی او پلنوی یی ...
اوپه سل‌ګونو بزګرانو چیغه کړه:
ـژوندی دی وی زموږ آشنا شانور !
اوپښ څه دخپل‌زوی دوینا په‌وجه او څـه هم دبزګرانو د خبرو له امله په زړه کی د ویاړ احساس و کړ خو خپل له خو لوټك او ګونځی ګو نځی تندی یی له‌خپل درانده سر سره کښته واچاوه او یواځی موسکی شو... ترد غی پیښی دو ه اوونی و روسته یوسباپه

باتور غر مه هم ږوږی. ته‌نه و تلسی . لـه سهاره راهیسی یی کلیوالو تـه ټوپکو نـه ویشل . ځکه چی‌هغوی دانقلاب ددفاع په‌نوم اودوطن دمور دنجات په‌خاطر دامنیتی قواوو دتقویی لپاره ورغوښتل شوی وو او هما غـه ورځ سهار له کلی څخه خو ځیدلی وو ....

دشپی لس بجی وی چی دکلیوالی ښوونځی پر دروازی باندی لومړنی ډز وشو .

دټوپك غږ د غره پیز کلی په فضا کی تاور-اتاو شو ... په ښوونځـی کی‌سر بیره پـه با تور هغه شپه په ښوونځی کی ملازم او دری تنه‌نورو بزګرانو پیره کوله.

باتور دغږ په‌اوریدو ماشین را وا خیست خپلو ملګرو ته یی و ظیفی ورکړی او په دری خوا ووکی یی تقسیم کړل . متقا بلی ډزی پیل‌شوی . باتور لیدل‌چی‌په‌کلی‌باندی‌هم‌سختی ګولی‌اوری اودآسونو دپښولـه نالونو څخـه بریښناوی خپریږی .

څو شیبی وروسته پر ښوونځی باندی ډزی لاپسی زیاتی شوی . لکه چی د لوټمارواصلی هدف ښوونځی دی‌چی بایدوران شی‌او باتور ووژل شی . ښوونځی دا وخت دټولو خلکو او انقلاب دهیلو مر کز و .

ګولیو یوه شیبه هم‌باتور ته‌امان‌نه‌ور کاوه چی سو چ وکړی . پدی وخت کی دوه تنه کلیوال ولګیدل او ملازم چیغه کړه :

- معلم صاحب ملګری و لګیدل ..

-ځان ټینګ‌کړه اویوه شیبه غلـه مشغول وساته ...

دبریښنا دلیکی په څیریی یو فکر پـه ما غزوکی تیر شو را کوز شو و ځان یی د ښوونځی حویلی ته ور ساوه . د ښوونځـی دزنګ سټك یی واخیست او پر له پسی یی دزنګ په‌شرنګولو پیل‌وکړ.

دغه فکر په هغی شیبی کی دیوی معجزی د پیښیدو حیثیت درلود.

زنګ هماغسی شر نګیده او پر له پسی شر نګیده ... دیوی لنډی شیبی لپاره ډزی‌په ښوونځی باندی بندی شوی. خوپه‌کلی‌دګولیو باران زور واخیست په‌ښوونځی با نـدی د ډزو سپکیدو باتور تـه داډ و ر کـړ چی په کلی کی ځمر کان راویښ شویدی. او دا هغوی دی چی دضد انقلابی لوټماروجنګی محاسبه یی ګډوډه کړیده ځمر کانو دمعلم صاحب او «ښوونځی» آواز ته لبیك ویلی‌و... زنګ هماغسی شرنګیده ..

هغو مره چی ځمرکان د معلم صاحب په هدف پوهیدلی وهغومره هم د ضد انقلابی لوټمارو او غلو سر یی خلاص شوی و .تو ځکه چیغه پورته شوه :

-چی دا خبیث اولوی شیطان درنه خلاص نه شی ... او بیا په ښوونځی باندی ډزو باران جوړ شو .

دښوونځی ملازم ماشین چلاوه څرپدی کی ښوونځی دوره لاندی بم خلاص شو دروازه یی‌والو خوله باتور دیوی شیبی لپاره پـروت وکړ خو بیا یی هم زنګ و شر نګاوه .

وروسته بیاباتور واوریدل چی‌له‌کلی نـه مخ په ښوونځی له ډزو سره یو ځای دځمر کانو برید راروان دی اوله زنګ څخه‌دورو ستـی شرنګ له‌پورته کیدو سره ټوله ځمـکه او ټول آسمان ، کلی او غرونه دباتور په سرو څرخیدل او زنګ غلی شو . دښوونځی ملازم لیدل چی څنګه غله او شپی کونګان وروسته دښوونځی تر سوز ولو په شاکیرۍ اوتیښتی ته ځانونه چمتو کوی . پخپله یی دباتور سر پر خپل زنګانه باندی کیښود او ځمر کانو ته یی وویل چی ښمنان تعقیب کړی ... هر څه یی چی غوږونیو له باتور ته غږ نه خوت . تیت او پرکی ډزی اوریدل کیدی .. خو کلی د ښوونځی پر له پسی زنګونو ویښ کړی و .

* * *

سبا سهار کلیوالو خپل عزیزان خاوروتـه وسپارل . ښښو و نځی مخی ته دباتور معلم او ځمر کانو هدیره جوړ ه شوه او سری جنډی شهیدانو جنډی برقبرو نـو با ندی وریپدلی ... خودکلیوالو په غوږو نو کـــی دښښو نځی زنګ پرله پسی شر نګید ه و په نه تم کیدو نکی تو ګه شر نګید ه ...

* * *

دادباتور دشهادت دریمه شپه وه. خودشیرین خالی اوښکی نه و چید لی . دادر ی شپی یی تر سهار ه په اند یښنو او مراووا او ښکو کی تیری کړی‌وی. دلسم وار لپاره یی خو لـه جوړوله‌چی شانور وپو ښتی، خو شا نـور غوریده او خـواب ی نه ورکاوه د کلـی پښس چی خپل شا هین له لاسه ورکړ ی و پوهیده چی شین خالی څـه تپوس کـوی . شین خالی ذاتپوس کو ل غو ښتل :

-شیرین آکا لور ما مونی به چیر ی وی؟ ما مو نی‌دبا تور انجل وه ....

کابل- دمکروریون ۱۰٦م بلاك
د۱۹۸۰ کال دجون ۱٤ نیټه



...ورباب در کشورما بی پدر شد

از: ر. دریا

این خبر هیجان انگیز ودرد ناک بود- استاد محمد عمر مرد



استاد محمد عمر این بی همتا نوازنده رباب

*اومیگفت :

-آرزو دارم وقتی چشم از جهان فرومی‌بندم اطمینان داشته باشم که هنر رباب نوازی در کشور من زنده میماند وگرنه‌در آرامش نخواهم مرد .

*استادمحمدعمر درهنررباب نوازی‌هنر مندی بی همتا در کشور ما ودر جهان بود - چراکه این هنر بومی در کشور های دیگر استادی ندارد .

* پنج استاد بزرگ ودانشمند مو سیقی استادی محمد عمر ربابی رامورد پـذیر ش قرار دادند واین عنوان هرگز بر اساس‌ذوق وخوش آمدن فلان مسوول دولتی ویا شخص با نفوذ به‌وی اعطاء نشده‌است .

*استاد بودن هرگزمعنی آن را ندارد کـه انسان از آموختن بی نیاز گردد ، چه بسااتفاق افتاده است که‌من از شاگردانم رموزی نو را آموخته ام .

*امروز هر کس‌که‌درکشور ماویادر گوشه‌یی از جهان نیك رباب مینوازد به نحوی شاگرد استاد محمد عمر محسوب میگردد .

*کمتر اتفاق میافتاد که در دستر خوان فقیرانه او چند نفر مهمان‌غذا صرف نکند وبعد ازنان آهنگی نیز ازرباب استادنشنود .

* * *

انگشت ها باتوانایی وهنرمندی روی پـرده های‌رباب می‌لغزند، پائین میروندوبالامیا یند تار ها به صدا کشید ه میشوند، در زیروبم واوج وفروی نوای شادومست کننده ویامحزون وغم انگیز خود - حرف میزنند، ناله می‌کنند، فریاد می‌کشند، وانگار می‌خواهند همه تاثرات آشفته روان آدمی را ، همه نا آرامی ها وبی قراری هارا وهمه شادیها وناشاد کامی‌ها را در نوای شور انگیز خود انعکاس دهند .

تارها زیر فشارانگشت‌دست‌استاد به لرزه می‌افتند ودر هر لرزش و نوسان خود حالتی از احساس گرم آدمی رابه تبارز می کشند، انگار می‌خواهندباز تابی باشنداز اندوه شکست ها وغرور پیروزی ها، از خنده های گریزنده وزود گذر وغصه‌های دیرپای زندگی. تارها هم چنان آرامش ندارند، بی‌قرار اند. وشنونده را گاه درنوایی که‌می آفرینند چنان در هـــم می‌پیچند که‌می‌خواهد دست افشان وپایکوبان گردد وگاه دیگرنیزچنان‌درتالمات‌غو طه و ر ش می‌سازند که‌اشك بچشم می‌آورد وغم گـنگ پـر ابهـا م و خـو ا ستنی و لـــذ ت بخش در دلش خانه میکند .

ودرتمامی این لحظات ، در همه‌ی دقایقی که استاد می‌نوازد و آهنگها را یکی پی دیگر به‌اجرا میاورد لبخند گرم ومهربانانه اش روی لبانش پاشیده است‌ونگاهش‌در سکوت‌سخنگوی خود گاه نوازنده ازگروه ارکستر را مـــورد تشویق قرار میدهد وگاه هم کمترین اشتباه راکه به وسیله نوازنده دیگری رخ‌داده است شماتت میکند.

اینـك برنامه هنری پایان میپابد واستاد در میان کف زدن های ممتد و قطع نشدنی آنانیکه در محفل هنری او گرد آمده اند ازجای برمی خیـزد- سری به‌تعظیم فرود میاورد و استیج را ترك میگویند .

بی آنکه اندکی غرور از این همه استقبال وتشویق ومورد توجه بودن درسیمایش نقش بسته باشد ، آری چنین بود هنر استادی که اینك جای اودر میان ما خالی است و اشك در چشم دوستداران هنرش هم چنان نشسته.

روانش شاد باد که بزرگ مردی بود درهنر معاصر کشور ما .

* * *



بسا اتفاق افتاده است که‌من از شاگردانم‌رموزی نورا آموخته ام

درکشور ما ودر جهان ـاز آن روز که چشم به دنیا گشود موسیقی‌در گوشش‌طنین انداخت اودر تمام مدت زندگی کوتاه اما بارورو پرثمر خود با موسیقی زیست، تا آخرین لحظات‌زندگی اش هنر خودرا درخدمت دوستداران هنر قرار داد و تا چند ساعت پیش از آنکه چشم ازاین جهان بربندد می‌نواخت وشدی می‌پراگند.

آن شب ، شب‌مرگ استادهنر مندان‌کشور از رادیو تلویزیون و سینما وتیاتر وآنانیکه در شعر وقصه‌و نقاشی‌به آفرینش می‌پرداختند همه‌در محفلی گردهم آیی داشتند واو ،استاد محمد عمر دراین شب ، شبی که برای‌اوفردای نداشت، ساعت‌هارباب نواخت‌وگروه نوازندگان محلی را رهبری کرد .

استاد دراین شب سیمای اندکی خسته‌یی داشت .مثل همیشه نبود ، کم حرف‌میزد .اما پرشور تر ازهمیشه مینواخت ، انگارمیدانست که‌این آخرین دیدار اودرجمع‌دوستان است ساعت ازده گذشته بود که‌محفل پایان یافت واستاد راهی منزلش شد و صبح وخت بود که ناگهان خبر مرگ استاد همه را مبهوت ساخت‌وهمه دوستدارانش را به سوی‌خانه‌اش کشانید .

استاد محمد عمر هفتاد وپنج سال عمر کرد

هفتاد وپنج بار بهار را دیدو هفتاد وپنج بار هم شاهد برگ‌ریزهای پائیزی وسوزسرمای زمستانی در دنیای مابود .

سال ۱۲۸٤ شمسی بود که اودر خرابات آنوقت کابل دیده به جهان گشودپدرش محمد ابراهیم رباب نواز و طبله‌نواز مشهور وشناخته شده دوران خود بود وپس ازهمان خردسالی ودر سنینی که‌هم‌سالانش‌جز به‌بازی‌نمی‌اندیشیدند به اموزش مبادی موسیقی نزد پدر پرداخت‌او هنوز بیش از نه سال نداشت که‌واردعالم موسیقی شد . خود رباب رابدست گرفت و هنر نواز ندگی رابه آغاز گرفت .

رباب نوازنوجوان آنوقت‌صدای گرم‌ودلنشین داشت وگاه هم چنان که مینواخت بیت وغزلی را هم زمزمه میکرد .

پدرش که شاهد استعدادپسر در آوازخوانی بود باز هم مشوقش شد وآنقدر کوشید تا صدای پسر نوجوان به پختگی رسید. وقتی رادیوی کابل گشایش یافت محمد عمر بیشتر به قسمت آواز خوانی جوان‌به اجرای‌آهنگهای پرداخت که درآن زمان هواخواهان‌زیاد داشت، اما کوتاه مدتی بیش‌نگذشت که شوق آواز خوانی رااز سر راند وتنها به‌رباب پرداخت .

رباب این سازمحلی‌افغانستان‌برای محمدعمر فقط یك آله نواختن نبود استاددر نوای‌این‌ساز خودش را میبافت و خودش را فراموش میکرد او غم هایش رااز پرده های رباب بیرون می‌ریخت ودر خلوت باهمین، وسیله بود که‌به آن حالت روحانی دوست داشتنی. آن‌خلسه پرکیف دست میبافت

استاد محمد عمر هرگزاز اندو ختن دست نکشید، او هر چه میدانست‌تشنه‌ترمی‌شد وباز هم می‌خواست بیاموزد ـشورهای تازه راکشف کند،نواهای نورا ازتارها بیرون‌کشدو شکل تار خودرا علمی‌ترو فنی تر سازد، مشق وتمرین اودرنوازندگی رباب وسودجوی از درس استادان هرگز برای‌اوپایانی نداشت.

تااینکه در رباب نوازی به مرحله بی همتایی رسیدوشیوه کارش‌مورد توجه بزرگترین استادان موسیقی وقت قرار گرفت .

استاد قاسم ، استاد غلام‌حسین‌استادنبی‌گل استاد معراج الدین و استاد چاچه‌محمود که هریك از دانشمندان ونام آوران دوران خوددر هنرموسیقی به‌شمار می‌آمدند کسانی‌بودند که بعداز شوروشوره فراوان پیرامون شیوه کار محمد عمر ربابی ومهارت وآگاهی وتوانایی اودر نواختن ومیزان آشنایی اش با اساسات موسیقی هند برآن شدند تالقب استادی رابه وی اعطاء کنند .

روزی که شورنهایی این استادان بعدازیك جلسه امتحان چند ساعته از یك اتاق دربسته جریان داشت‌برای محمدعمر روز ی‌بود فراموش نشدنی ،چه درآن روزگار به گونه یی که‌بعدها معمول شدهر کز عنوان استادی براساس ذوق وخوش آمدن فلان مرجع اداری ویا شخصی با نفوذ از صدا ویا نواختن فلان نوازنده ویا آواز خوان اعطاء نمیشد ـ بلکه رسیدن‌به‌این مقام‌مستلزم داشتن آگاهی ، دانش وتسلط کافی در زمینه هنری وگذشتاندن جلسه های‌امتحان درنزد استادان آگاه بود واستاد محمد عمر همه‌ی این مراحل را با پیروزی دنبال کرد وآن روز این پنج استاد برای تعیین سر نوشت هنری محمد عمر ربابی به شور نشسته بودند درحالیکه قلب نوازنده ازشدت‌هیجان والتهاب درسینه به‌شدت می‌تپید . بالاخره‌در وازه اتاق باز شد ویکی از استادان صدا زد:

ـاستاد محمد عمر بیابه درون !

وبه‌این شکل استادی اومورد پذیرش ممتحنان‌وبعداز آن مقامات‌رسمی قرار گرفت .

استاد محمد عمر هرگز نمی‌خواست دانشش در زمینه رباب نوازی بااو یکجا در گورستان بخوابد ـاز این رو باتمام توانی که داشت در تربیه شاگردانش میکوشید واستعداد های جوان رابارور وشکوفا می‌ساخت .

او چه درداخل‌وچه در خارج کشورشاگردانی فراوانی داشت ونه در کشور ماونه هم در خارج از مرزهای ماهرگز کسی درنواختن رباب بپای اونرسید وازاین رو رباب نواز بی همتای کشوروجهان لقب‌گرفت، اما ازافتخارات اوست که‌امروز هرکسی که‌نیك رباب‌می‌نوازد وکارش از ارزشی بر خوردار است به نحوی ازدانش گسترده استاد محمدعمر استفاده برد ، ومایه های‌هنری خودرا به همت او شگوفا ساخته‌است.

لطفا ورق‌بزنید
صفحه۱۳



رباب این سازمحلی افغانستان برای‌محمدعمر فقط یك‌آله نواختن نبودبلکه استاد درنوای این سازخودش رامیافت .





استاد محمدعمر هفتاد وپنج‌باربهار رادیدوهفتاد وپنج‌بارهم شاهد برگ‌ریزهای پائیزی‌وسوز سرمای زمستانی در زندگی بود



استاد محمدعمر درکنار شاگردانش

مرحوم توکل شاه،اکرام روح‌نواز ، مهرمحمد عتیق‌الله، نثار احمد، بلبل‌شاه، خلیل صدیق غلام‌حسن وحبیب الله از شاگردان به شهرت رسیده استاد محمد عمر میباشند که هریك درزمینه کارخود ازموفقیت‌چشمگیری‌برخوردارند واین ها سوای صدها شاگردی اند که استاد آن هارابه تربیه گرفته واینك در همه جای کشور ودر بسیاری از نقاط جهان مکتب اورا بپای ایستاده دارند واز روش او در رباب نوازی استفاده می‌کنند •

استاد محمدعمر بارها به کشور های اتحاد شوروی، هند، ایران، یوگوسلاویاوچین سفر کرد وباری هم‌درایالات متحده‌امریکا به طراهش مقامات هنری این کشو ر بـــه تـد ریس رباب نوازی پرداخت و شاگردی رادر شوروی وامریکا به‌تربیه گرفت استاد محمدعمرعلاوه‌بر مهارتی که در نواختن رباب داشت آهنگسازی ماهر بود ورهبری ارکستر محلی افغانستان را نیزخود عهده داربود، تعدادآهنگهای او بـــه صدها میرسد، اودر رباب نوازی‌سبك خاصی را ابداع کرد که خصوصیت های آن را باید رباب نوازان معروف واستادان فن به شناخت آورند •

* * *

در مهمان نوازی کمتر هنر مندی بپای او میرسید وکمتر اتفاق‌می‌افتاد که‌دور دسترخوان اوخالی از مهمان باشد •

شاگردانش به‌خاطر صفاوصمیمت و مهربانی استاد احترامی فراوان برایش قایل بودند و روزی نبود که یکی دو نفر آنان از کابل‌ویا نقاط دور دست کشور درب خانه اش‌را نکوبد، غذای با اوصرف‌نکند وبعداز نان پنجه ربابی استاد انه نیز نشنود•

او انسانی فقیر ووارسته بود که هرگز در تمام دوران عمر خود به‌مادیات بیش از آنکه در نگهداشت زندگی به ابتدای ترین شکل ممکن آن مورد نیازش بود، دل‌نبست،خودش دریك گفـــت وشنود اختصاصی بعـــد از سفری که به امریکا داشت صورت گرفت•

درهمین زمینه به پاسخ یك پرسش نگارنده گفت :

درست است که بمن ماهی بیش از پنجاه هزار افغانی حقوق میدادند وانتظار داشتند که مدت طولانی در کشور امریکا اقامت کنم وبه‌تدریس رباب نوازی درآکادمی‌های موسیقی آن کشور بپردازم-امامن بودن‌درکشور خودم را، در میان خانواده قرار داشتن را وهنرم را در خدت مردم خودم قرار دادن را هرگز نه‌به پنجاه هزارافغانی معاش ماهانه‌ونه‌هم به‌خیلی بیشتر از آن سودا نمی‌کنم •

من مرد آزاده ام وبه فقرشرافتمندانــه ام هم افتخار میکنم •

ودر همین گفت وشنود بود که استاد در جواب سوال دیگری چنین گفت :

-دلم می‌خواهد وآرزو دارم آنگاه که می‌میرم اطمینان داشته باشم که هنر رباب نـــوازی زنده میماند و موسیقی در کشور من به اوج تکامل خودمیرسدوشاگردان‌امروز همه استادانی توانا میگردند وهنر رانه در خدمت پول‌اندوزی بلکه در خدمت مردم‌خود قرار میدهند وبادست آورد های هنری شان تجارت نمی‌کنند •

وباری دیگر ودر مصا حبـه دیگر بود که گفت :

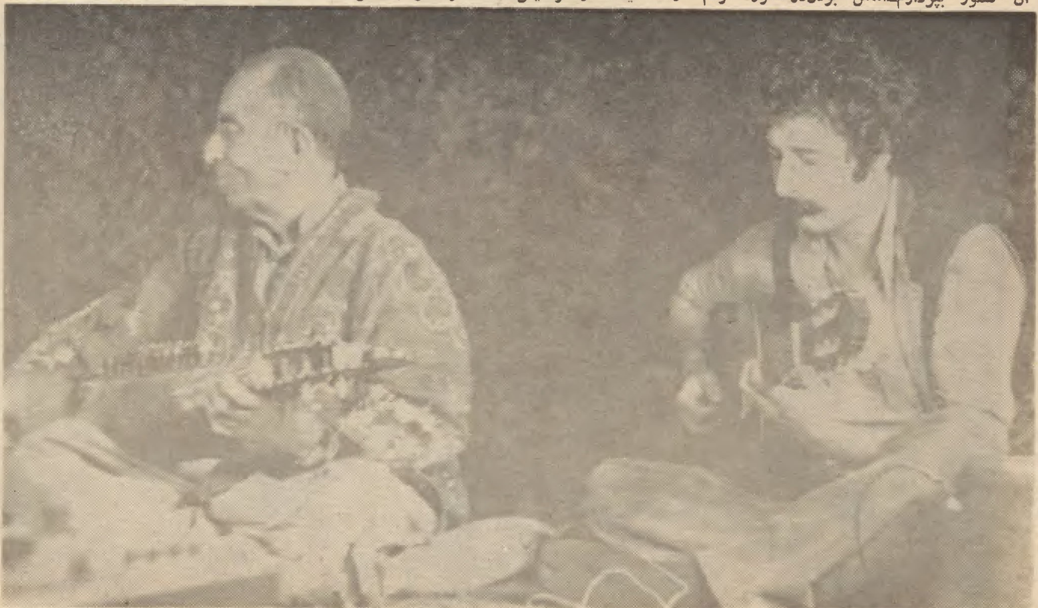
-دلم می‌خواهد بیاموزم وباز هم بیاموزم برای من لحظاتی که چیزی نورا فرا می‌گیرم از بهترین لحظات زندگی من است استادبودن هرگز به آن معنی نیست که انسان ازآموختن بی‌نیاز گـردد • چه بسا که‌من ازشاگردانـم نکاتی را فرا گرفته ام •

دراین زمینه که هنر مند راستین جامعه باید از چه خصوصیت هایی برخوردار باشد همیشه میگفت وتاکید میکرد که هنرمند باید نمونه از رفتار نیك ، گفتار نیك وپندار نیك باشد - بامردم مهربان زندگی کند• هنرش‌را در خدمت خلـــق قرار دهد وقتی یك لحظه غرور رادر احساس خود جای ندهد وآموختن را فراموش نکند • وبه راستی خود چنین بود وچنین زیست •

اوبا هیچ‌کس رقابت نداشت ، از موفقیت دیگران خوش می‌شد وبا همکاران صمیمی و مهربان بودواین صفات پایه‌های محبوبیت‌اورا استحکام می‌بخشید چنانکه شاید کمتر کسی را بتوان یافت که از او جز به نیکی یادکند

استاد محمدعمر به هنر بومی افغانستان‌وبه موسیقی محلی آن عشق میورزید ودرراه بـار وری‌وشگوفایی آن باتمام قدرت کوشید- چه بساترانه ها و آهنگهای فراموش شده راکه او ازبوته ی فراموشی بیرون‌کشیدوبه‌آن ز ندگی دوباره بخشید وچه‌زیاد آهنگهای رادر موسیقی بومی که‌اورنگ وجلای تازه داد وباخصوصیت های فنی ومسلکی به اجراآوردواز این رو وی درشمار انگشت شمار کسانی است که حقی فراوان در موسیقی کشور مادارد وشاید مدت ها بگذرد تااستادی دیگربه توانایی اودر رباب نوازی ورباب شناسی در جامعه ما ظهور کند•

بقیه در صفحه ۵۰



درمحکمهٔ فامیلی چه خبراست؟

مردهرچه توبه‌می گفت زن قبول نمی کرد

وقصه‌ی زنی باچهار کودک زیبا ومعصوم

اینبار باز هم فریاد زنی از همه بلند تر فضا ی اتا قرئیس محکمه را فرا گر فته بود . با و جود یکه لحنی آرا م دا شت مگر صدا یش خیلی بلند بود طو ریکه از درد درو ینش حکا یت می کرد . اوزن جوا نی بود که چشمها ی کو چك آبی ، پو ست سفید و غبغبی زیر گلو داشت ، کرتی دامن گلابی بتن و چا دری چناری رنگ بسر دا شت که آنرابالا نموده بود . (بگفته خودش طلبی هستند)

او خو دش را نور یه واز ریگ روا ن کو هستان معر فی نموده و اصرار دا شت که با طلاقش موا فقه شود و مر تب میگفت دیگر از خانه و زندگی با این مرد تو به حیف حیا ت و جوا نی من که در پا ی تو صر فشود، تو مرد بیکا ر وبیبار و مفت خوا رهستی ، مگر دیوا نه شد ه ام که با ز خود رازیر لت و کو ب تو بیاندازم با اضا فه فحش و دشنا م .

و رو یش رابطرف قا ضی محکمه نموده گفت : او قا ضی صا حب خوا هش می کنم ، قسمتان مید هم کــه مـرا از شر این مرد خلا ص کنید .

وادامه داد: چهارده سا له بود م کــه با این مرد بزور عروسی کرد م و تا کنو ن که تقر یبا ده‌سال از آنو قت میگذ رد یکروز آب خوش از گلو یم پا ئین نر فته و تا کنو ن دربیش از ۳۰ تاچهل خا نه‌مزدور بود ه ام ، در هر خانه‌ایکه‌می بود یم بعد از مدت کو تا هی جواب گفته می شد یم وعلتش مهما نان زیاد ی بود که شو هر م بخا نه میا ورد وخو دش ببهانه ها ی مختلف از خا نه بیرو ن‌می رفت و بعد از مد ت طولا نی غیبت دو با ره سرو کله اش پیدا می‌شد وواضح است که صاحبان خا نه ها بعد از متو جه شدن این موضوع قهر شوند و جل و پوستك ما را بکوچه اندازند در تما م اینمدت به عذر وزاری و گر یه ها ی من توجه‌نمی کرد . او به بی غیر تی عاد ت کرد ه بود .

مادر کلان زن جوا ن کمی آنطر فتر نشسته بود زنی مسنی بود که بز حمت حرف میزد و لجا غور بیش از حد بزرگش که از یخن پیرا هن چتیش بیرو ن افتاد ه بود در نگاه او ل توجه بیننده را بخود جلب می نمود . گا هگا هی داخل صحبت ز ن جوان شد هوحر فها ی او را تصد یق می کرد ومیگفت دختر بیچاره درست میگه مرد که بی ننگ کا رنمی کند و زن‌را خانه به خانه مزدور میسازد و هم اگر بی گفتی کند لت و کتك ز یـا د ی نثارش میکند . مگر خدا کند که سر عقل بیا یند و زند گی آرام و راه را ست راپیش بگیر ند از سببی که چو چه دارند و آینده مغموم وگرفته در بغل پدر نشسته.

او طفل معصو م با ز چطور شود . حیف ای بچه گك نیست که‌همی حالاهم ببینید چطور

شوهرزن جوان‌قیافه خسته ولبا سهای کثیف دا شت چشمها و الا شه ها یش‌فرورفته وبینی تیغه زدگی اش توجه را جلب می‌کرد ووقتی حر فهای ننه تمام شد مرد گفت:

هو ش کنید که حر فهای ایندو زن راباور نکنید هردو یشا ن درو غگو هستند درحقیقت طاقت بی پو لی مرا ندا رند تا همی پارسال درخیر خا نه نا نوا ئی داشتم که بی پو ل شدم و رهایش کرد م و فعلا یك بو جی دارم که‌هرصبح آنرا بدو ش می اندا ز م و ما لهای کهنه را از خا نه ها جمع‌میکنم یعنی کهنه زری کو هستم و روز گار خود را می چلانم و قو ت و لایمو ت می کنم مگر چه‌کنم که اینها قنا عت ندا رند در همین اواخر زنم سر بهوا شد ه و اگر مقصد ش این با شد که برود و یك شوهر جوانتر بگیرد همرا ی پدر خود غلط کرده اگر گلو یم را بز نند حاضر نیستم او را رهاکنم . آخر منهم جا ن می کنم و زحمت می کشم برا ی‌همین خا نه .

زن گفت : حالی سر گپ خود ایستاد هستم طر فت که می بینم مو ها یم سیخ می شود اگر همین حا لاهم آشتی کر ده برویم به‌مجرد رسیدن به خانه مرا زیر لت وکوب می‌اندازی آخر چرا مرا طلاق نمی دهی وچرا مرا برای زجرو شکنجه نگهدا شته ای ؟

مرد رو یش را بطرف من نمو ده گفت: گو ش کنید همیشره جا ن همه حر فها یش سرتا پا دروغ است همی هشت‌روزپیش‌ببهانه اینکه خانه ننه خودمی رود ازخانه بیرون‌رفت درحالیکه آنجانرفته بودوچند روزگم‌بودمن همه جا را گشتم ،به تما م شفا خا نه ها وترافیکی هاسرزدم مگر اثری ازاونیافتم منتظرشدم تا خود ش بیا ید، خودش آمد من ببرادرانش احوال دادم، آنها او را چند سیلی وچپلاق زدند وهمی مو ضوع بود که‌زن خشم‌کرد و امروز در یضه کرده و هر نو ها را در یك موزه کرد ه وطلاق میخوا هد عو ض‌اینکه من محکم بگیر مش کـه کجا بـوده . زن میگو ید خا نه ننه ام بود م او نه از ش بپر س ، مگر ننه در ینقسمت خا مو ش ماند وحر فی بلب نیا ورد .

بقیه درصفحه۴۹



زن چادری دار گفت: پدر، این‌چهار کودك‌زیبا ومعصوم رارهاکرده وپی‌عیش خود رفته است



مرد مرتب اصرار می‌کرد: اوزن بیا ازعریضه وعریضه بازی بگذر وبخانه برو،هرچه توبگویی قبول می‌کنم .

الکساندر استروسکی

ترجمهٔ آصف‌فکرت

تنگدستی گناه نیست

کمیدی در سه پرده

اشخاص

تـــار تسوف گـــردی کـــرپیچ (گـــردی) یك تاجـــر ثروتمند •

پلگیا یگرونا (پلگیا) خانمش •

لبوف گردیونا (لوبا) دختر شان •

تاتسوف لوبیـم کار پیچ (لوبیم) برادر بداخلاق گردی

کرشنوف ، افریکن سویچ (کـــرشنوف) مالك کارخانه •

میتیا — منشی گردی تارتسوف

یاشا — پتربرادرگردی‌تارتسوف

گریشا — یك تاجر جوان دارای پدری دو تمند •

آنـا •

ماشا

لیزا

دوستان لبوف گردیونا •

یگروشکا — پسر کوچکی از اقوام دور گردی تارتسوف •

ارینا — دایهٔ پیر لبوف گردیونا •

ومهمانان •

محل صحـنه ، در شهـرك یلو تیـد، خانهٔ گردی تارتسوف •

پرده اول

خانهٔ کوچکی از منزل گردی تارتسوف که‌به منشی اواختصاص یافته، تـختخوابی سمـت چپ وکوت بندی سمت راست، کلکینی سمت چـــپ سیت وچـــوکـــی روبـــه روی آن میزکار و چوکی بلند چوبی طرف چپ، گیتاری بالای تختخواب به‌دیوار آویخته واوراق کاغذ روی میز ها پراگنده است •

اول

میتیا روی اتاق قدم می‌زند یگوروشکا روی چوکی نشسته مشغول مطالعه افسانهٔ قدیمی روسی به نام «بواکارو لویچ» است •

یگروشکا (می‌خواند) «سرور وپدر من ، شاه کریبیت ورلویـــچ، من‌نمی‌توانم، با او عروسی کنم،زیرا ازآغازجوانی باشاه گویدن‌نامزدشده‌ام

میتیا : اقوامت به‌خانه اند؟

یگروشکا (انگشتش را روی صفحه می‌گذارد تاخط را گم نکند)نـــه ، همه اسپ سواری رفته اند ، غیراز گردی‌کاریچ • (دوباره‌مصروف مطالعه میشود) «بعد کریبیت‌ورزلویچ به‌دخترش گفت ••••» (دوباره انگشتش را روی کتاب می‌گذارد•) او مثل یك دیوانه گشته ، چنان جیغ زد که‌گریختم (می‌خواند) بعدپری‌ملتریسا پیشخدمتش لیچارد را فراخواند •

میتیا : کی دیوانه اش ساخت ؟

یگروشکا (انگشتش رادوباره روی کتاب می‌گذارد•) کاکالوبیم• روز دوم تعطیل، کاکا لوبیم برای صر ف شام آمد • مست شد و کپرهای مقبول روی حویلی را کند • من‌نزدیك بوداز خنده بمیرم • همه می‌خندیدند •

اما کاکاگردی خشمگین شد وکاکا لوبیم را بیرون کرد• حالا اوپیش گدایان دالان کلیسا رفته •

کاکا گردی می‌گوید ، لوبیم اورادر تمام شهر رسواکرده • می‌خواند «و گفت شهرما را محاصره کن•»)

میتیا (از پنجره بیرون می‌بیند) معلوم‌میشود برگشته اند • بلی • خودشانند، پگلیا، لوبا وچند تا مهمان •

یگروشکا (کتابش رابه جیبش فرومی برد) من بالا می‌روم • (بیرون می‌رود•)

دوم

میتیا (تنها)•آخ،این‌چه زندگی است•روزهای تعطیل، همه بیرون می‌روند ، من تنها میان این چار دیواری ،نه قوم نه خویش نه دوست نه آشنا ،کسی ندارم بگوید زنده‌ام یامرده • از همه بدتر •••• دیو بزند این همه کاررا (پشت میز می‌نشیند وبه اندیشه فرومی‌رود باخود زمزمه می‌کند •)

کیست تا وصف کند چهرهٔ زیبایش را

ابـــروان سیه و چشم فـــریبایش را

چشمـــان گیرا ، همین طور است• دیشب وقتی از کلیسا بر گشته بودبا جامهٔ بی آستین سیاه وروسری که‌دور چهره اش را پوشانیده بود چقدر زیبا معلوم می‌شد ؟ هرگز دختری راچنان زیبا ودوست داشتنی نـد یده ام • (دوباره زمزمه میکند•) آه این عشق ومحبت‌از کجا آمد پدید؟

فرصت خوبی است برای‌نشستن، می‌توانم تمام روز را بنشینم وبه‌خیال اوباشم • دلم ازدوری او چاك شده • بیچاره ، بیچاره دل (دست ها را به چهره می‌گیرد و خاموش می‌نشیند•)

(پلگینا یگرو ناباشال زمستانی‌واردشده دم در می‌ایستد •)

سوم

میتیا وپلگیا

پلگیا : میتیا ، میتیای جوان •

میتیا • چه خدمتی است ؟

پلگیا • بیابالا • شام رابا ما صرف کن • می‌توانی بادختران بنشینی وبخوانی•

میتیا • نهایت سپاسگزارم • خیلی مهربانید مام •

پلگیا • چرا تنها بنشینی ؟ خوب‌نیست می‌آیی؟ گردی هم‌درخانه نخواهد بود•

میتیا • خیلی خوب• می‌خواهم مطمئن‌شوم•

پلگیا •اورفته • باز هم رفته پیش :•••• کیست؟

میتیا• افریکن سویچ ؟

پلگیا • بلی • همان • نفرین به روز ی‌که باواو آشناشد • خدا مراببخشد •

میتیا• (چوکی رابه‌او تعارف می‌کند) پلیگا یگرونا بفرمائید بنشینید •

پلگیا • فرصت ندارم • خوب یك لحظه می‌نشینم (می نشنید)•

ای وای • عذاب خداست • آن دو این‌روزها همیشه یکجا ستند • اویك دایم الخمراست•

افریکن سویچ آدم غیر طبیعی است• هوم•

میتیا • شاید گردی کارپیچ‌باآو معامله‌دارد•

پلیگا• واقعا ! دارد ! اصلا معـــا مله یی در کار نیست • تمام کاری‌که با افریکن سویچ دارد می‌نوشی است •

نمی دانم چه برسر گردی‌آورده اند • درست است که‌آن روزها دولتمند نبودیم ، اماخـــوب آرام بودیم می‌خواستم همه مردم آرام باشند حالا او کاملا عوض شده • همه چیز رااز زاویهٔ تازه یی می‌بیند • همیشه در فکر مود و فیشن است • بلی ! چنین است•به‌من می‌گوید، کلاه بپوش! شما چنین چیزی شنیده اید ؟ آیا لازم است من در چنین سن وسالی برای مردان آرایش کنم؟ اوهرگز عادت به‌می‌نوشی نداشت واقعا نداشت• هرگز • وحالا بااین افریکن سویچ می نوشد• این شراب است کـــه به (انگشتش را روی پیشانی می‌گذارد) مغزش رفته ، هوم (مکث می‌کند•) اگر از من بپرسید می گویم در پشت این کار هـــا فسادی نهفته است • اگر جوان بود رفتارش طبیعی بود• یك مرد جوان باید خود رابسازد و لذت ببرد•

اما این مسخره است•شصت ونه‌سال •دهنم راباز نکنید • می گویم توهر روزفکـــرت را عوض می‌کنی پیران دیگر چنین اندیشه های احمقانه یی‌ندارند امااوکجا قبول‌می‌کند؟ خیلی سرتمبه است •

میتیا • می‌دانم • مرد بسیار مرموزی است•

پلگیا • لوبا درسنیست که‌بایدعروس شود اما پدرش یك گپ را تکرار میکند : شوهری به سویهٔ‌اونیست• جوان‌پیدا میشود امانه برای او• آیا قلب یك مادر چگونه تحمل چنین‌عذابی را دارد ؟

میتیا • شاید گردی می‌خواهد برای لوبا از مسکو شوهری پیداکند !

پلگیا • کی می‌دانه چی در سر این مرداست مثل یك حیوان وحشی به من خیره میشود ویك کلمه هم نمی‌گوید • مثل اینکه من‌مادرش نباشم • جرات ندارم دهنم را واکنم • همیشه باید غم دلم رابه بیگانگان‌بگویم تا دل بیچاره‌ام راتسلی دهم • دیگر هیچ (برمی خیزد) میتا، جوان ، شام بیایی !

میتیا • خواهم آمد، مام •

(یاشا داخل میشود)

چهارم

دیگران ویا شا

پلگیا • اوه • یك جوان جذاب دیگر !

یاشا • شام بالا بیاوباخانم هابخوان تودرین کار استادی ، گیتارت را هم بیار •

یاشا • خیلی متشکرم زن کاکا• این‌مجلس مرا نهایت خوش خواهد ساخت •

پلگیا • خوب• من دیگر می روم • می‌خواهم پیشتر چرتی بزنم •

میتیا ویاشا • خدا حافظ •

(پلگیا بیرون می‌رود • میتیا روی میـــز می‌نشیند ودر اندیشه های دور ودراز فرو می‌رود •

یاشا روی تخت می‌نشیند وبا گیتار مشغول میشود •)

پنجم

میتیا و یاشا •

یاشا • همه فامیل ها اسپ سواری رفته

بودند ... فامیل تو هم . تو چرا نبودی ؟

میتیا . آه یاشا . غرق شده‌ام . غرق بحری از غم ها .

یاشا . چرا ؟ چه چیزی باعث غم تو شده؟

میتیا . اینهمه غم نیست ؟ اندیشهٔ های گوناگون به ذهنم می‌آید : مردی مثل من چرا به‌این دنیا می‌آید؟

مادر که مرابه‌دنیا آورده‌پیراست وبه مراقبت ندارم ازینجا بروم.

گردی کارپیچ‌هم‌مسخره ام‌می‌کندبایك‌لقمه‌نان شب وروز از من کارمی خواهد.همیشه نادارایم رابه رویم می‌کشد . مثل‌اینکه گناه من است که نادار شده ام . مزدم را بالانمی‌برد گیرم بخواهم جای دیگری بروم ولی مگربدون واسطه‌ممکن است ؟راستش را بگویم‌قصد ازینجا بروم.

یاشا . چرا ؟ اگر جای دیگری مثلا پیش از لولیف بروی همه چیز فرق می‌کند . البته آنها هم دولتمندند ول‌دلهای مهربانی‌دارند.

میتیا . نمی‌توانم یاشا. اهانت های گردی کارپیچ را تحمل کرده می‌توانم اما نمی‌توانم از ینجا بروم . این عزم من است .

یاشا . چه مجبوریت داری چنین گپی بزنی؟

میتیا. دلیل‌بزرگی دارم. من بدبختی بزرگی دارم که هیچکس‌دربارهٔ آن‌چیزی نمی‌داند به‌احدی نگفته‌ام .

یاشا . به من بگو .

میتیا (دستش رابه‌علامت‌امتناع تکان می‌دهد) چرا بگویم ؟

یاشا . چرانگویی !

میتیا .اگر هم‌بگویم‌توکمکی کرده نمی‌توانی.

یاشا .چه می‌دانم ؟

میتیا . (به طرف یاشا می‌رود.) هیچکس نمی‌تواند کمك کند من اسیر عشق لوبا شده‌ام

یاشا . چه می‌گویی میتیا ؟ چگونه چنین اتفاقی افتاد ؟

میتیا . که‌می‌داند چگونه اتفاق افتاد ؟ اماتو خودت می‌دانی .

یاشا . بهتر است این اندیشه را از سرت بیرون کنی، میتیا . نتیجه یی‌ندارد.

میتیا. میدانم، اما نمی توانم دلم‌راعوض کنم .

(بالحنی‌جدی می‌خواند) ::

گرشوی یکبار عاشق .
کی توانی عشق را آسان بری ازیاد ؟
عاشقم من عاشق دو شیزه یی زیبا دوستش دارم .
بیشترازخویش . بیش از همه دنیا عاقلانم
باستمکاری زعشقش بازمی دارند.

یاشا . وتو باید فراموش کنی میتیا. ببین من و آنا ایوانوا هم‌سویه ایم . نه او دولتی دارد نه من . با آنهم کاکایش مخالف ازدواج ماست . اما تو . توهم برنده نیستی .

اگر بگذاری اندیشه ات در گیراین موضوع باشد، تنها چیزی که نصیب تو خواهد شدرنج است .

بسیار بود به زندگی جور و جفا
اما زهمه عشق ستمکار تراست

(روی اتاق قدم می‌زند) تواشعار کالتسوف را خوانده‌ای؟ مقابلشی می ایستد .)

یاشا . بلی .

میتیا.او همه این احساس‌هارا به‌کلی‌تشریح کرده است .

یاشا . چنانکه هستند شرح کرده .

میتیا . بلی محض چنانکه هستند (دوباره قدم می‌زند) یاشا !

یاشا . چی ؟

میتیا . . من هم تصنیفی ساخته‌ام.

یاشا . تو ؟

میتیا . بلی ،من .

یاشا . بگذار آهنگی ساخته آنرا بخوانیم

میتیا. اینست. (ورقی‌رابه دستش میدهد.) من‌قدری محاسبه دارم که باید انجامشان بدهم شاید گردی آنها رابخواهد . (می‌نشیند وبه نوشتن آغاز می‌کند .)

(یاشا گیتار را برمی‌دارد وساختن آهنگی را امتحان میکند .گریشابا اکوردیون‌واردمیشود.)

ششم

دیگران وگریشا

گریشا . احترام عرض می‌کنم ، برادران (درحالیکه اکورد یون می‌نوازد . متناسب با نغمه اش می‌رقصد.)

یاشا . نادان ! این را برای چه خریدی؟

گریشا . معلوم است برای‌چه ؟ برای اینکه بنوازم . اینطور (می‌نوازد .)

یاشا . موزیك وحشتناکی زدی . می‌گویم دورش بینداز .

گریشا . فکر می‌کنی نمی‌اندازم ؟ اگر بخواهم دورش می‌اندازم . پیش من پول چه اهمیت دارد ؟

(بادست به جیبش می‌زند.) گوش کن. وقتی من مست باشم مستم (اکور دیون را روی زمین می‌اندازد ومی‌خواند .)

کوهها بلند ، دره ها پائین
بلند و پائین ، هست دلنشین
دختری زیبا دور تر زمن
زیبای دیگر با من همنشین

میتیا (بادست به شانه میتیا می‌زند) هی

میتیا . چرا نشسته ای؟

میتیا . باید کارم را تمام کنم .(به‌نوشتن ادامه میدهد .)

گریشا . میتیا من مست و خوشحالم . به خوشحالی من‌شریك شو(باز همان دوبیتی کوهها ... .را می‌خواند .)

میتیا . ادامه بده . خوش باش

گریشا . وپس از روز های رخصتی ازدواج خواهم کرد .

بلی ، ازدواج می‌کنم . یك‌خانم ثروتمندرا به همسری می گیرم .

یاشا ، (به میتیا) این را گوش کن .ببین خوشت می‌آید ؟

گریشا بخوان من هم گوش می‌کنم .

یاشا (می سراید:)

درین گیتی ازین دشوار تر نیست
که از همدمی بیچاره گردی
به زیر آسمان بی ستاره
به دشت خشك غم آواره گردی

● ● ●

همه خندان وگرم سیر گلگشت
توبنشینی اسیر چنگ غمها
به می شویند یاران زنگ دل را
ولی درد تو کی دارد مداوا؟

* * *

غنیمت دان جوانی و جمالت
مران از خویش عشاق جوان را
وگرنه می شوی همرا ز غمها
نیابی باز این دور زمان را

گریشا با آرامش آهنگ را می شنود وقتی آهنگ تمام می شود همه خاموشند .)

گریشا .تصنیف‌زیبایی است. خیلی‌زیباست اما تاثر انگیز است. (آه میکشد.) خوب،یاشا بیا حالایك آهنگ شادبزن ، غم انگیزبس است آخر امروز روزتفریح وتعطیل‌است .(می‌خواند)

چه می‌گویی تو من باور ندارم
نمی گردی چرا یار سپاهی ؟

یاشا بنو از ! (یاشا اورا همراهی میکنه)

میتیا . شما از جست و خیز خسته نشدید؟ بیائید بنشینم ویك آهنگ لایت بنوازیم.

یاشا . (ملودی را می‌گیرد وگریت‌هارمونیزه می‌کنه.)

گریشا . بنشینم .(همه می‌نشینند)

ما جوانان شجا عیم و دلیر
می‌تو اینـد مبینید همه ،
که چسان شاد ....

(گردی تار تسوف وارد میشود . همه آهنگ را متوقف میکنند وسر پا خیز می‌زنند .)

هفتم

گردی . اینجا چه‌گپ است؟ مثل روستائیان جیغ کشیدن ! (به میتیا) توهم ؟ اینجاده‌نیست که‌با دهاتیان داد و فریادراه بیندازی‌خانه مرابه یك کلوپ مبدل ساخته ای (به سوی میزمی‌رود وکاغذ هارا بروسی میکند.)

این کاغذ ها چیست که هر طرف پراگنده شده ؟

میتیا . بل ها را چك می‌کردم .

گردی . (اشعار کالتسوف ویك‌بیاض‌شعررا برمی‌دارد .) واین لاطائلات ؟

میتیا . برای سر گرمی روز های تعطیل است. کارم تمام شده بود چندتاشعر کالسوف رانقل میکردم .

گردی (با لحن تحقیر آمیز.) پوز عالی‌وجیب خالی .

میتیا . می‌خواهم بیا موزم‌به معلومانم چیزی زیاد شود.

گردی . بیاموزی ؟از آموزش چه میدانی ؟ بهتر است بکوشی یك کرتی نو برایت بخری گاهی که‌مهمان داریم وتوبالامیآیی‌باعث‌خجالت ما‌می‌شوی. این همه‌پول را کجا خرچ میکنی؟

میتیا. به مادرم می‌فرستم . او پیراست وبه کمك احتیاج دارد . کس دیگر ندارد که به او کمك کند .

گردی . مادر : تواول باید قیافهٔ خودت را مثل آدم ها بسازی . مادر اینهمه احتیاج‌ندارد یقینا اوازموده وفیشن چیزی نمی داند . اما می‌داند که چسان یك خوکدانی‌را پاك کند .

میتیا . من نمی توانم راضی شوم که مادرم را محتاج نگاه می‌کنم .

گردی . مزخرف ! اگر نمی‌توانی خودت را به‌قیافهٔ آدم هادر بیاوری پس همینجا در سوراخت بمان.

وقتی چیزی به دست نداری خیال پلونزن. شعر می‌نویسد! می‌خواهد بیاموزد! ومی‌خواهد خود را مثل یك کار خانه دار نشان دهد.احمق بااین کرتی به‌بالابیینمت!

یادت باشد چه می‌گویم. (به گریشا) وتوهم به‌پدرت خواهم گفت . پولش رابه صندوق می‌اندازد ومی گذارد توبا کرتی روستاییان بگردی .

گریشا . چه عیبی دارد ؟ نوهست !ازمسکو آمده . به بیست روبل خریداری شده ...

گردی . خیلی می فهمی !از آدم احمقی‌مثل‌تو بیشتر ازین چه توقع میتوان داشت ؟پدرت هم از تو بهتر نیست. احمق!به‌دنیاآمده اید واحمق از دنیا می‌روید .

گریشا .فهیدم .

گردی . (باهیبت) چه ؟

گریشا ، هیچ.

گردی . نادان ! گپ زدن را هم‌یاد نداری حیف گپ برای تو ،گپ زدن با آدمهای نادان مثل زدن لعل بر سنگ است .

همه بدون گردی تارتسوف

هشتم

گریشا. به خروس جنگی می‌ماند . امااگر فکر میکند مارا ترسانده به راه غلطی رفته.

میتیا . (به یاشا) حالا خودت ببین چگونه زندگی دارم . چه روز خوشی !

گریشا . چنین زندگی آدم رابه میخواری می‌کشاند .

ولی فکر نکن . فراموش کن . (می‌سراید)

کوه ها بلند ، دره ها پائین
بلند وپائین ، هست د لنشین
دختری زیبا دور تر زمن
زیبای دیگر با من همنشین

(لوبا، آنا ، ماشا ولیزا داخل‌میشوند)

ناتمام

تازه‌هایی



از هفت اقلیم

تنظیم وترجمه : میر حسام الدین پرومند

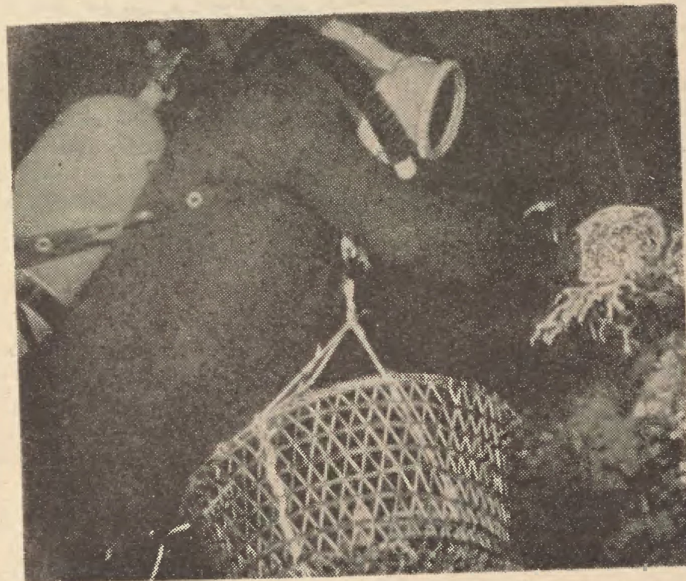
سی و پنجمین سالگرد جمهوری دموکراتیک خلق هنگری در آنکشور برگزارشد

هر دوستی ورفاقت آغازی دارد . بهترین فرزندان هنگری پابه پای جوانان رزمنده شوروی ، قهرمانی های خویش در مقابله با فاشیزم را بجا گذاشتند . رویا های مردم شوروی وهنگری بخاطر تحکیم مناسبات دوستانه با همدیگر ، بحقیقت مقرون و منتهی گردید . د رواقع این عساکر رزمندهٔ شوروی بود که قلمرو هنگری را از چنگال متعرضین فاشیستی وارهانیدند ومردم هنگری در طرح یکزندگی نوین آغازیده ودر راه ساختمان چنین جامعهٔ مترقی ونوین مشکلات ومصایب فراوانی راپشت سر گذاشتند وتااین تاریخ درست سی ونیم دهه از آنروز کار سپری میگردد . بناً هنگری‌شاهد تغییرات بزرگ اجتماعی واقتصادی بوده وتحولات شگرف و اساسی آنجا رونما گردیده است ، بترتیبیکه در هنگری قدرت مردم استحکام یافت و از اثرآن جامعه از چنگال مناسبات کاپیتالیستی وبقایای فیودالی نجات یافت .

استثمارانسان بوسیلهٔ انسان پایان پذیرفت وزندگی مردم از ریشه تغییر یافت . در زمان میان دوجنگ ، هنگری‌در ردیف کشور های کم توسعه یافته بحساب می آمد . عاید ملی در سطح کاملا پایینی قرار داشت . جنگ جهانی دوم بسان یك فاجعهٔ بزرگ درین کشور اثر نا مطلوبش را بجا گذاشت اما محصولات موجودهٔ هنگری به تناسب زمان قبل از جنگ اصلا قابل مقایسه نیست ودر حدود هشت چند ازدیاد یافته . در حال حاضر وسایل هوایی، موتور، ساختن ابزار، دوا سازی وصنعت، هنگری رادر قطار کشور های پیشرو قرار داده است . کنون دولت برای مردم سلامتی وعدالت اجتماعی را گرنتی کرده است . بیکاری کاملا مرفوع گردیده وبیمه های اجتماعی بنفع همه توده ها فعالیت دارد .

تعلیم کاملا مجانی بوده وبخاطر بی نیاز ساختن مردم ومقابله باپروبلم تهیهٔ مسکن سالانه ۸۰ تا ۹۰ هزار مسکن رهایشی اعمار میگردد، بهمین منوال کارهای قابل ملاحظه یی نیز در جهت اقتصاد وکلتور انجام پذیرفته در کارهای ساختمانی واعمار جامعهٔ مترقی زحمتکشا ن‌هنگری پیوسته از حمایت کشور های برادر سوسیالیستی متداوما برخوردار‌بوده وکمك های ارزنده وقابل توجهی دریافت داشته اند . به اساس پرنسیپ ها ی انترناسیونالیستی «شوروی وهنگری» و به اساس قرارداد منعقدهٔ فیمابین دو کشور در ۱۹٤۸ که در بارهٔ مساعدت وهمکاری میان شوروی وهنگری امضاء گردیده، در اصل‌این سند با ارزش سیاسی انعکاس دهندهٔ خواست های کشور مزبور بوده که بطور دستجمعی بی‌امان برای صلح،امنیت وآسایش تمام کتله های بشری مبارزه مینمایند . این پرنسیپ دوستی ملل مترقی از بوتهٔ آزمایش زمان پیروزمندانه بدر آمده‌است . سند موافقتنامهٔ جدید همکاری دو کشور شوروی و هنگری که در سال ۱۹٦۷ امضاء گردید، ریشهٔ این دوستی را عمیق وعمیقتر میسازد . در هنگری فرصت بزرگ برای مشاغل ساختمانی در چوکات کوپراتیف ها تنظیم شده در اختیار بوده واتحاد شوروی مجدانه درمدرنیزه ساختن هرچه بیشتر هنگری کوشیده ، بخصوص کشیدن یك خط آهن زیر ز مینی در بوداپست فعلا در دست اجراست . هنگری از اتحاد شوروی نفت مورد نیاز خویش را در یافت میدارد . همچنان اتحاد شوروی هنگری رادر کار ساختمان اولین کار خانه قوای هستوی حمایه وپشتیبانی میکند . برای توسعهٔ دینامیکی کار دستجمعی دو کشور متذکره مثال های بیشماری وجود دارد . بیش از یك سوم حصهٔ صادرات مجموعی هنگری به اساس پیوند های نزدیك و پروگرام های اقتصادی میان دو کشور مزبور، به‌اتحاد شوروی میرود، محصولات کوپراتیفی بطور ثابت در حال رشد یابی است و بیك پروگرام مستدام در ز مینه محصولات کوپراتیفی میان شوروی وجمهوریت خلق هنگری برای فاصلهٔ زمانی (۱۹۹۰) امضاء گردیده است که هدف عمده همانا توسعهٔ بیشتر امور اقتصادی و صعود محصولات اجتماعی است . دوستی میان شوروی وهنگری در برگیرندهٔ تمام ساحات زندگی ایشانست.

بیش از (٤۰۰۰) نفر از اهالی هنگری دیپلوم شانرا از مراکز عالی تعلیمی شوروی بدست آورده اند . تقریبا بیش از هفتصد نفر از اتحاد شوروی دکتورا گرفته است . فستیوال های مجموعی ، روز هنر، ملاقات نویسندگان وهنر پیشگان دو کشور ، تبادله نمایشات ، از پروگرام های خاصی است که این پیوند ها را مستحکم تر میسازد . این پیروزیهای خلق هنگری که پس از غلبه بر فاشیزم نصیب این کشو رگردید، مبین حسن دوستی وحسن همکاری اتحاد شوروی وتمامی کشور های برادر سوسیالیستی با خلق هنگری وتمام خلق ها وتوده های مترقی ، ویك فاکتورعمده در روند ترقی واعتلای کتلهٔ بشریت درسراسر جهان میباشد .



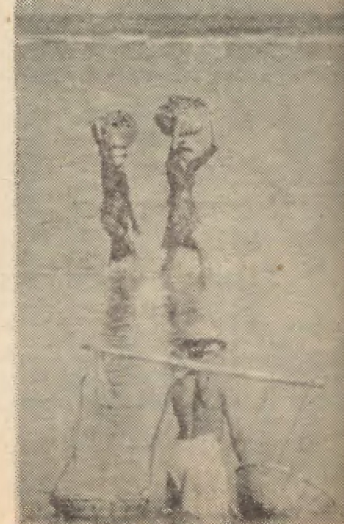
یکتن ازغواصان در صدد پیداکردن مرجان‌های بحری

کشف مرجان‌های گرانبهااز اعماق شش‌هزارمتری بحراقیانوس آرام

درازمنه های قدیم موارد استعمال مرجان زیاد محدود بوده وچندان جنبهٔ تزئینی و آرایشی نداشت ، معمولا روی عقاید مختص به‌مردمان اعصار قدیم مادر کلان‌ها مر جان هارادر اثنای تعمید نوادگان شان اهداء میکردند وآنرا تبرك میشمردند ولی باگذشت زمان اهمیت مرجان بیشتر گردیده و مرجان راهش رادر دنیای زمان بخصوص بمنظور آرایش باز کرد وسروکار زنان با این‌سنگ فزونی گرفت ورفته رفته تدریجا مرجان گرانبها تر از گذشته گردید . غواصان بعضا از اعما ق دریا ها و ابحار پا ر چه‌های مر جا ن را که بعضا ارزشی با لا تر از (٥۰۰۰) ما رك را میدا شت ، بیرو ن می آوردند . مر جا ن ها ابتدا ء دارا ی رنگ سر خ بسا ن خون میبود و بحد ی زیبا بود که تما شا گر لحظه ها ی طو یل بسو ی‌آن خیره میشد . بعضا در بسی ملل گیتی حتی مردان در ازمنه های قد یم خو یشتن ر ا با مر جا ن می آرا ستند بعضا شهکا ری ها یی صورت میگر فت و مر جا ن‌اشکال گوناگو نی بخود میگرفت و صنعتگران از مر جا ن آلات تز ئینی و آرا یشی‌خوبی میسا ختند بعضا به اشکا ل گل ها نیز مجسمه ها یی از مر جا ن سا خته میشد که جا پانی ها درین قسمت پیشقدم بود ه‌وبطول (۳۱) سا نتی متر چنین مجسمه ها یی میسا ختند . گر چه معمو لا مر جا ن ها سر خ است ولی مر جان ها ی مکشو فه اعصا ر قدیم بعضا سر خ تیره و سفید نیز بود ه اند . گر چه سنگ مر جا ن طوریکه گفته آمد یم ریشهٔ هزار سا له دارد و هزا را ن سا ل قبل برا ی مقا صد مختلف بکا ر گر فته میشد با این و صف

زنان بیشتر بدان توجه داشته وحلقه ها و زنجیر ها یی که برای گردن زنان بطور ظریف ساخته میشد بعضا هر کدام آن پنجصد شکل حلقه گون کوچك مدور شکل دیگر در متن خود میداشت که بناتخویش از آثار عجیب بشمار می آمد، بعضا مرکبات داخل مرجان ها از مینا های رنگی ساخته میشد. در آسیا در بعضی از آثار از فیروزه نیز در پهلوی مرجان در آثار تزئینی و آرایشی استفاده بعمل می آمد. شاخه های درخت مرجان بسان شاخه های طلا با ارزش بوده و برای رقص های دونفری در دوران رنسانس مورد استعمال داشت. در ساختن بعضی از انواع آرایش زنان آریایی در پهلوی استفاده از مروارید و سایر فلزات نجیبه وبعضا مرجان نیز بکار گرفته میشد، مخصوصا از اختلاط مرجان، فلزات نجیبه و مروارید و یك سنگ قیمتی دیگر بنام «ایرار» آلات تزئینی گرانبهایی میساختند که نمونه از همچو آثار اخیرا بدست باستان شناسان افتیده. درچگونگی پیدایش مرجان ها باید گفت که مرجان ها نه تنها حیوانات بحری اند، بلکه نباتات سنگی نیز اند. بموجب تازه ترین تحقیقات مرجان های حیوانی فقط و فقط درآب های شفاف و پاك میتوانند زندگی کنند و بس. (زابین) یکدختر شانزده ساله برای مسابقات دریك مجلس رقص با مادرش به نزاع پرداخت تا برایش یك لاکت مرجان تهیه ببیند زیرا لباس های مخصوص رقص بالت نیز تدارك دیده بود. مادرش بناچار حلقۀ مرجان سوفیا خاله اش را، بدخترش داد، لاکن درین روز ها «زابین» لاکت مرجان را برای جواهر فروشی برد. مرد مذکور بلا فاصله (۱۵۰۰۰) مارك در عوض همان لاکت مرجان قیمت گذارد. زابین کنون بخاطراین لاکت که خاله اش آخر الامر آنرا برای او منحیث تحفه تقدیم کرد بیحد بر خود می بالد. گزارش ها واضح میسازد که خاصتا در چهار دهه اخیر لاکت ها، حلقه ها و لوازم آرایشی مرجان بازار خوبی پیدا و مد روز گردیده است. در بعضی از جوامع در شصت سال اخیر مرجان را بیشتر بشکل اشیای آرایش چون گوشواره، لاکت و غیره در می آورند، مرجان در عهد باستان نیز مورد پسند واقع شده بود، یك تحقیق بتازگی نشانداد که مصری های قدیم بمقصد محافظت مرده هایشان از گزند مرجان را در قبر با مرده یکجا دفن مینمودند. از طرفی این زنان هسپانوی ها بودند که در قرون وسطی آرایش بوسیله مرجان را در میان همدیگر رایج ساختند و زنان متمول و ثروتمند نوار هایی را که مملو از مروارید ومرجان های سرخ قشنگ میبود بگردن می آویختند، تقریبا در سراسر اروپا نیز مرجان قدامت داشته و موارد متعددی استعمال داشته بعضا تاج ها و گل های سرخ نیز برای امپراطوران ساخته میشد. بعضا درموبل ها وفرینچر ها پس از خاتم کاری مرجان نیز برای قشنگ ساختن ابزار متذکره بکارگرفته میشد. تقریبا قسمت اعظم مرجان درحال حاضر از مرجان های حیوانی که در بحر زیست دارند بدست می آید معذالك کسانیکه وظیفۀ دریافت مرجان هارا تضمین اند، ناگزیرند تا اعماق چند صد متری ابحار در جستجوی مرجان شوند ومرجان های خالص و قیمتی از دیوار هاو حصص معینه واز نزدیك دیوار های سخره های اطراف بحر بدست آورند. در سواحل غربی (ساردنین) حتی در اعماق بیش از هزار متر غواصان مجبور اند بشتابند. غواصان ملبس با لباس ها و مجهز با سامان آلات مخصوص بوده و با جال های خویش در سطح اعماق بحر خزیده وبه مرجان ها بدست پیدا میکنند.

با اینهم مرجان های بدست آمده همه قابل استفاده نیست چه بعضا بیفایده گردیده واز بین رفته اند بعضا شاخه های آن شکستگی های دارد که میرساند قابل استفاده نیست. با این وصف حتی پارچه های کوچك مرجان بدست آمده پنجهزار مارك خرید و فروش میگردد. در حال حاضر در مقابل سواحل هسپانیه، در یونان و ترکیه باوصف و فور مرجان در ابحار آنجا، بیرون آوردن مرجان ممنوعست معذالك درصورت لزوم و نیاز به مرجان، مرجان مورد نیاز کشور های متذکره از جاپان، مالیزیا و جزایر کاناری وارد میگردد و این بخاطر یست که مرجان های موجوده بیهوده تلف نگردد اینکه مرجان ها واقعا چه اند برای طبیعت شناسان و کاوشگران طبیعت مدت های زیادی واضح نبود، عدۀ آنرا نبات و بعضا آنرا حیوان می پنداشتند. تا بالاخره در قرن ۱۸ موفق گردیدند تا مرجان را بدرستی بشناسند مرجان ها انواع متعددی دارند که بعضا بخاطر ترکیب رنگ ومواد خاص خود شگفت انگیز مینمایند. مرجان هاییکه زیادتر مورد استعمال آرایش زنان قرار میگیرد بنام (مرجان های نجیبه) مسماست که از اعماق (۳۰ ـ ۳۰۰۰) متری بدست می آید. حتی در شش هزار متر عمق مرجان یافت شده است. مرجان های مذکور مدتی زنده بوده که سپس عرصه برایشان تنگ و مجال زندگی نیافته اند، بتازگی ها از بحر اقیانوس آرام مرجان هایی از اعماق شش هزار متری کشف شده که کاملا بی نظیرو بینهایت گرانبهاست که آنرا مربوط به عصر یخ می پندارند.



سه تن از کارگران بحری که وظیفه پیدا کردن مرجان را بعهده دارند.

موش های صحرایی انتقال دهندۀ طاعون وبسی مریض های خطرناکتر از آن



موش های صحرایی موجودات زیاد مضر خوانده شده‌اند.

بموجب تازه ترین کاوش ها موش های صحرایی با یکنوع بیرون برآوردن صدا مطالب خویشرا بهمدیگر بازگو میدارند و بدینوسیله همدیگر را از پیدایش خطر و یا اضطراب آگهی می بخشند. بعضا از وجود این موجودات مواد و افرازات زهر گون تراوش میکند که در بیان مقاصد موجودات مذکور این تراوش هم میتواند علایمی برای موش های متذکره باشد. دانشمندی که روی شناخت بیولوژیکی موش های صحرایی کارمیکند عقیده اش براینست که موش ها بمحض اینکه در می یابند که خطر متوجه یکی ازآن ها می باشد همه موش های ماحول باهم یکی شده و ناراحتی موش اولی را مرفوع مینمایند اما در مورد مضار این حیوان باید متذکر گردید تمامی موش های صحرایی جهان قرار یك راپور موثق سالانه وسایل ومواد غذایی به قیمت (۴۳) میلیارد مارك را از بین میبرند وهرگاه این موجودات مضر وجود نمیداشت و پارۀ از مواد غذایی را نمی بلعیدند بدون شك یك قسمت از جهان سوم اصلا پروبلم کمبود مواد غذایی برایشان دیگر مطرح نمیبود. یك تروپ از آنانیکه روی زیان های موش های صحرایی و طرق جلوگیری از زیان های این حیوانات موسوم به تروپ «بساو پالو» کار مینمایند ووظیفه شانرا از جمله دستگیری موش ها نیز تشکیل میدهند مدعی اند که در قدم اول این موش ها قابل شکار نبوده و تلك های مخصوص اصلا کاری را از پیش برده نمیتوانند ازینرو به کمك شانزده تن زهر موفق گردیدند

بقیه در صفحه ۳۹



وقتی در جایی غله و حبوبات باشد سیلی ازین موش های صحرایی بسوی انبار ها راه میکشند.

هنر و مردم

شهباز

دبرتولت برشت دری ټوټی شعرونه

بر تو لت بر شت په کا ل ۱۸۹۸ کــــی دا گسبورك په ښار کی وز یږید .

په ۱۹۱٦ کا ل کی نطب په زده کړ ه بو خت شو خو دو ه کا له وروسته یــی- پوهنځی پریښو د او جبهی ته ولاړ . کــله چی له جگړی څخه بیر ته را ستو ن شو خپل هنری ژوندئی پیل کړ. دبرشتلومړنی درام په کال ۱۹۲۲ او وروستنی یــی پــه کا ل ۱۹۵۰ کی و ښود ل شو . بر شت په ۱۹۳۳ کا ل کی دنا زی فا شیستا نو د کلکی څارنی او ارتجا عی تعقیب له املـــه وتښتیداوپه اروپا اودامریـکا پــه متحده- ایالاتو کی یی ډېرا مونو لیکلو او ښو دلوته دوام ور کــړ ، برشت دامریکا په متحده- ایالا تــو کی دعوامو دمجلس دیوی څا نگړی کمیټی له خوا ورو غــو ښتل شو خــودی لــه امریکا څخه وو ت او ارو پا ته ستو ن شو برشت له ۱۹٤۸ کـــال څخه وروسته تـــر مرگه پو ری (۱۹۵٦) په ختیځ بر لین کی استوگن و .

بر شت زموږ دپیړی ستر هنر مند و دی انسا نی هیلو او دخلکو خد مت ته متعهد او رسا لت لرو نکی شا عر او لیکوا ل و.له

هغه ځایه چی بر شت د هنر او ادبیا تو دنړی مینه وا لو ته یو نا پیژ ند لی شخصیت نه‌دی، دده په هکله داوږدو خبرو پر ځـــای

د لاند ی دوو کر ښو یا دو نه بس بو لو :

بر شت زمو ږ د دورا ن ـ هغه دو ران چی متعهد هنر تر ټو لو لوړ او انسا نی هنر بلل کیږی ـ ډیر ستر هنر مند وو . دده‌ویل چی یوا ڼی دا کا فی نه ده چی خلك موتر مړینی وروسته «ښه» و بــو لــی ، بلکــه باید یـــوه ښه نړی نورو تـــه‌پــه میرا ث پر یږدو .

داهم دبر شت دری ټو ټی شعرو نه :

(۱) (دنړی اړتیا)

وایی چی شتمن یی نو و خوره ، وخښـــه
او ښاد او سه خو زه څنگه خو را ڼکولای
شم؟
څکه زه پو هیږم چی .
دغه خواړه دیوه وږی له لاسه تښتو ل
شوی او یو تږی زما داوبو جا م ته اړولاړ
دی .

(۲) (نزده کړی ستا ینه)

زده کړه !
ډیر لو مړنی شیا ن
دهغو له پا ره چی زده کړه کو ی و خت
را رسید لی دی
هیڅکله و خت نه دی تیر شوی
الفبا زده کړه
دابس نه ده ـزده یی کړه
پام چی زړه تو ر ن نه شی

* * *

او شپیته کلنه سړ یه زده کړه
او د کور میر من زده کړه
ته باید رهبری تر لاسه کړی
او در په دره ، لو څه ، بر ښلړه دښوونځی
او لو ست هڅه و کړه
ای چی یخنی دی وژنی ،یو څه زده
کړه .
ای و ږیه ، کتا ب را وا خله ، دا هم
وسله ده .
ته با ید رهبری تر لاسه کړ ی
او گرا نه په پو ښتنه مه شر میږه
چاته و خت مه ور کو ه چی خپلی خبری
په زور در با ور ی و منی

هغه څه چی دی پخپله نه دی زده کړی
ته په هغه نه پو هیږی
دزده کړی پیسی ته ور کوی
په هـــر گڼــه با ندی یـــی گـو تــه
کیږده
او وپوښته داد څه‌له‌پاره
ته با ید رهبری تر لاسه کړی .

(۳) (لو گی)

(دژوند له انځور څخه)
دسیند پر غاړه
ترو نو لاند ی ، یو کور گی دی
دمو ری نه یی لو گی خیژی
که لو گی نه وا ی پورته شوا ی
خومره به غم لړلی ښکا رید •
هغه سیند ـونی او هغه کور .

* * *

ختگرا ن
دلته زاړه ختگرا نو در ید ل
اوبی پایه سیند ته‌یی وکتل
وی ویل : ډیر وخت نه دی پاتی
مو ږ دبا م دځنډی لمر یو
موږ د گور پر غاړه ولاړ یو
هو! ختگرو ریښتیا و یل
هغوی مړه شول
او هلته چی هغوی و لاړوو
اوس (بر شت) و لاړ دی
او دبی پایه سیند ننداره کوی.



برتولت برشت بنیاد گذار تیاتر تجر به‌گرای حماسی

«گل»
سوژه همیشگی زنان نقاش

تهیه از : م . روحانی

زنان ودختران نقاش ، بیشتر به اشیا ونمود های خانگی عشق می ورزند . این حقیقت را بیشتر نقاشی های زنان بازگــومی کنند. در نقاشی های زنان . آنچه بیشتر از هر چیز دیگر می بینیم ، گل و گلدان یا اشیایی است که در چهار چوب خانه همواره بان رو- برو هستند . شاید یکی از عوامل این توجه بیش ازاندازه بدان خاطر باشد که زنان‌بیش ازمردان درخانه هستند وآنچه را که آنـــان می بینند ، مردان کمتر می بینند .

گـل نمودی است که هرزن نقاش آنرا در نقاشی هایش نمایانده . «گل» مثل مضمونی پیوسته درآثار نقاشا ن‌زن تکرار شده است. زیبائی است که حضورش در خانه چشم را خسته نمی سازد ویابه نــوعـــی چشم را نوازش می کند . هنگامی که انسان در یافت که «گل» همیشه در طبیعت زندگی می کند، می تواند بااو ، در اتاق او ... زندگی کند، واز زنـدگـی لذت ببرد. از سوی دیگر«گل» در مراسم شادی ویا سوگ (غم) نیز جـای مخصوصی به خود دارد . در نتیجه با آنکـه ورود گل را نقاش زنان به‌فال نیك میگیرند ورفیق خوب ایشان درخانه‌هاگل‌است. درعین حال نمی توان به نقش گل در آداب ورسوم این روز گار بی توجه بود . بهره گیری زنان از گل با توجه به نکاتی که گفته شد ،چندان هم غیر طبیعی نیست و حتی نباید بهره‌گیری ازین نمـود راتقلید وتکراری درآثار ز نـان نقاش به حساب آورد .

مسله ایکه با عث‌می شود زنان‌از گل‌بهره گیرند ، گاه اتفاق می افد که در نقاشی‌زنان گل هستی خود را از دست می دهد و بـه نمودی تز ئینی بدل می شود. این نکته نیز ناگفته نماند که «گل» در آثار نقاشان زن ، گلی نیست که‌در حالت‌طبیعی آنرا می بینیم، بیشتر زنان از گل به عنوان یك نمود واقعی سود نمی گیرند ، بلکه از فورم های آن در جهت کمپو زیسیون های نقاشی خود استفاده می کنند . در نتیجه گل های این گروه از نقاشان ، از طبیعت جدا می شود والقاء کنندهٔ ذهنیتی می شود که تنها در بند ارائه زیبائی است . با این همه ، اگر ما نگاهی به کـار نقاشان زن بیفکنیم ، بی تردید آنان را درگیر با گل می بینیم . گل چیزی است که به زن نزدیك است ، بااو همسایه است . بدیـــن ترتیب تکرار «گل» در آثار زنان نقاش غیر طبیعی نیست «گل» در کنار گل است یا گل درکنار «گل» است !! ...





پیوسته بگذشته

هیله

از تاریخ باید آموخت

انگلیس هادر افغانستان و در مقابل افغانستان در مرحله‌ی اول از سیاست دفاعی و نفاق افگنی استفاده نمودند چنانچه می دانیم انگلیس ها در مبارزات استعماری خود در زمانیکه هندوستان را هنوز اشغال نکرده بودند و هم چنان در جریان اشغال هندوستان

یك رقیب دیگر هم داشتند وآن رقیب فرانسه بود . در هندوستان با حیل ونیرنگ های گو نا گون و توطه ها ودسیسه ها و هکذا

با تطمیع و رشوه دادن به راجا ها وفئودالان هندی امتیاز اتیکه فرانسه بدست آورده بود از دستش خارج ساخته شد و بالاخره انگلیس در مسابقه اشغال و به تصرف آوردن هندوستان یکه تاز میدان گردید و هند را تصاحب!! نمود .

همینطور هم انگلیس برای اینکه دولت‌افغانستان را توسط دیگر همسایگ ش ضعیف سازد وهکذا نگذارد که‌همان رقیب قد یمی‌اش از راه کشور های همسایه ی افغانستان بر گنج هندوستان دست یابد به یك سلسله فعالیت هادست یازید. دراین فعالیت هـــا بدرجه اول انگلیس می دید که دولت قاجاری ایران با فرانسه راطه‌ن دیلو ماتیك دارد و می ترسید که فرانسه از راه ایران و به همکاری افغانها به فعالیت های ضد انگلیسی دست خواهد زد لذا فورا نماینده گان خودرا که در دربار قاجاری ایران بودند ماموروساخت تادست فرانسه را از ایران کوتاه سازد و مخالفت های دولتین افغانستان و ایــران را وسعت بخشند . درین وقت دو نفر انگلیس ماهر «جان مالکم و بارونت جونز» در دربار قاجاری ایران به تکاپو افتادند و بعد ازچندی علاوه از آنکه موفق شدند رابطه‌ی سیاسی ایران و فرانسه را قطع نمایند معاهده‌ی قبلی بین ایران وفرانسه راکه بنام‌جنرال گـاردان یاد می شد لغو سازند . انگلیس ها ایـــن موفقیت را در بدل وعده ها وتطمیع هائی‌چندی بدست آوردند وآن اینکه انگلیس ها نـه ملیون روپیه به‌خزانه دولت قاجاری بخشیدند

ودو دانه الماس به قیمت دو صد و پنجاه هزار روپیه به فتح علی شاه قاجار بخشیدند و سی هزار میل تفنگ و دو توپخانه را هم جهت تقویه‌ی نظامی ایران لطف ؟! کردند هکذا دولت قاجاری در بدل این همه الطاف انگلیس به انگلیس تعهد سپرد که عبور هر نوع سپاه اروپائی را از خاك خود بطرف هندوستان جدا مانع شود وهمچنان پذیرفت که‌سی نفر دردان حربی انگلیس رادرسپاه خود بحیـت مشاور بپذیرد ازین تعهدات بی شرمانه تر- اینکه انگلیس ها قبــلا واز به اصطـــلاح کیسه‌ی خلیفه ولایت خراسان افغانستان را به قاجار پیش کش و بخشش نموده بودند ودولت آنوقت ایران هم تعهد سپرده بود که هــر زمانیکه شاه زمان پادشاه آنوقت افغانستان بخواهد تهدیدی را متوجه هندو ستان بسازد دولت قاجار با ساز وبرگ نظامی تقدیم شده از جانب انگلیس و سایر ادوات نظامی دست داشته از پشت سر بر افغانستان حمله نماید. انگلیس ها به این ها هم بسنده نشده وبـا دستگاه وسیع جاسوسی خود علاوه از ایجاد نفاق دسته های آدم کش را ایجاد و برای ترور شاه افغانستان نقشه چیده بودند تا به این صورت بتوانند دولت افغانستان رامنهدم سازند . ایران قاجاری اولین خدمت خود را برای انگلیس‌با تحریك‌و تقویه‌شهزاده محمود باغی انجام داد یعنی وی را مجهز به‌اسلحـه ونفر کرده به افغانستان سوق نمود .

با تاسف باید گفت که این پلان شوم انگلیس مانند همه پلان های استعماری وتجاوز کارانه اش مثمر واقع شد ، دولت قاجاری موفق شد که شاه محمود را بقدرت رساند. شاه زمان را (که‌در سلسله‌ی سدوزائی ها از همه بیشتر در صدد وحدت و حفظ افغانستان بود) از دوچشم کور سازد وبالنتیجه راه نفوذ برادران محمد زائی (وزیر فتح خان وغیره) را بدربار وقدرت باز کند وبالاثر دولت مرکزی افغانستان را تارو مار و نفاق و خانه جنگی و جنگ‌ های برسر تصاحب قـدرت را بشدت دامن زند . وبد بختانه تر اینکه ولایت‌خراسان هم که قبلا به دولت قاجاری ایـــران بخشش !؟ داده شده بود توسط آن دولت اشغال شد .

در مر حله‌ی دوم انگلیس ها با استفاده از موفقیت های خود ، طرح تجزیهٔ کامـــل افغانستان را ریخت واین نقشه هم موثرانه تطبیق گردید . یعنی بعد از آنکه نسبت‌پلان هاوفعالیت های جاسوسی انگلیس درکشورمـا ما نفاق وبرادر کشی وسیعا آغاز گردید یك تعداد از سر زمین های امپرا طوری افغانستان

مانند دیره جات ، بنو ، پشاور وبالاخره‌ایالت کشمیر از پیکر وطن جدا گردید و انگلیس این همه آفاتیرا که برسر کشور ما آورد سبب خو شبختی و پیشرفت انگلیس قلمداد کرد چنانچه «جان کی» درین مورد می‌نویسد: «بی اتفاقی ها وخانه جنگی های که با عث

انهدام افغانستان گردید سلامتی دولت‌انگلیس را سبب شد» انگلیس که قدم بقدم در راه تجزیه و تصرف‌افغانستان پیش می رفت که حتی صدر اعظم وقت انگلیس گفت که دست کشیدن از افغانستان از دست دادن منافع

علیای دولت انگلیس می باشد و هکذا ایـن شخص به پار لمان انگلیس پیشنهاد نمود تا در افغانستان بصورت جدی مداخله آغـا ز شود . زعمای انگلستان عقیده داشتند کـه اشغال افغانستان علاوه از آنکه طعمه‌ی‌مساعدی است باعث جلو گیری از نفوذ دولت روسیه‌ی تزاری و پیشرفت آن بطرف هندوستان خواهد شد . چنانچه گور نر جنرال انگلیسی هندگفت

که ما باید تا توان داریم بکوشیم تا نفوذ هیچ کشور خارجی دیگر در افغانستان راه پیدا نکند و هم چنان باید افغانستان را تاآن حد ضعیف بسازیم که نتواند با دشمنان ما که خیال تصرف هندوستان را دارند کمك کند یعنی باید افغانستان را مانند سدی بمقابل دشمنان در دست داشته باشیم . باید دانست که دولت انگلیس در آن وقت بزرگتریـن قدرت روی زمین بود ودر خاور و باختر جهان ۴۵۰ ملیون نفوس انسانی را تحت حکمروائی خود داشت و اقتصاد و تخنیك و اردوی فوق‌العاده پیشرفته داشت . این دولت استعماری با همین امتیازات فوق العاده بر کشور مـا که در آن وقت کشوری بود نفاق زده و عقب مانده و هکذا درباریان مرتجع جهت تصاحب تاج و تخت آنهم در تحت قیادت انگلیس بین خود مصروف زد وخورد و توطئه بودند .این وضع شرایط را برای نفوذ و پیشرفت انگلیس فوق العاده مساعد می ساخت چنانچه طوریکه بعدا خواهیم دید امرای مرتجع و وطن فروش افغانستان مانند شاه شجاع، امیر یعقوب، عبدالرحمن امیر دوست محمد وغیره همه وهمه تنها در صدد و فکر آن بودند کـه چطـور میتوانند حکمروای افغانستان باشند آنهـم حکمروائی که همه عنان قدرت شان بدست بیگانه یعنی دولت متجاوز ، استیلا گـر و استعماری انگلیس . البته این‌همه رویداد هاست که چگونگی آنرا و هم چنان درس های آموزنده‌ی آنرا در شماره های بعدی بر رسی خواهیم کرد .

جوانان وموسیقی



تمدن امروزی ودنیای ماشینی باآن سر و صدای که از خود تـولیدمیکند خواه‌ناخواه بر اعصاب انسان تاء ثیر میگذارد .

در ممالك پیشرفته که تکنالوژی انکشاف زیادی نموده است و نسبت به سایر کشور ها سر و صدای ماشین زیاد است به همان پیمانه خستگی های روحی و دماغی نیز وجود دارد و به هر اندازهٔ که این سر و صداهای ماشین زیاد باشد به همان اندازه خستگی ها نیز بیشتر میگردد .

برای جلو گیری ازاین ناراحتی و ر فـع خستگی ها راه های گو نا گونی و جود دارد که از جمله میتوان یکی هم موسیقی را نام برد .

موسیقی از جمله عوامل موثر و خیلی مفید وارزندهٔ است که میتواند تا اندازهٔزیادی باعث‌رفع خستگی های روحی ودماغی‌گـردد.

صرف نظر از اینکه این‌مو سیقی چه شکل و محتوای دارد برای علاقمندان آن و کسانـ[illegible] تشنه موسیقی اند وبعـد از فعا لیت زیاد و شنیدن سر و صدای ما شین نیاز - فراوان به موسیقی وشنیدن آن دارند . زیرا موسیقی همانطوریکه گفته اند غذای روح شمرده میشود ، وقتیکه روح خسته گردد یگانه درمان آن موسیقی است . از همین رو در تمام جهان امروز توجه زیادی بعمل می آید تا موسیقی را انکشاف دهند و هـر چه بیشتر بر کیفیت آن بیافزایند زیرا در این اواخر بعضی از گروپ ها موسیقی را بشکلی درآورده انـد بعوض اینکه بـا - عث تسکین عصاب و رفع خستگی گردد بیشتر باعث ناراحتی روان انسان میگردد. اما یکعده

چنین نظر دارند که همین موسیقی هم در ذات خود برای علاقمندان آن خالی از دلچسپی نیست . بهر حال موضوع این است که در دنیای ماشینی امروز وبرای رفع خستگی های جسمی و روحی که ناشی از تمدن امروزاست موسیقی بهترین داروی آن شمرده میشود.

خوشبختانه امروز جوانان اکثر از کشور ها نظر به شوق واستعداد که دارند یکی از آلات موسیقی رایادوبه‌آن‌آشنایی حاصل‌میکنند.

البته این به معنی آن نیست که این عده جوانان این وسایل موسیقی را به بهترین شکل آن می نوازند ودر کار خویش استادانه ومهارت دارند. خیر، آنانیکه واقعا موسیقی را رشته اختصاصی خویش قرار دادند از این امر مستثنی اند زیرا این عده از این راه‌نان می خورند واین رشته را ، رشته اختصاصی خویش قرار داده اند ولی منظور ما از آن عده جوانانی است که به موسیقی علاقه دارند وصرف برای رفع خستگی یکی از آلات موسیقی را فرامیگیرند وبه آن‌آشنایی‌حاصل میکنند .

امروز جوانان ما نیز مانند سایر جوانان کشور های دیگر در پهلوی دیگر کار ها و رشته های اختصاصی خویش به موسیقی علاقه میگیرند ویکی ازوسایل موسیقی رافرامیگیرند

وباآن آشنایی حاصل میکنند که این امر در مواقع خستگی و رفع آن خیلی ها موثر است . زیرا نواختن یکی از این حالات موسیقی باعث میشود که هم خود نوازنده رفع خستگی کند وهم شنونده از آن محفوظ‌گردد.

پس چه خوب است که همه جوانان ما در پهلوی مشاغل خویش به موسیقی و یکی از آلات آن آشنایی داشته باشند تااز یکطرف باعث رفع‌خستگی های ناشی از کار وفعالیت جسمی ودماغی آنان گرددوازجانبی‌باعث خوشی وساعت تیری دیگران گردد .

زن امروز و کارهای خلاق

در آن روز گاری که شرایط زندگی با نابرابری های خود بیداد میکرد وتبعیض ونا برابری رواج فراوان داشت زن که نیمی از اجتماع مارا تشکیل میدهد در بد ترین شرایط زندگی وحیات‌اجتماعی‌قرارداشت



این بعیض ونا برابری زادهٔ شرایط آن روز گار بود که به زن موقع نمیداد از چار دیواری خانه اش پا بیرون بگذارد و در کار های اجتماعی، فرهنگی ، سیاسی واقتصادی‌سهم ونقشی داشته باشد . زن آن وقت وظیفه داشت که صرف طفل بدنیا بیاورد ، پرورش وبزرگش کند ، پخت وپز نماید ، جاروب‌کند اما امروز دیگر زن از این حصار بیرون شده ، از خود حقوق وجایی دارد که باید به آن احترام کرد و قبولش داشت .

زن امروز ، از چار دیواری منزلش پا بیرون گذاشته بدنیای امروزی قدم گذاشته . به کیهان سفر نموده و خلاصه دوش بدوش مرد وظایف اجتماعی خویش را بصورت عالی انجام میدهد. در پهلوی این وظایف زن بزرگترین وظیفه خود را که عبارت از وظیفه مقدس مادری است فراموش نکرده و بهتر و بیشتر از گذشته متوجه تربیه وپرورش اطفال خویش است وآن را به بهترین وجه پیش میبرد .

امروز زن ، مانند مرد در تمام شئون‌حیات اجتماعی کار میکند ، عرق می ریزد و مشکل ترین و حساس ترین کار ها را پیش می‌برد در مغلق ترین ماشین ها کار میکند واز پس آن به بهترین شکل بر می آید .

جامعه ما امروز به زنانی احتیاج دارد که برعلاوهٔ وظیفه مقدس مادری وظایف اجتماعی خویش را به نحوا حسن انجام دهد ،خوشبختانه

بقیه درصفحه۴۹

این خواست زمان است که پابپای آن پیش برویم وخود رابه کاروان زندگی که‌دایم در حال تکامل است بر سانیم . این خواست و آزادی هر انسان و بخصوص هر جوان است. جوانیکه درست می اندیشید و معقول فکر میکند راه رسیدن به این زندگی را می یابد ودر یافتن آن اشتباه نمیکند ، مشروط بر اینکه معقول بیندیشد واراده و پشتکارداشته باشد . زیرا بااین شرط است که میتوان‌به زندگی ایده آل رسید . در این جای شکی نیست که ما در شروع از زندگی قرار داریم و هنوز راه درازی باقی است تا آن را طی کنیم ولی طی کردن این راه همانطوریکه قبلا تذکر دادیم اراده و پشتکار می خواهد و مستلزم تلاش پیگیر و دوامدار است . جوان ویا جوانانیکه متصف به این صفات اند به یقین در زندگی موفق وخوشبخت اند وآینده بر روی آنان لبخند می زند .

گفتیم اراده و پشتکار ، بلی این یگانه عاملی است که مارا در زندگی موفق میسازد. پس برای اینکه این صفت را در خود پرورش دهیم چه باید بکنیم ؟ ساده ترین راه اینستکه کار امروز را بفردا موکول ننمائیم، زیرا اگر کار یکه باید امروز انجام‌داده شود برای فردا گذاشته شود، پس کارفردا را چه وقت انجام دهیم ، به همین ترتیب گذاشتن وواگذاری کار ها یک روز به‌روز دیگر باعث تراکم کار ها در زندگی میشود واین امر سبب میگرددکه انسان ازکار خسته گردد

کار امروز را بفردا نباید موکول کرد

ویگانه علت خستگی هم همین گذاشتن کار امروز به فردا واز فردا به پس فردا و به‌همین ترتیب به‌روز های بعد است .

در جوامع پیشرفته این مساله زیاد در خور اهمیت است واز همین‌سبب است که آنان به پیشرفت های زیادی نایل آمده اند زیرا وظایف وکارهای سپرده شده را در وقت وزمان معین آن انجام داده اند .

امروز که مادر شرایط خاص زندگی قرار داریم ، وقت شناسی وکار هارا مطابق پروگرام بر سر رساندن از وظایف اصلی ، جوانان شمرده میشود زیرا بااین عمل است که میتوان خود را به کاروان زندگی که دایم در حرکت است برسانیم ، ودر غیر آن اگر روز گار رابه‌بی‌هدفی سپری کنیم هرگز نمیتوانیم به زندگی ایده آل و آرام ومسعود برسیم چه رسد به اینکه با کاروان تمدن هم‌گام شویم.

پس ای جوانان ! بیائید دست بدست هم داده در راه آبادی کشور و آرامی مردم خویش مصدر خدمات گردیم که‌جامعه مااز ماانتظار دارد . واین مامول و خواست زیاد مشکل‌نیست مشروط بر اینکه هدف معین داشته و کار ووظایف سپرده شده رابه‌کمال امانت داری وایمان داری به‌انجام برسانیم.

اندیشه های جوانان

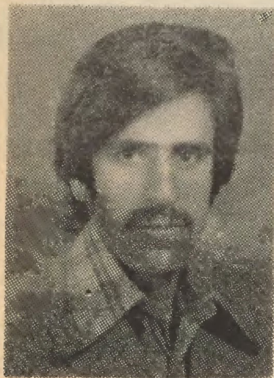


محمد سلیم (رحیمزاده)

سیر تاریخ نشان میدهد که جوامع همیشه در حال تکامل بوده و روز بروز این تکامل چشم گیر تر و گسترده تر میگردد .

پس بر جوانان ما ست که با سیر تکامل تاریخ پیش بروند وجامعه خویش را آنطوریکه لازم و توقع است پیش ببرند .

ممکن است گاهی در مقابل جوانان ما و این سیر بعضی موانع ایجاد گرددولی باعزم متین و راسخ میتوان به موفقیت ها رسید ...



محمد عظیم (رحیمی)

.. دیگر دوران رکود وانجماد سپری شده است ، امروز جامعه ما به جوانان رزمنده و هدفمند از هر وقت دیگر نیاز دارد، ومخصوصا در شرایط حاضر که جامعه مادر مرحله‌حساس از تاریخ خویش قرار دارد بیشتر این خدمت گذاری وایثار محسوس تر است ...



این عکس شرایط نامساعد زن را خو ب تمثیل می کند

یک نگاه گذرا به سر گذشت زن

بعد از آنــــکه بشریت در روی زمیـــن زندگی را به آغاز گرفت جوامع بشری شکل دودمانی داشت در آن طوایف، قبایل ،ملت ومملکت شکل نگر فته بود ساز ما ن دهی نیز بشکل بسیا ر ابتدایی موجود بــــو د یعنی ادار ه کنند ه و اداره شونده مطرح نبود مساوات مطلق دیده می شد آنوقت اثــری از حاکم و محکوم ،دارا و نادار قوی وضعیف وجود نداشت وحرفی از ظلم واستبداد و استثمار فرد از فرد شنیده نمیشد .

درین وقت زندگی مردم خیلی ساده وبی پیرایه بود خوراك انسان از شکار حیوانات بدست می آمد پوشاك آنها نیز پوست حیوانات شکار شده بود از برج وباوری امروزی خبری نبود بهترین باشگاه انسان را مغاره هـــای نمناك ومخوف تشکیل میداد که در ودیـــوار آنها با تصاویر از حیوانات و پرندگان وحشی مرسوم گردیده بود .

درین مساکن نه رنگی دیده میشد و نــه روغنی ونه موبل وفرنیچر منتها برای اطفال تازه تولد یافته سنگ هارا روی هم گذاشته وبرای آنکه اطفال از شر حشرات خز نده وخطر ناك در امان باشد سکوبی بنا می نمودند واین مهمانان عزیز را بالای همان سنگ ها جا میدادند واز او مراقبت وپرستاری جدی به عمل می آوردند درین وقت زن و مرد ومادر وپدر مکلف بودند تا از همه امور چه در خانه وچه دربیرون از منزل وارسی نمایند ودوشادوش هم به همه امور زندگی بپردازند مشترکا به امور زراعت مصروف می شدند دام پروری می کردند به شکار حیوانات مـی پرداختند وبغرض حفاظت اطفال و فامیل ازشر حیوانات درنده ووحشی به پیره داری همت می گماشتند. بعدها مقام ونقش والای زن بیشتر متبا رز می شود وریاست خانواده یا قبیله به زن تعلق می گیرد که آنرا « ماترر کال یامادر سالاری می نامند درین دوره نیز خانوده ها از طریق شکار وسایر وسایل ثمست داشته طبیعی غذ تهیه نموده وامرار حیات می نمایند.

باز هم زن یا مادر در کنار مرد به جدو جهد می پردازد همراه بامرد زمین را تخـــم می زند ، قلبه و ماله میکند ودرو و خر من می نماید . مگر با وجود تمام این مسوولیت ها رسالت مادر بودن وزن بودن را فراموش نمی کند پیوسته در فکر آن است تا برای اطفالش مادر مهربان و برای خانه و فامیلش کدبانوی خوب وبرای شو هرش زن با وفا وعزیز باشد .

به ادامه این مر حله وقتی وابستگی هـا وسیع می شود واز خانواده که هسته جهـان بشریت را تشکیل میدهد قبایل طوایف وملت ها بوجود می آید .

زندگی وعشق و محبت به زند گیست کــه ساحه خانواده بزرگ و بزرگتر شده ،خویشاوندی به وجود می آید بعداً ارتباطات ووابستگی سبب می شود که طایفه هاویاطویف بوجود آید و برای اینکه امور این طوایف وبا به عبارت دیگر عمل ونظر آنها بدرستی وفق نماید و در اجرای امور طوایف ویا اداره آنها بی نظمی رخ ندهد شخصی را به ســمــت رئیس طایفه تعین نمودند که البته شکـــل تکامل یافته ریاست فامیل ویا خانـواده را داشت شخص موصوف برعـلاوه اینکه مسوول اداره فامیل وطایفه اش بود نقش مدافع رادر برابر طوایف دیگر نیز به عده داشت همچنان بایك مرور کوتاه به وضاحت دیده می شود که زن درهمه مراحل زندگی به حیث شخصی مسوول خانواده در پهلوی مرد درخدمت انسا ن بوده و در طول تاریخ نقشش را در امور تو لید فراموش نکرده در همه کارهای تولیدی سهم فعال داشته گاهی در پای ماشین های غول پیگر قرار گرفته وزمانی درپشت دستگاه های بافندگی دست وناخن سائیده است .

بالاخره زن رئیس بلا منازع خانواده بوده ووظایف که به اوسپرده شده عبار ت ا ز مواظبت مسکن ، تقویت کانون خانواده ،تهیه آذوقه ، کار در مزرعه ، شکار ودامپروری و غیره که دراجرای همه آن موفق بوده که البته تاریخ شاهد وگوای خوبی به این قول ماست .

پس وقتی جامعه «پاتر یکال» یا پدر سالاری پدید می آید مرد عملا نیروی کار تولیدی را بدست می گیرددر نتیجه زن موقف و موقعیت گذشته را از دست داده وتابع بی چون وچرا فرمانبردار و محکوم وبرده مرد می شود ونا برابری و منازعات و کشیدگی ها در میان این دو شریك زندگی بروز می کند از ین جاست که یکی را حاکم و دیگری را محکوم وبرده فرمان بردار مرد می سازد اینجاست که مرد این وحشی رام نشدنی قرون وعصار قدرت را بدست می گیرد بر بنده اش که زنش است حکم می راند او را لت و کوب می نماید وچون مرغ اسیر در دامش کشیده ومحصور زندانی اش می کند .

غافل ازینکه او نیز مانند یك مرد انسان است حق دارد آذاد زندگی کند واز همه نعمات زندگی مستفید گردد .

بقیه در صفحه ٤٨



الکول

دشمن خوشبختی

خانواده‌ها

جوامع انسانی همانگونه که از پدیده های طبیعی استفاده نیکو نموده بنا بر انحرافات ونا بسامانی های محیطی واجتماعی ، بار ها به نا ملایمات و نا آرامی ها مواجه گردیده وثمرات استفاده نا درست پدیده ها را چشیده وحادثه های غم انگیز ی را با عث شد ه اما الکول نیز از جمله پدیده های ست که در اثر کاوش ها وتجزیه وتحلیل سالهای متمادی مورد استفاده انسان ها قرار گرفته و تا زمانیکه در امور زندگی بجا ودرست بکار رفته مفیدیتش برهمه برملاشده وتاکنون نیز در لابراتوارها ومراکز علمی از آن حد اکثر استفاده را می نمایند .

پهلوی منفی الکول ،همان مشروبات الکولی است که در هر حالت و با هر منطقی کـه ارایه شود نو شیدن آن مضر به صحتمندی انسان بوده و حادثه های معتادان مشروبا ت الکولی بسا خانواده ها را به غم مبتلا نموده است .

بناء مشروبات الکولی طوریکه تحقیقات صورت گرفته عوامل اصلی بعضی جرایم بوده وبیماری های مختلف صحی واجتماعی را به میان آورده است دربن مورد کتاب های زیادی نوشته شده وضرر های این آفت خانمان سوز بیان شده ست .

همان طوریکه معتادان به مشروب الکولی ودر اثر افراط آن ، به جنایات خطر ناك دست میزنند ، بالای فکر اندیشه ، روان ، جسم واعمال آنها نیز تاثیرات نا مطلوب واردمی شود .

مشروبات الکولی شیرازه محیط و خانواده ها را برهم زده جامعه را بسوی تباهـی و انحرافات اخلاقی سوق میدهد وبی مسؤولیتی، بی تفاوتی را در روان واراده انسان حاکم ساخته و بتدریج انسان را بی تفاوت ، غیر فعال و بار دوش جامعه بار می آورد .

آنهاییکه به مشروبات الکولی معتاد شده اند به منظور تهیه آن به هر وسیله مشروع ونامشروع دست زد ه وبرای فروشانـد ن عطش زشت ونا بکار خویش از هیچگونـه اقدا می رو گردان نمی شوند . ضمن اینکه صحتمند ی خویش رابه خطر می اندازند اقتصاد خانواده را نیز به ضربه هولناکی مواجه می سازند .

از سوی دیگر چون آنها همیشه از حالت عادی زندگی بدور می باشند فرزندان شان نیز از تربیه سالم ودرست بدور مانده ناراحتی ها وتشویش و اندیشه های همیشگی سا یه شوم خویش را برروح وروان شا ن گذاشته وکانون خانوادگی به سراشیبی وسقوط منجر می گردند . زیرا معتادان به مشروبات الکولی مسایل تر بیتی را به طاق نسیان وفراموشی میگذارند . بالاخره از چنین خانواده هایی صفا و صمیمیت رخت بر بسته وکوچ می نماید وبه عوض بی میلی و بی تفاوتی بالهای شوم خود را گسترده سایه بی تفاوتی و بی میلی رادامن میزند .

همچنان اگر کودکان خانواده ها در محیطی که تصویر شد تربیت شوند . نهال بی برو بی ثمر خواهند بود که گریزان از منزل بار آمده و روح و روانشان به فشار های اجتماعی عجین شده باعث آزار خویش واطرافیان خود، خواهند شد .

معتادان به الکول ، همیشه پر توقع ،بدبین، حسود بوده واراده برای نظم ونسق زندگانی خویش نداشته و همیشه درد سر دیگران می باشند ، آنها بعداز صرف مشروبات الکولی اعتنایی به قواعد و همچنان قواعد اخلاقی نداشته ورعایت نظم اجتماعی را اصلا به نظر ندارند وچون اراده و توان فکری شان از بین میرود بی رحم و سنگدل شده ودر مقابل هر عملی از خود عکس العمل شدید و بی جا را نشان میدهند .

اضرار دیگر مشروبات الکولی اینست که حسادت بیش ازحدد رنزد انسان بیدار شده وشعله های نا بکار بی اعتمادی را دامن می زند ، ودر مورد نزد یکترین کسان خود مثل زن وفرزند بی اعتماد بوده و هر نظر و عمل و اقدام همسر خویش را سوظن نمود ه و گمان بدنسبت به خانمش روز به روز رشد نموده و حالات سخت تباهی آور و نارام کننده به میان می آورد .

بادرك مطالب فوق . باید خانواده ومسوولان امور متوجه باشند تااین بلا وآفت ویران کننده غیر انسانی در اجتماع ما ساحه رشد نداشته باشد واگر اینجا وآنجا نیز ، نمونه وار دیده می شود باید جلو ش از همین اکنون گرفته شود .

البته آنچه را بر شمردیم ، مشت نمونه خروا رذانه از بسیار بود که برای عبرت آموزی به مصداق ضرب المثلی «اگر در خانه کس است یك حرف بس است » امید بهروزی های را در قبال داشته باشد .



غزلی در نتوانستن

از دست های گرم تو
کودکان توامان آغوش خویش
سخن هامی توانم گفت
غم نان اگر بگذارد

* * *

نغمه درنغمه درافگنده
ای مسیح مادر، ای خورشید !
ا زمهربانی بی دریغ جانت
باچنگک تمامی ناپذیرتوسرودهامی توانم کرد
غم نان اگر بگذارد .

* * *

رنگ ها دررنگ ها دویده ،
از رنگین کمان بهاری تو
که سراپرده دراین باغ خــزان رسیده برافراشته است .
نقش هامی توانم زد
غم نان اگر بگذارد .

* * *

چشمه ساری دردل و
آبشاری درکف ،
آفتابی در نگاه و
فرشته یی در پیراهن ،
از انسانی که تویی
قصه هامی توانم کرد
غم نان اگر بگذارد .

احمد شاملو

مه برآمد

مه برآمد
خرم وخوش
شب بخندید
نرم ودلکش
دلبری مست وخندان
عارضش جلوه گاه بهاران

سر زروزن برآورد
سوی دریا نگه کرد
زیر لب موج خواند ترانه
بوسه ها برزند برکرانه
ماه خاموش است
گل همه گوش است

گرانه وطنه

یه زما گرانه وطنه .
ته زما یی او زه ستایم
ته ډیوه ډیوه ډیوه
زه پتنګ پتنګ پتنګ

* * *

ستا وچ ځوز ـ اغزی اغزی
وچه ترخه گنډ یری
دختن مشک ورنه څار
تری لوگی لاچی لونګ

* * *

له هر څه یم بی پروا
مست په مینه مینه ستا
ته هر څه زما هرڅه یی
ته‌می پت یی‌ته می ننگ

* * *

زه سر تیر سر تیر سرتیر
سرښیندل زما ناره ده
کاشکی ومرم ستاپه هوډ
نه چی مړشمه بی ننگ

* * *

امی هوډ دی دامی هوډ
مه څمه ستا په لار
ستا لپاره می‌منلی
تهمتونو ر نگارنگ

* * *

ستاپه هر لویشت کی ترتوب
پت مړانه سپیڅلتوب
اتلتوب دی اتلتوب
ستا هر پان او هر گړنگ

* * *

دلته مات هریو سکندر
تښتیدلی ـ هر چنگیز
خوله شوه ماته د مغول
برباد شوی هر اورنگ

* * *

هر دښمن او هر غلیم
تالا نگر او یرغلگر
ښکیلاکگر او زورور
ځی له تا تښتی په ځنګ

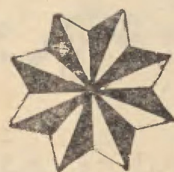
* * *

ستا دهر غلیم پر ضد
که دلری که دبر
په مخ ورمه په مخ ورم
ستا دپت ساتلو جنگ

* * *

ته کعبه زما کعبه یی
ته سپیڅلی ـ پاك ـ تکه یی
زه دی خاوری ښکلومه
مجاور یمه ستا ملنگ

(سنگر)



موج نگه

کرد موج نگهش جــان ودل ما روشن
بادهٔ ناب کند ساغر و مینا روشـــن
داشت بر پیکر خود جامهٔ مواج سپید
بود چون شمع فروزنده سر ا پا روشن
چــون فضای نگهٔ ماست ز گلهای فراق
هر شب ازکوکب سیمین دل دریاروشن
گلشن اندام مــن امروز بهاری دارد
چمــن آینهٔ چشم تمـاشـا روشـــن
خوش ادائیکـه بود خــوبی سیرت هنرش
همچو شعریست بهرصورت ومعنا روشن
هست از مشعل اندیشهٔ عالی نظـران
آسمان نگـهٔ مــردم دانــا ر و شــن
شبچراغیست که بر خاك شهیدان سوزد
هر گل لاله که سازد دل صحرا روشن

گوهر اندیشه‌ها

آینه مشربیم بهر جاکه رفته ایم
ازنور گفته ایم هر آنچه که گفته‌ایم
از ما بجز رموز نهان زمان مخواه
چون نا خدا به قایق معنی نشسته ایم
موجیم که زندگیست ، سراپاخروش ما
زنجیر بی امید خموشی شکسته ایم
هرگز ندیده ایم جهان را بچشم وهم
بازاهدان شهر کــه پیمان نبسته ایم
شد روزگار دور کــه با عشق آفتاب
از مرز سر زمین سیاهی گذشته ایم
آتش گرفته هستی ظلمت ز سوز مــا
از مجمر سکوت‌که چون قوغی جسته‌ایم
ای رهروی کــه هیچ نیابی دیار نور
از خاطر تو باز پریشان و خسته ایــم
ما پایمال هرکس و ناکس نمی شویم
چون نیزه ای بچشم زمانه نشسته ایم
ازکشتگــان راه نــوا میــر سد بمــن
بس داغهای ننگ که باخون شسته ایم
در شعر من تو گوهر اندیشه ام بجوی
تاتو نگویی باز که مادر نسفته ایــم
راز وجــود نــور بــود در ستیــز او
(پرتو)خوش‌است کزدل‌خورشید شگفته‌ایم

پرتونادری



خدمتگاران پیژنم

خوښ به لیلی د زلفــو تار خوښوی
خــوښ به مکیز د خپل نګار خوښوی
خوښ به دناز نخرو رفتار خوښــوی
زه ددی خاوری خدمتګــار خوښوم

خوښ به دولت خوښ به‌عزت خوښوی
خوښ به دځان‌شان اوشوکت خوښوی
خوښ به دسرو شونډوشربت خوښوی
زه ددی خاوری شرافت خــوښوم

خوښ به دځان خوشحالی غوره ګڼی
خوښ به دځان آبادی غــوره ګڼــی
خوښ به دځــان نیکنامی غوره ګــڼی
زه دخپل قام آزادی غــوره ګڼــم

خوښ به چوکی خوښ به مقام غواړی
خوښ به له هرچالوړخپل بام غواړی
خوښ به له میونه ډک جام غواړی
زه سره یــووجودخپل قام غواړم

خوښ به دځــان سینګــار خوښوی
خوښ به دساز ګرم بازار خــوښوی
خوښ به راحت خوښ به قرار خوښوی
زه هغه ژوند دافتخــار خــوښوم

خوښ چی په وینوسورمیدان خوښوی
خوښ چی دخپل قــام‌سربازان خوښوی
خوښ چی آزاد افغانستان خوښوی
زه هم همدا رنګه افغان خوښــوم

خــو ښ چی ز مو ږ قهرمانان پیژنی
خوښ چی نا متو زمریالان پیــژنــی
خوښ چی دا لوی افغــانستان پیژنی
زه هم همدا راز انسانان پیژنــــم

«وطنپال»

واصل رو ښا نی

دګلو خوشبویی

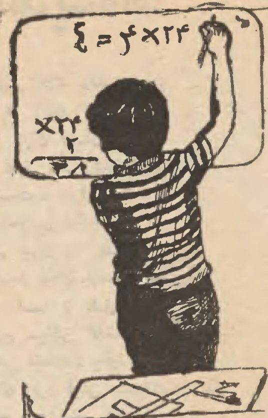
څو زما رضا یوه وی د تا بله
په دو یی کی به ما نه مو می وا صله
ته په کوم‌دلیل زمادچاری غم خوری
ای مدا م له ما پر دیه دځا ن خپله
که دګلو خوشبو یی شم ته‌می بوی کړه
که میوه شم په ښاخ زانګه ته می وله
زما اجر نیم د ځا ن نیم دجها ن دی
یو ه چا ر می په دو ه ځایه وو یشله
په جها ن کی لذ تو نه دلی خو له ېم
کــل تر خه خوازه می وتلل په تلــه
که اصلی وجود دی زه یم له مامــه څه
که غر ض دی خپل ګو ما ن دی پسی ځغله
ای وا صله حقیقی وا صل هغه دی
چی‌زه یی یادوم ځان‌یی هیروی تل‌ترتله



طرح کوتاه

تو اول فصل این کتاب را آغاز کردی
ومن خواننده‌ی ناشی
پس از روزی که عادت باکتاب کردم
تو آنرا بسته کردی
ومن پایان این قصه را
ناخوانده ماندم .

بشیر سخاورز





اطفال امروز

اطفال و دندانهای زیبا و سالم

دندانهای کج وبر آمده وگاهی کیثف نه‌تنها چهره را زشت وبد قواره میکند بلکه‌از نگـاه علم بیولوژی درجهاز تنفسی وتلفظ خلـل و نقصانی وارد میاورد.

عوامل اینکه چرا وچگونه دندانهای اطفال کج ویانامنظم میشوند قرار ذیل‌میباشد :
اول درموقع شیر دادن .

دوم : مکیدن انگشت که بعضی از اطفال‌عادت دارند که‌یکی ازانگشتانشانرا همیشه بمکند.

سوم : ارث بردن که ممکن در فامیل نامنظم بودن دندانها به صورت میراثی دیده شود.

وبرای اینکه چطور معالجه صورت‌گیرد واز کج شدن دندانها جلوگیری بعمل آید طرق‌زیر پیشنهاد شده :

۱ـدرموقع شیردادن نوزادباید سعی‌کنیدوزن بدن طفل به‌طرف سر سنگینی نکند.

۲ـ متوجه باشید ودایما مواظبت نمائید تاـ کودك از همان آغاز نوزادی بمکیدن انگشت‌عادت پیدا نکند . گاهی مکیدن انگشت در اطفال را عقده پنهانی میدانند که کودك از بعضی‌مسایل ویاکم محبتی والدین رنجیده وبمکیدن انگشت پناه می‌برند که‌والدین باید متوجه اینموضوع باشند .

۳ـودرصورتیکه کـج ونامرتـب بـو د ن دندانها در خانواده ی ارثی باشد باید از همان موقعیکه کودك دندان می‌کشد دست بکار شوید زیرا دوکتوران این رشته باین‌نتیجه‌رسیده اند که کودك نوزاد دندانهای بزرگ راواز پدرمیراث می‌گیرد چنا ق والاشه‌را ازمادرش که‌در نتیجه دندانهای‌بزرگ نمی‌توانanددرچناق والاشه کوچك جای گیرند از همین سبب است‌که بشکل‌برآمده ونامنظم در میاید .

توصیه بوالدین‌اینست که در چنین صورت بایددر چهار سالگی کودك یکی از دندانهایش رابکشد تا جا برای سایر دندان هابه اندازه کافی باشد واگر دندانهای پیشرو زیاد پیش برآمده باشد ازسیم‌های فلزی که‌داکتر دنـدان می‌اندازد موثر واقـع می‌گردد وهم در کلنیك های دندان طریقه های بکار برده میشود کـه مفید وموثر می‌باشد.

به اطفال بزرگتر باید بفهمانید که بـرای جلو گیری از امراض دندان تنها برس زدن و استعمال کریم های گوناگون کافی نبوده ،برس وکریم نمیتواند حتی به صورت محسوس از پیشرفت مرض دندان جلو گیری نماید . پس باید برای خوب وسالم نگهداشتن دندانها،آن غذاها یی را مصرف نمایند که‌نه تنها بـرای دندانها مضر نیستند بلکه برای تقویت ریشه آنها مفید هم واقع میشوند .

سبزیجات ، میوه های تازه ولبنیات بهترین غذا برای داشتن دندانهای زیبا وسالم محسوب می‌شوند وبرای اینکه از بیماریهای دندانها و دهن جلو گیری گرددباید نکات ذیل مراعات گردد .

۱ـ اقسام شرینی ، قند ، کلچه،ترشی باب وغیره مواد نظیر اینها درنتیجه تخمیر تولید اسید لالتیك رانموده ومینای دندان‌راحل میکند وباعث پوسیدگی دندان می‌گردد .

۲ـ آب جوش داده شده چون فاقد کربنات کلسیم است صرف نشود زیرا سبب کمبود مواد معدنی وآهکی دندانها می‌گردد .

همچنان از غذاها و مشروبات بسیار گرم ویا خیلی سردخودداری نموده و هم متوجـه باشید که‌به تعقیب یك غذای سرد ، غذای گرم خورده نشود ودر برعکس هم همینطور مدنظر گرفته شود .

همچنان اگر با غذا آب صرف نشود بهتر خواهد بودباید آب را قبل ویا بعد از غذانوشید مقصد اینست تانان با آب دهن خوب مخلوط گردیده ، جویدن طول بکشد وعمل هضم نیز بهتر انجام گیرد .

۳ـ بمجردیکه کوچکترین عارضه‌یاپوسیدگی در دندانها ویابیره هـا ملاحظه نمودیدبداکتر مراجعه کنید تاقبل از اینکه پوسیدگی بعمق دندان هاو بیره‌ها برسد جلو گیری بعمل آید وباتجویز بموقع کلسیم‌وویتامین های (ث‌آ‌د) ازبروز مجدد مرض جلو گیری نمائید .

٤ـ بعداز هر غذای روزانه ویا حداقل شب موقع خواب باید دندانهارا باترتیب صحیـح بابرس شستشو کرد

مدنظر گرفتن حفظ الصحه‌دهن ودندانها وبیره ها برای همه مخصوصا کودکان امر ضروری پنداشته می‌شود اگر کودك از همان آغاز یعنی از سن سه ساله ببالابه شستن وپاك نگهداشتن دندان هایش عادت بگیرد تاایام پیری این عادت باوی همراه خواهد بود پس چه خوبست تااین کار رابه آنها به‌لطـف خو ش و مهـر بانـی درآنها بشکل عادتی دربیاوریم .

حمام دادن کودك

یکی از پرابلم های والدین مسئله‌غسل‌دادن اطفال میباشد که آنها هراس دارند که مبـادا کودك شان هنگام شستشو خنك خورده مریضی شوند و فکر میکنند که برای‌شستن کودك‌حتما باید حمام ویا تشناب گرم وبخارآلود با آب گرم لازم است غافل از اینکه آب گرم وبخار وبودن مدت زیاد در حمام برای صحت کودك مضر تمام میشود .

غسل دادن وپاك نگهداشتن کودك وظیفه‌هر مادر باسلیقه وبافهم میباشد . یك مادر آگاه کودك خودرا در شرایط مشکل اقتصادی وصحی حداقل هر هفته ویا هفته دو تا سه بار بادر دست داشتن وسایل ساده صحی شستشو نماید .

غسل دادن اطفال وپاك نگهداشتن آنها برای صحت شان بسیار مفید واقـع می‌گردد . زیرا همه میدانیم که پوست دارای مسامات کوچك اند ودر صورتیکه مرتب‌شستشو نگردد مسامات مسدود گردیده وبرای صحت زیان آور تـمام می‌شود .

واگر به صورت مرتب‌پروگرامی برای غسل دادن کودك مدنظر گرفته شود در رشد ونموی طفل تاثیر فوق‌العاده می‌نماید و هم کودك‌پاك ونظیف مورد علاقه ومحبت اطرافیانش قـرار می‌گیرد .

قبل از اینکه کودك را غسل میدهید باید وسایل حمام را آماده وبدسترس قرار بدهید تاموقعیکه کودك برهنه است وشما به عقب چیزی که ضرورت دارید سر گردان نشده وهم کودك سرما نخورد .

بهتر است برای غسل دادن کودك یك لگن یاطشت پاك ، صابون، لیف، روغن زیتون یا

بقیه درصفحه ٤٩



نمایی از زندگی کودکان در کودکستان

مرحله دوم زندگی کودک در کودکستان

دوره کودکی مرحله نهایت حساس و مهم در زندگی انسان محسوب شده ورشد جسمی وذهنی کودک از همین آوان شروع می‌گردد، لذا مراعات تربیت صحیح در دوره کودکی بالای شخصیت وآینده او اهمیت فوق اعاده دارد.

پرورش اطفال باید مطابق به شرایطو تعلیم وتربیه وروش های‌جدید صورت‌گیرد کودکانیکه درشرایط وجوامع مناسب تولد ونشوونمامیابند افراد مفیدو فعال بار میایند • بر عکس اگر تربیه و نشو ونمای کودك دریك محیط محدود ونامناسب ومخصو صا در خانواده ایکه جارو جنجال های فراوان درآن باشدصورت‌گیردطفل طبعا از نعمت تعلیم وتربیت صحیح برخوردار نگردیده در جوانی فاقد هدف معین بودەوبسیار امکان دارد که بار دوش جامعه گردد •

محیط زندگی وپرورش‌اطفال‌را هیچگاه‌محدود نسازید وبه آنها اجازه اشتراك در اجتماعات مانند کودکستانها ، تفریحگاه‌هاو غیره‌جاهاییکه برای رشدذهنی‌وجسمی کودکان‌مساعد ومناسب باشدبدهید • ازآنجائیکه کودك‌تقلید پذیراست رشدوی در اجتماع‌با همسالانش‌سریعتر صورت می‌گیرد مخصوصا در اجتماعیکه مردم آن با زیور علم ودانش وتربیت امروزی آراسته باشند •

کودکستان بهترین محیط جهت رشد ذهنی وجسمی کودك محسوب می‌گردد زیرا در آنجا اطفال علاوه ازینکه بمسایل عادی که درایجاد نظم وتربیت وامور روز مره به اطفال کمـــك می‌کند آشنایی پیدا میکنند همچنان به ایشان موقع ورزش وتفریح در هوای آزاد را میدهد وآنها می‌توانند بااسباب بازی متنوع ورنگارنگ سر گرم شوند به هنر نقاشی ، کاردستی،خانه سازی وغیره دلچسپی وعلاقه می‌گیرند ، رقص، موزیك ، اکت درامه هاوتنظیم نمایشنامه های هنری که‌درشکوفایی ذوق کودکان نقش عمده را دارا میباشد در کودکستان به آنهاآموخته میشود •

در محیط کودکستانها استعدادهای نهفته اطفال از همان آغاز تحریك وکشف گردیده وبرای رشد وانکشاف آن قدمهای مفیدومثمر برداشته میشود •

در ممالك متر قی واکثر کشور های جهان سعی میگردد تا معلمین‌کودکستانها ازبین آنعده مردمی انتخاب شوند که دارای سویه علمی بلند در رشته تربیت طفل ، باتجربه و بالاخره مهر بان باشند زیرا یك معلم‌کودکستان‌باید در پهلوی تعلیم وتربیت کودك بمسایل روانی وعاطفی اونیز توجه‌نماید،زیرا هستند اطفالیکه قوه تطابق اجتماعی ضعیف وکم رشد دارندودر دوران بلوغ بیم آن‌می‌رود که مرتکب‌اشتباهات کوچك وبزرگی شوند ، مگر معلم وارد وبافهم ودلسوز باعشق وعلاقه مادری میتواند کودکان رابا واقعیت هازندگی تاحدیکه آنها قادر بدرك آن باشند ، آشنا بسازند •

کودکستان ها برای تربیت درست اطفال یك جامعه وظیفه مهم وخطیری به‌عهده دارندور آنجا باید تربیت به‌معنی‌حقیقی کلمه تطبیق گردد زیرا نشو ونمای شخصیت کودك که در خانه طرح شده در محیط کودکستان تقویت وتکمیل می‌گردد •

تقسیمات اطفال در صنوف کودکستانهـــا باید طوری صورت گیرد که معلمین بدرستی از عهده این وظیفه مهم بدر آمده بتوانند . اگر تعداد اطفال زیاد دریك صنف گنجانیده شود طبعا معلم طور ممکن به اطفال رسیدگی نتوانسته و نتیجه مطلوب‌بدست آمده نمی‌تواند

چونکه هر کودك دارای‌احساسات وطرز تفکر مخصوص‌بخودرادارامیباشدبنابر آن‌معلمین باید روحیه‌هریك‌رابخوبی‌درك وکودك را طوریکه‌هست بشناسند و درصورت‌کدام مشکل تربیتی‌وروانی بکمك والدین اطفال میتوانند به‌کودك رهنمایی ورسیدگی نمایند، ودرصورت‌لزوم‌ازروانشناسان ومتخصصین اطفال هم کمك بگیرند •

طـــو ر یکـــه در بـــا لا ذ کـــر نمودیـــم معلمین کودکستانها باید علاوه برو اردبودن بمسلك تعلیم‌وتربیت‌کودك‌تاحدودی در مسایل روانشناسی کودك معلومات وآگاهی لازم را کسب نمایند تابتواند باسانی بااطفال کنار بیایند • همچنان معلمین باید خودشان بدون عقده ودارای روحیه سالم‌وبشاش باشند تارفتار وکردار وحرکاتشان نمونه وسر مشقی خوب برای کودکان ماکه مردان وزنان آینده جامعه هستند شده بتواند •

کودکستان اصلا محیط آمادگی برای شامل شدن بمکتب‌و قبول‌مسوولیت های‌بزرگترومهمتر می‌باشد •

هنگامیکه یك کودك کودکستان دیده بمکتب شامل می‌گردد بدون‌کوچکترین‌ناراحتی وخجالت هر پیشامدی را می پذیرد اشیای اطرافش در مکتب که عبارت از میز وچوکی وتخته سیاه خواهد بود اورا وحشتزده وفراری نخواهد ساخت زیرا اودر محیط کودکستان بااین چیزها برخورد نموده وبا آنها قبلا آشنایی وبلدیت پیدا نموده است •

والدین باید بدانند وقتیکه طفل خـــودرا بکودکستان شامل می‌سازند وظیفه آنها ختم نمی‌گردد بلکه باید انتظار بعضی عکس العمل هارانیز داشته باشند زیرا کودك برای‌بار اول قدم بمحیط خارج ازخانه می‌گذاردتاانس‌بگیرد ودو باره منظم گردد مدت درازی رادر برخواهد گرفت •

بعضامعتقدهستندبعدازین که‌طفل‌بکودکستان می‌رود معلم مسوول‌او خواهدبودر حالیکه این حرف درست نیست زیرا تربیت باید از خانه شروع گردد وباید از تربیت کودك در منزل غافل نشوید واورا آماده ومنظم بکودکستان بفرستید. هیچگاه کودك مریض‌وتب‌آلود رابه به کودکستان نفرستید تاباعث مریضی سایر اطفال نگردد زیرا در همین مرحله کودکی‌اغلب بیماریهایی دوران کودکی گریبانگیر اطفال گردیده کافیست که‌یك کودك مریض‌درمحیط کودکستان مرض را بسهولت به‌دیگران انتقال دهد. پس سعی گردد کودك مریض‌راتازمانیکه بکلی بهبودی حاصل‌نکرده بکودکستان نفرستید وچندروز اورا درمنزل‌استراحت بدهید •وقتیکه خوب شدباتوصیه‌دوکتورفرستادن‌او بکودکستان مانعی نخواهد داشت •

گاهی دیده شد ه که والدین کودك مریض خودرا بدون توجه بکودکستان رسانده وخود پی کارشان می‌روندکه‌اینکار شان معقول و پسندیده نیست باید بحال کودك خودو کودکان معصوم دیگر هم توجه کنند باین امید نباشند که‌معلم از او پرستاری خواهد کرد ، درست است معلم باید به‌اطفال رسیدگی نماید مگر در صورتیکه طفل‌مریض‌باشد ومعلم تنها به اوبرسد تکلیف دیگران‌چه‌خواهدبود . کودك مریض باید در منزل استراحت نماید .

در کودکستانها علاوه براینکه تعلیم وتربیت مساله مهم است به نظافت و حفظالصحه آنها ومحیط کودکستان ها باید جدا توجه مبذول گردد •

نوشته نسرین و هاب

بی همه چیز

(زلمی) پسر بیمار و رنگ پریده‌ای که‌در بستر افتاده بود ، آهسته چشم باز کرده از زنی که پهلوی بسترش زانو زده مایوسانه نگاهش میکرد پرسید :

-مادر ،مه میمرم ؟

زن لرزید . اشك در چشمانش حلقه زده نفسش در سینه گره خورد وبا صدای که لرزش آشکا را داشت جواب داد .

-بچه ککم ، چرا ای گپه میزنی؟ تو ازدنیا چه دیدی که بمیری ؟

ودر حالیکه ناشیانه سعی میکرد خودرا آرام جلوه دهد اضافه کرد :

-تو بخیر جور میشی ، باز مکتب میری ، اول نمره میشی ، دیروز رفیقایت آمده بودن پرسان تره میکدن ، بچهٔ لالاگل مسگر هم آمده بود ....

(زلمی) بیاد روز های گذشته افتاد ،روز های خوب و قشنگی که مکتب میرفت و همرای بچهٔ لالاگل مسگر و دیگر بچه های کوچه گی مستانه میخندید و طول و عرض کوچه هایی را که زمستانها پراز گل ولای بود ودر تابستان هاله ای از گردوخاك در ودیوار وبام را فرا میگرفت - زیر پا میکرد ، یاد آوری گذشته شوری در دلش انداخت :

-مادر ، امروز نمی مانی که‌مکتب برم؟

زن دستش رابه پیشان عرق کرده‌وگونه های گلگون پسرك کشیده تقریبا با خودش زمزمه کرد :

-تب داره ، جانش داغ اس ، خدا نگایش کنه .

پسرك شنیده با ناامیدی گفت :

-خی مره نمی مانی که‌مکتب برم!

زن بزور لبخندی زد :

-چرا نمی مانم ؟ باش که بخیر جور شوی باز هر روز مکتب‌میری، هرروز همرای رفیقایت سات تیری خادکدی.

زلمی ناراحت شد ، دریافت که مادرش به این زودی ها اجازهٔ مکتب رفتن رابه اونمیدهد، دقایــق بیصدا و آرام به مادرش چشم‌دوخت، احساس دلتنگی میکرد ، گرسنه بود ، ازچند روز به اینطرف غذای درستی نخورده بود،یك ماه قبل که مادرش اورا به شانه انداخته پیش داکتر برده بود ، داکتر گفته بود که بایدبه او میوه بدهید ، شیر برنج ،یخنی و فرنی بخورانید ، داکتر نسخهٔ دواهم داده‌بود، چند قلم از دواهای مختلف و قیمتی ، امانه برایش دوا گرفته بودند ونه توان خرید گوشت ومیوه را داشتند ، در عوض مدام به او شوربای تر کاری میدادند ، شوربای که درآن‌قطره‌ئك وشلغم شناور بودند . بیاد دوکان سر کوچه افتاد . دیده بود که‌دران جامیوه آورده‌اند با- صدای آرامی گفت :

-مادر، بری‌مه ازدکان نصرو میوه نمیخری

زن باشر مساری جواب داد :

-میخرم بچهٔ گلم ، برادرت رفته کــه از کاکایت پیسه قرض کنه ، حالی خاد آمد.

اما خوب میدانست که امید بیهوده ای‌دارد ومثل دوسه دفعه گذشته فقط بادست خالی برخواهد گشت .

از شیشه‌نیم باز پنجره به آسمان نظــر انداخت ، ابر های کوچك وبزرگ در دل پهناور آسمان شنا میکردند ، آفتاب پریده رنگ غروب دامنهٔ ابر ها را با مهارت رنــگ آمیزی کرده بود ، غروب غم انگیز و ناراحت کننده ای بود زن احساس خفقان کرد، حس‌کرد قلبش سخت فشرده میشود و میل شدیدی به گریه کردن دارد : «اگه بابیش زنده می‌بود، اگه ده زندگی خــود از راه حرام پیسه پیدا میکرد اگه دست چور و چپاول به مال ‌این وآن دراز میکرد حالی بچه گکم بــه ای روز می‌افتاد؟ حالی از گشنگی وبی دوایی ده بسترمی‌بود ؟»

روز غم انگیز مرگ شوهرش مثل‌پرده‌فلمی از مقابل دیدگانش میگذشت ، یکروز بارانی وسرد . یك آسمان ابر آلود وتیره وجنازهٔیك مرد نادار و بیچاره در زیر لحاف پاره پاره ای که توته های پخته از لای آن بیرون‌زده بود دردو طرفش دو تا طفل لرزان ووهشت‌زده زار زار گــر یــــه مـی کــر د نــــد وبالای‌سرش‌زنی در لباس‌تافته رنگ ورو رفته وموهای پریشان ، مات وبهوت نشسته بود، نه گریه میکرد ونه بچه های کوچکش راتسلی میداد، چشمانش راکه‌عالمی ازغم وانـدوه را حکایت میکرد بدیوار مقابل دوخته بود ،چنان عمیق ،که‌فکرمیکردی میخواهد دیواررابشکافد

از فردای آنروز ، هرلحظه که‌به بچه های گرسنه وبیمارش نگاه میکرد با اندوه می‌گفت: مرد ، او خلاص شد ، حالی مه‌کت‌ای اولادا چه کنم ؟

ویکروز پسر کوچکتر به بستر افتاد ،از سال ها قبل شبها تابه صبح می‌نالید وسرفه میکرد و بگفته مادرش «مدام ریزش داشت» از یك ماه‌قبل بیماری‌اش شدت‌گرفت ،پیوسته تب داشت ، جانش‌داغ بودواغلب سرفه میکرد وقتی که داکتر رادیدند هدایت گرفتند کـــه میوه ، یخنی ، فرنی وشیر برنج بخورد اماآنها که حتی به غذای عادی روز مره شان درمانده بودند می توانستند یخنی و میوه بخورند ؟

زن میترسید که مبادا بچه گك مثل‌پدرش از بی نوایی و غریبی بمیرد ، قلبش- بـدرد آمده بود ، اشك بر گونه‌هایش‌بشدت‌جاری‌بود (زلمی) ناگهان چشم باز کرد و مادرش رادر حالت گریه دید باوار خطابی گفت :

مادرچه شده ؟

چراگریه میکنی؟

زن‌بخود آمد اشکهایش راپاك کرد:

بچه گك نالید : خی مادر ،بری‌مه افسانه از خـاطری کـه برادرت د یـــر آ مـــد ازخاطری که ...

بگو ، افسانه پری کوی قاف .

زن به‌زور خندید : ازی افسانه خوشت‌میا به بچه گك کلم ، میگم ، بریت میگم .

بعد با حواس پریشان و قلب پراز اندوه شروع کرد :

-بود ونبود ده زمان های قدیم یك پری‌گك بود ، قدش بلند بود ، موهایش .... دروازه اتاق بشدت باز شد ، پسرك ده دوازده سالهٔ لاغر ورنگ پریده ای با لباس خاکستری و موهای پریشان بدون آنکه حرفی بزند راسا آمد و پهلوی مادرش بر زمین نشست . زن باتشویش سوال کرد :

-رفتی ؟

پسرك بی اعتنا و خشك جواب داد:

-رفتم!

زن پریشان شد ، سرش را بیخ گوش او برده آهسته گفت :

-داد ؟

پسر سعی کرد صدایش را حتی از همیشه بلند تر کند ، عصبانی بود و گونه هــای لاغرش بشدت سرخ‌شده بود :

-چی داد ؟ خیال کدی میته، مادر؟

زن دستهایش را به هم مالید :

-از برای خدا ، آرامتر گپ بزن ، برادرت نشنوه ، آهسته باش .

پسر، بی تفاوت وسرد جواب داد :

-بمان که بشنوه، بمان که مردما ره خوبتر بشناسه ، مادر ، جای پت کدن نیست. اوهم میفامه که از و چیزی گرفته نمیشه ، مادر،بان که بشنوه واز جایش برخاست، خیلی اوقاتش تلخ بود، پشت پنجره ایستاده شد ، هوا کم‌کم تاریك میشد وروشنایی روز به آرامی‌از روی زمین محو میگشت .

درختان چنار درآن هوای نیمه تاریــــك مثل اشباح ترسناکی بنظر می‌آمدند ، اشباحی که همگی دست بسوی آسمان بلند کرده بودند وفکر میکردی برای سلامت پسرك دعا میکنند، زن آمد، پهلوی‌پسرك ایستاده شدوبا ناامیدی گفت :

-بچیم، تو بری کاکایت گفتی ؟بری خودش گفتی ؟

پسر به‌مادرش چشم دوخت :

-ها مادر ، به خودش گفتم .

-خی چه گفت ؟

-گفت مه خو خزانه ندارم .

-همینطور گفت ؟

-میخاستی چه بگویه مادر ؟

-توگفتی برادرت مریض اس ، از مریضی زلمی جان گفتی؟

-گفتم ، گفتم ،همه چیزه گفتم ،توخیال کدی مریضی زلمی برش مهم اس؟

-بچه‌جان ، چیغ نزن ، آهسته بگو ، بگوباز اوچه گفت ؟

پسر لبهایش را بدندان گرفته بادل تنگی گفت :

-اوه مادر! او گفت که ما جوری‌وناجوری کسی ره ضامن نشدیم .

زن باناامیدی ناله کرد :

-آه ، بی انصاف .

وبر زمین نشست ، سرش رابین دو دست محکم گرفته بود ، گیج و منگ مدتها فکرکرد، بعد ناگهان از زمین برخاسته روبه پسرش کرد :

-برو بچیم،پیش کاکانصرو برو،کاکانصروی دکاندار ، برش بگو که ...

پسر حرفش را قطع کرد :

-مه دگه می‌شرمم مادر ، هنوز قرض اول او ره ندادیم .

زن‌بازاری‌گفت:

-برو بچیم ، از خاطر مه برو ، از خاطر مادرت برو ، برادرکت‌گشنه س ،

پسر لحظه ای درنگ کرد ، بعد به برادر مریضش چشم دوخته ناامیدانه دردل گفت:

«وضعش بسیار خراب اس، رنگ به روی نداره ، بیادرك بیچاریم»

واز خانه برآمد .

زلمی حرف های آندو را شنیده بود ، از کاکایش بدش آمد، یك بدبینی عجیبی‌نسبت به زندگی و مردم‌احساس کرد، دلش میخواست زار زار گریه کند ، ناگهان سردی ولرزش شدیدی بقلبش راه یافته بودو عرقی به سردی یخ‌برپیشانی اش نشسته بود برای چنددقیقه مثل درخت که‌در معرض‌طوفان قرار گرفته‌باشد بشدت لرزید ، مادرش آمد، پهلوی او نشست دست سرد اورا در دست گرفت ولاینقطع صدا کرد :

-زلمی جان ، زلمی جان ، توتهٔ دلم ، تره چه شد ؟

دقایقی که گذشت زلمی آرام گرفت اماهنور قطرات درشت عرق مثل مروارید بر پیشانی بلند و مقبولش میدرخشید ، چشمهایش را روی هم‌گذاشته‌بودوسستی‌وکرختی‌بی سابقه‌ای اورا فرا گرفته بود، زن مثل مومیایی شدگان خیره خیره به پسرش نگاه میکرد. نفهمید چه‌مدتی گذشت یك وقت متوجه شد که پسرك تکان خورده چشم بازکرد ودرحالیکه لبــان خشکیده اش رابازبان تر مـیـکرد به‌مادرش گفت:

-افسانه پری کوی قاف خلاص شد؟

زن ناگهان بخود آمد ، بریده بریده گفت:

- خلاص ؟ نه ، نه‌حالی میگم اینه گوش کو امانه گفت حیرت کرده بود، دردل گفت

او را،چه شد ، چرااینطورسخت لرزید وعرق کرد ، چرا اینطور رنگ باخت وبیخود شد ، چرا ، چرا ۰۰۰۰ زلمی دو باره گفت :

ـمادر ؟ ۰۰۰۰

زن تکان خورد : اینه حالی ، میگم ،حالی بچه گک خوبم

وباسرفه ای صدایش را صاف کرد افسانهٔ چه‌ره بگویم؟

آهـ یادم آمد، درکجا بودیم؟

زن حواسش را باخته بود باگوشه‌چادر پیوسته عرق از جبین زلمی پاك میکرد وبه‌حافظه اش فشار می‌آورد :(افسانهٔ پری کوی قاف چقسم بود ؟ چطور شروع میشد ؟) همه چیز ازیادش رفته بود از ناچاری‌راست‌ودروغ شروع کرد:

ـپری‌کوی قاف موی های دراز داشت ، تاکمرش میرسید ۰۰۰

بچه گك گفت: نی تاکمرش نبود ، تاپای هایش می‌رسید ۰

زن قبول کرد: آه تاپای هایش می‌رسید، بسیار دراز بود ، رنگ طلا ره داشت ۰۰۰

بچه گك دو باره گفت :

ـرنگ طلا،نی سیاه بود ،

زن سر تکان داد:

ـهاسیاه بود ، سیای سیاه مثل قیر۰۰۰

ناگهان پسرك نیم خیز شده بادست بگوشهٔ دیوار اشاره کرد :

ـمادر ؟ اونه پری ره ببین ، طرف مه میایه موی هایش درازاس،اونه ببین ،طرف مه‌خنده میکنه ، کالای سفید پوشیده ، اوره ببین۰۰۰

زن به سویی که اشاره کرده بود دید،جز قسمت ریخته شدهٔ کاهگل دیوار که روی‌آنرا با چونه‌سفید کرده‌بودندچیزی‌ندید، باپریشانی گفت :

ـبچیم بیدار هستی ؟ چی میگی ؟ چی ره دیدی ؟

زلمی بااطمینان گفت : پری ره، اونه پری کوی‌قاف ! طرف مه خنده میکنه موی های‌شه شمال میزنه، مادر تو او ره دیدی؟ دیدی؟

زن رفت ، پنجره را محکم بسته کرده دردل گفت (تب‌داره ، چتیات میگه جانش مثـــل آتش میسوزه ، خدا نگایش کنه)۰

برگشت ، کنار بسترش زانوزد ، زلمی‌هنوز به آرنجها تکیه‌داده ریختگی‌دیوار را نگاه‌میکرد لب هایش‌آهسته آهسته‌می‌لرزید و چشمهایش از پشت یکدسته موی‌پریشانی که برصورتش ریخته بود برق میزد ، زن نا‌امیدانه به او وبه دیوار نگاه میکرد ،بعد ناگهان از وحشت فریاد دردناکی کشیده به موهای خود چنگ زد وهای های گـریه کرد: او بوی مرگ راحس‌میکرد

زلمی خونسرد و خموش به مادرش چشم دوخت آنگاه سرش را آهسته بر بالش نهاد یك دستش را روی معدهٔ خالی اش ودست دیگرش را زیر سرش طوری قرار داده چشم بر هم گذاشت که فکر میکردی هیچ‌چیزی‌باعث آزارش نمی‌شود حتی گریه های دردناك‌مادرش یکی دوبار از لای پلك های نیمه باز مادرش را نگریست خواست چیزی بگوید ، لبهایش آهسته تکان خورد امانگفت ، هیچ چیزی‌نگفت۰ آرام و راحت افتیده بود ، رخسارهٔ استخوانی وباریکش زمانی رنگ میگرفت وسرخ میشد ولحظه ای رنگ پریده و مات بنظر می‌آمد،زن تمام حالاتش رازیر نظرداشت باگریه برخاست و ازروی طاقچه قرآن را برداشته بوسید وناله کنان گفت :

«ای خدا ، اوره بتو میسپارم، اوره بتـو میسپارم ۰۰۰۰»

ودوباره بر گشته پهلوی بستر نشست، پسرك آرام بود، خیلی راحت وبیصدا نفس میکشید ۰

زمان به کندی میگذشت ، لحظات دیرپا و رنج‌آوری بود، سکوت همراه با سایهٔ مرگ مثل خفاش زشت وکریهی بر اتاق بال گسترده بود، درآن هوای نیمه تاریك شامگاهی چهرهٔ پسرك آنقدر غم انگیز جلوه میکرد که باعث شد دوسه دفعه زن از وحشت بخود لرزیده وبر روی پسرك خم شده اطمینان یافته بودکه زنده است و نفس میکشد ۰

وقتی که هوا کاملا تاریك شد تازه زن به فکرروشن کردن‌چراغ تیلی‌افتاد، کورمال کورمال گوگرد را پیدا کرده پلته چراغ رابالا کردو گوگرد زد ، روشنایی سرخ ،رنگ چراغ،رنگ کاذبی بر چهره پسرك پاشید ، دقایق‌همچنان باسکوت مرگباری میگذشد ، پسرك آرام بود وزن ، دیگر گریه نمی‌کرد ، پسر بزرگتر هنوز برنگشته بود ۰

پانزده ، بیست دقیقه بعد صدای باز وبسته شدن دروازهٔ کوچه بگوش رسید بدنبال آن سرفهٔ بلند مردی شنیده شد ومتعاقب آن آوازی بگوش رسید :

ـکسی است ؟ مادر زلمی جان ؟ خوارو ؟

زن باعجله برخاسته‌تاوسط اتاق پیش‌رفت، صدا ازکاکا نصروبود، کاکا نصروی‌دکاندار همان دکاندار سر کوچه ، کاکا نصرو دروازهٔ اتاق را باز کرده با همان صدای بلند و زنگدارش گفت:

ـخوارو؟ سلاملیك!

زن‌چادر رابه سر وشانه های خودجابجـا کرده باصدای آرامی گفت:

ـسلام‌علیك کاکانصرو، چطور یاد مـــاره کــدین ؟

کاکانصرو درحالیکه بالای‌سر پسرك میرفت گفت :

ـاز یادما نمیرین خوارو ، بمه گفته بودن که زلمی جان صحت شده ، دوباره دروازه‌اتاق باز شد وپسر بزرگتر در حالیکه در یکدست کاسهٔ سفالی بزرگی ودر دست دیگر پاکتی‌را گرفته بود داخل شد . زن باتعجب گفت:

ـبچیم چی آوردی ؟

کاکا نصرو در جواب گفت :

ـچیزی نی ! یك ذره میوه ده دکان بود،یك ذره هم شور وا ، خدا مادر اولاداره نگیره‌در شوده دکان یك کاسه روان میکنه ، امروز گفتم عوض مه اگه زلمی جان بخوره بهترمیشه خوارو ،

بعدخم شده به صورت زلمی دقیق شد:

بچه باید جان بگیره خوارو بسیار ناتوان شده ، چیز میزی میخوره ؟

بعد باکله روبه زن کرد :

ـخوارو ، تو از خودگی نمی‌کنی ،خی‌مابه‌چی درد میخوریم ؟ پیسه میسه که کار داشتی چرا پیش دگه کس روان کدی خوارو ،ده‌ای وختا کار وبار فضل خداخو بس‌هروقت پیسه کارت شد فقط سر مه صدا کو خوارو ،

دوباره به چهرهٔ زلمی دقیق شد :

ـبچه باید جان بگیره، ازباد هوا کسی‌سیر نشده خوارو ، از ماخو چیزی کم نمیشه، خدا بیامرز باپیش کت مابسیار خوبی کده ، کی از یاد مامیره، بسیار جوانمرد آدم بود خوارو، کی از یاد ما میره ۰

بعد دستش را که چند نوت بیست افغانیگی چارقات شده در آن بود آهسته زیر بالش پسرك برده ادامه داد :

ـاگه همقه نکنیم به چی کار میایم خوارو، کوه به کوه نمیرسه ، آدم به آدم میرسه۰

زن باچشم‌اشکبار پیوسته تشکر میکرد:

ـکاکا نصرو خدانگیریت، خدا تره‌از سرما کم نکنه ، داغ بچه ها یته نه بینی ۰۰۰

وقتیکه کاکا نصرو سر فه کنان خانه راترك گفت، زلمی هنوز هم خواب‌بود ، گاهی آهسته تکان‌میخورد ، لب می جنباند وبعد زودآرام‌می میگرفت ۰

ساعتی بعد کاسهٔ شوربا بالای سر پسرك یخ بسته بود ، چراغ تیلی‌کم‌کم روبه خاموشی میرفت ، پسر بزرگتر در حالیکه سرش را بدیوار تکیه داده بود گرسنه وناراحت بخواب رفته بودو دندان میجوید ۰ زن همانطور که سرش را به کف دستهایش گذاشته و محکم گرفته بود در حالت نیم خواب و نیم بیدار بود ، واما زلمی۰۰۰۰

زلمی دیگر نفس نمی‌کشید او همانطـــور خاموشانه وبی سرو صدابخواب ابدی فرورفته بود ،دیگر نه احساس داشت ، نه حرکتی‌ونه حرارتی ۰۰۰۰۰

همه چیز پایان یافته بود ، بیرون باران می‌بارید ، زمین ترشده بودوشیار های باریك آب از لای سنگریزه هاراه باز میکرد وبـــه پیش می‌خزید ۰ ۰۰

فردا تا حوالی ظهر یکتعداد محدود زنها و مردان همسایه در حویلی گردآمده بودندکاکاو زن کاکای زلمی دیر تر از همه حاضر شدند

اها هردو بشدت گریه می کردند .

گریه های اجباری واز روی زمانه ۰۰۰

زن دستمال کوچکی به‌سرش بسته کرده‌بود وبالای بستر پسر از دست رفته اش زانو زده بود، باور نمیکرد او مرده باشد، باور نمی‌کرد عزیز دلش را از دست داده باشد ۰

وقتی پسرك را برای بخاك سپردن بیرون میکردند . کاکای زلمی فریاد میزد :

ـبیادر زاده گکم ، داغت بدلم ماند !!

وزنش چیغ های وحشتناکی کشیده وانمود کرد که از حال رفته است ۰

مادر زلمی گریه نمی‌کرد مثل شبحی قدم برمیداشت ، میدید که پسرش را لحظه‌به‌لحظه از و دور تر میکنند با آنهم خاموش بود ،نه فریاد میزد ونه‌موهایش‌رامیکند ، بین جمعیت کوچکی که قد م به قدم دورتر میشدند زن (بچهٔ لالامسگر) را هم دید ، بیاد روز های افتاد که او پشت‌درواز ه‌می‌آمد و صدا میکرد:

ـزلمی خلاص شدی ؟بریم که ناوخت شد ۰

وزلمی مستی کنان مثل پرنده‌ای بال‌میگشود وبطرف کوچه میدوید ، زن دردل گفت (امروز هم بچهٔ لالاگل مسگر پشتش آمده بود کـه مکتب برن ،خی چرا ای مردم دگه همرایش میرن؟ کل شان مکتب میرن؟)

وقتی بخانه برگشت زن هابا تحقیر اورا بیکدیگر نشان داده می‌گفتند :

«خوش اس که بچیش مرده ، یك ذره‌گریه نکد ، از روی زمانه‌خو یك چشم تر میکد»

امااو به چیزی توجه نداشت ، چابك ونرم مثل گربه ای قدم بر میداشت و چار طرف حویلی رااز نظر میگذشتاند . بعد که خسته‌شد به‌خانه آمد لحظه ای در چار چوب دروازه مکث کرد، آنگاه قدم‌بداخل گذاشت در اتاقی داخل شد که روز قبل بستر پسرش را هموار کرده‌بود. مدت چند دقیقه وسط اتاق زانو زد . به‌چیزی فکرمیکرد، یاشاید هم در جستجوی‌چیزی‌بود، انگشتش را لای دندان ها محکم گرفته بودوبه قسمت ریختگی دیوار با چشمانی از حدقه برآمده نگاه میکرد ، ناگهان از جایش برخاسته بطرف طاقچه رفت ، آنجا کاسهٔ شوربا ،اشبد هنوز پر بود ویك ورق نازك روغن یخ‌زده‌روی آنرا پوشانده بود ،برای لحظه کوتاهی جبین درهم‌کشیده‌به‌آن‌دقیق شد اما دفعتا مثل‌دیوانه ها فریاد های جگر خراشی کشیده بطـــرف دروازه کوچه بدویدن پرداخت ، پایش برهنه بودو چادر از سرش افتاده، موهایش به‌شکل تاثر آوری گرد سرو شانه هایش ریخته‌بود، اشك سیل آسایی از دید گانش فرو میریخت وفریاد های دردناکی میکشید :

ـصبر کو ، اوره نبرین، صبر کنین، زلمی جان ، بچه گکم،بریت‌شوروا آوردن ،ای‌ره‌بخور توخو گشنه بودی، از برای خدا او مردم ،اوره نبرین ، صبر کنین ۰۰۰

شوربای یخ زده از چار طرف کاسه بردست ها ولباسش ریخته هیچ چیزی باقی نمانده‌بود اما او کاسه را همچنان محکم گرفته بودو در کوچه ها میدوید و فریاد میزد:

ـاوره نبرین ، او مردم اوره نبرین ۰۰۰

پایان

سیاووش

پوستر رسانه تصویری با سرعت انتقال ماشینی

پوستر «صفحه ای است ازنقش، یا پیامی بازگو کننده از واقعات یا نشان دهندهٔ اشیایی که بیننده بانگاهی زودگذر آن پیام را درك کند، نقش ها ورنگهای آن مطبوع، نوشته ها بزرگ ولی کوتاه با حروف جالب».

پوستر، آفیش، پلاکات یا آگهی دیواری، یکی از رشته های مهم وبرجسته هنر گرافیك یا هنرترسیمی وتصویری است.

پوستر سازی به مفهوم امروزی آن در اواسط قرن ۱۹ مسیحی در اروپا تولد واشاعه یافت، ولی پوستر به مفهوم عام وکلاسیك آن، تاریخ طولانی داشته خیلی کهن سال و سالمند است.

«پوسترها، آثاری هستند، اما پاره ای از آنها در عین گذرا بودن نیز ماندنی اند، اینها با نقاشی اکادمیك همان رابطه ای را دارند کەروزنامه نگاری با ادبیات دارد. هر دو برای این بوجود میایند تا توجه رابه سوی خود جلب کنند و تاثیری آنی بگذارند وهر دو با تاکید و مبالغه همراه اند. پوستر ساز همانقدر به وسیله چیز های باب روز وسوسه میشود که روزنامه‌نگار. پوستر ها و روزنامه ها به چیزی تعلق دارند که چاپانی هابه آن «او کی یو-ئی»دنیای شناور«می گویند دنیای لحظه، تپش‌وشوق آنی».

تاریخ هنر های گرافیك نشان میدهد که مصریها، بابلیها، یونانیان وروميهاو... در حدودسه هزار سال پیش‌از میلاد، پیغام ها واعلامیه های دولتی‌را روی قطعات چوب و یا پوست حیوانات نوشته، روی دیوار های قصر ها، برجها و محلات مزدحم و عمومی شهر نصب میکردند اعلامیه ها و اعلانات مذکور بیشتر روی خط استوار بوده تصویر در آنها کمتر به کار میرفت.

در قرون وسطی نیز اعلامیه ها و آگهی های مهم وفوق‌العاده را روی دیوارهای اماکن عمومی و مرکز شهر می آویختند با رشد سوداگری و پیدایش نخستین جوانه های بورژوازی پوستر های تبلیغاتی و جلب کننده تجارتی‌پدید آمد. نخستین پوستر خطی گرافیك توسط «ویلیام کاکستون» در سال ۱۴۷۷ ساخته شد. پوستر کاکستون‌توسط خطاطان دیگر تقلید شد. تا قرن ۱۹ آگهی های تجارتی و غیر تجارتی همه خطی بودند. در سال ۱۸۷۱ تحول بزرگی درزمینه پوستر سازی پدیدار گشت در این سال «فردریك واکر» پوستر تصویری جالبی را طراحی نمود. پوستر مذکور برای نمایشنامه «زن سفیدپوش» اثر «ویلکی کالنیز» تهیه شد در پوستر و اکر تصویر زنی رامی بینیم که در آستانه در نیمه باز قرار دارد زمان شب را نشان میدهد. آسمان پرستاره فضای پشت سر را زینت می بخشد زن بصورت مرموزی انگشت روی لب گذاشته است. این پوستر بصورت چشمگیری دوستداران تیاتر را بطرف خود جلب نمود. بعد ها طراح دیگری‌بنام «اوبری بیر دزلی» کار والر را ادامه داد. بیروزلی با مهارت و ظرافت هنری خاصی اعلان ساده را به طرح‌تبدیل نمود. یکی از پوستر های جالب او«پیانو های سینگر» می باشد، در این پوستر بریك زمین پردرخت و سبز، پیانوی سیاه بزرگی در قسمت چپ صفحه و نمای عقب چوکی پیا نیست دست راست‌به شکل یك مثلث موثر و برجسته طراحی شده است.

در کشور فرانسه هنرمند بزرگ «ژول شره» پوستر رنگی ومدرن را ایجاد نمود ژول شره ضمن اینکه از رموز و ظرافتهای هنر گرافیك به قدر کافی سر رشته داشت، با استفاده از صنعت لیتو گرافی پوستر های تجارتی و سیاسی رنگی تهیه نمود.

بدینگونه بوجود آمدن صنعت چاپ، تحول بنیادی و دگرگون کننده ای در زمینه پوستر سازی و طراحی ایجاد نمود و صنعت لیتو گرافی، این هنر را منقلب ساخت.

بعداز ژول شره از هنرمندان و گرافیست های معروفی چون: پیر بونار، ایبل، دومیه و هانری دوتولوزلوترك میتوان نام برد.

بعد از انگلیس، کشور فرانسه مهد وپرورشگاه نخستین پوستر های نوین قبول شده است. در نیمه دوم قرن ۱۹ پوستر سازی از فرانسه به آلمان راه یافت و در آغاز قرن ۲۰ در سر تا سر اروپا رواج یافت.

بین سالهای ۱۸۹۰ و ۱۹۱۴ پوسترتحول کیفی محسوسی نمود. این تحول کیفی عبارت بود از «نوعی گریز از پیچیدگی هنر نو وایجاد سبکی تازه و پرخاشگر برای قرن بیستم». پوستر اشکال و انواع گوناگونی بخود گرفت. پوستر های تجارتی، سیاسی، اجتماعی، تبلیغاتی- صحی، فرهنگی، آموزشی، تربیتی و...

در جریان جنگ جهانی اول پوستر های سیاسی رونق زیادی یافت. پوستر هائیکه در آن مردم به مقاومت فراخوانده میشد ودشمن مورد نفرت وسر زنش قرار میگرفت. دریك پوستر انگلیسی زمان جنگ میخوانیم که:

«صلیب سرخ یا صلیب آهنی؟ سرباز زخمی و زندانی ما برای آب التماس‌میکند «خواهر» آلمانی در مقابل چشمهای او آب را روی زمین میریزد. هیچ زنی در بریتانیا نیست که چنین کاری بکند. هیچ زنی در برتیانیا نیست که این را فراموش کند.»

بعد از پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر، هنر پوستر سازی در اتحاد شوروی و سیعا گسترش یافت، هنرو ادبیات نوین کار گری پوستر را نیز در بر گرفت افکار انقلابی زحمتکشان و آرمانهای انسانی بلشویك ها توسط پوستر ها بخوبی انعکاس می یافت. خصوصیت برجسته پوستر های انقلابی آن زمان، ساده با صراحت بود. بدینگونه افکار آراء شعار ها و.. در کوچه وبازار وجاده های عمومی پوستر سازی میشد، این کار سهلتر و عملی تر از نقاشی بود. این کاری بود «که از عهده نقاشان اکادمیك باتکنیك دقیق و پر کار شان بر نمی آمد.» در زمینه رشد و گسترش این نوع پوستر ها طراحان و گرافیت های برجسته یی چون: مالویچ، لیستسکی لیبیدوف، و کرنسکی همت گماشتند.

پوستر شناس معروف «میلر» در این مورد می نویسد: «در این هنگام (آغاز پیروزی انقلاب اکتوبر) هرشهر شوروی چنان از همه سو پوشیده از تصاویر و کتیبه هاست که جای خالی روی دیوار ها باقی نمانده ...یعنی ساختن همهٔ دنیا بصورت یك پوستر عظیم». یك شاعر انقلابی در این مورد سروده است که: جاده ها و کوچه ها قلم مو های ما هستند و میدانها صفحه های نقاشی های ما.

در اروپای آن زمان‌پوستر راه دیگری رامی پیمود. با رونق قابل ملاحظه هنرهای تزئینی، پوستر رنگ کوبیستی یافتو ساحه پخش حوزه و نفوذ آن وسیعتر گردید. ساده شدن پوستر و طراحی به تجارتی شدن آن کمك کرد.

ما شين عظيم تو ليد و مصر ف بورژوازی به تبليغات بی مرزو پا يا ن نا پذ يــری محتا ج بود .

با رشد اقتصاد سودا گـرانه و ر و نــق صنعت ، ضرورت انعکا س فر آورد ه ها ی جديد ما شينی بصورت جلب کنند ه ومجذوب کنند ۀ آن، مطرح گرديد . جا معه صنعتی عجو لا نه و شتا بز ده به پيش مير فت .از اين لحا ظ پو ستر تجار تی به شکلی ، ثبت و کتابت نياز های جا معه صنعتیوماشينی معا صر است . در کشور ها ی ارو پا يی در کنا ر پو ستر ها ی تجا ر تی پو ستر ها ی هنری ارزش مند و ما ند گا ر نيــز رشد قا بل ملاحظه يی کسب نمود ه پو ستر پو ستر ها ی معر فی کنند ه مو سيقی ، رقص ، ادبيا ت و ... ابعاد گو نا گو ن و متنو عی يا فته اند .

جنگ جهانــی دوم بار ديگـر پو ستــر سازی را در جهت معين و خا صی کشا نيد: جهت سيا سی و جنگی . فا شيستها یهيتلری تعصبا ت و احسا سا ت ضد يهود ی و ضد کمو نيستی خود را يگا نگی بخشيد ند ودر اين مورد پو ستر ها ی زيا دی از چا پ بر آمد .

در اتحاد شوروی پو ستر ها ی ضـــــــد فا شيستی روا ج يا فت . دريکی از اينپوستر ها هيتلر را می بينيم که استخوا ن آد می را به نيش ميکشد . شرح پو ستر چنيــــن است : «آدمخوار ».

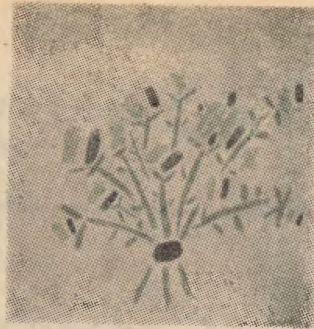
دريك پو ستر امر يکا يی ضد فا شيستی می بينيم که در شيشه عينك يك افسر نازی چوبه های دار بهنظر ميخورند در پا يـــان پو ستر ميخوا نيمکه:اين دشمن است .

بعد از جنگ، رقا بت ميا ن عکا ســـی وهنر گرا فيكبه بهبود پو ستر سا ز یبيشتر از پيش يا ری رسا نيد . زما نی عکا سی با طرا حیآميخت وآنرا گو يا يی بيشتر بخشيد و گا هی هم طرا حی و پو سترسازی بصورت مستقل با عکا سی به مبارزه پر داخت و را هش به پيش باز نمود . بهره وری از مکتب های مختلف هنری ، چون کــو بيــزم پيکا سوو سور يا ليسم ، کيفيت هنر ی پو ستر را بلندبرد .

در نيمه دوم قرن حاضر پو ستر سا ز ی کيفيت هنری بیسا بقه و عا لی کسب نمود در سا ل ١٩٦٥ پو ستر «سنژبه » جا يزه اول فستيوا ل کا ن را کما يی کرد .«نقاشی خط» نيز به گرا فيك شد ن و جا لب شد ن هرچه بيشتر پو ستر مؤ ثر واقع گرديــد.

جورج ملی در مورد پو ستر ها ی نو يــن ميگو يد : «هرچيز در نها يت اختصا ر در آمد ه تا تر کيبی بصری وو هم آ لـــود بسازد . »









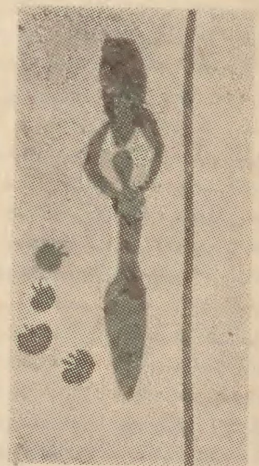
















برگزیده های از میان فرستاده‌های شما

نوشته : ع. بزرگمهر

موتر نبود بلا بود

یك آرزو ... ولی پیش از گفتن این موضوع باید خودم را برایتان خوب معرفی کنم:

از شما چه پت و پنهان ،بسیار عمر خورده و آرزو جویده ام . قدم یکمتر و بیست و چند سانتی و بیشتر ازچاریاپنج کیلو و چندمثقال وزن دارم . سفیدی ازموهای شقیقه ام شروع شده ،روبه بالاو بطرف تالاق‌پیشس میرود ،ولی خوشبختانه قدرت پیشروی ندارد چه در آنجا دیگر چیزی برای سفید شدن باقی نمانده‌است در مورد سفرهایم !باید بگویم که‌به کرات و بارها فضا های کاغذ اندود وغم‌آلود آرشیف، خدمات ، کنترول و محاسبه وغیره وغیره‌را پشت سر گذاشته ام و در وجب وجب اوراق آنها جای پای امضای پرشاخ و برگم باقیست که باقیست .

گفتم آرزو ... آرزو بسیار است ،آرزوی خانه خوب و آرام ،آرزوی ...، ولی یك آرزو کم بود دیوانه‌ام کند . آرزوی داشتن موتر،آخ که این آرزو اشك شوق از چشمانم جاری می ساخت وچون جریان خفیف و خوشایند برق همه وجودم رابه وجد می آورد . خصوصا که تار های سفید موی مثل زنگ خطری هو- شدار میداد که «تن غافل آخرین لحظات‌ومواقع رااز دست میدهی!» فکر میکردم که دیگر این بزرگترین آرزوی خودم و زنم را بگور خواهم برد. بلی این آرزو تنها آرزوی خودم نبود ، بلکه اگر بهتربگو یم بیشتر آرزوی‌زنم بود. خوب بیاد دارم که در نخستین روز های ازدواج اولین جمله‌اش بامن این بود که وقتی بامن خوشبخت خواهد شد که مثل فلا نی و فلانی «صاحب موتر» باشیم . واز آنروز تا امروز هرگز این خواسته اشرا حتی یك لحظه هم فراموش نکرده است و هر گاه ریگی هم‌زیر دندانش بیاید با طنزو کنایه ونیشدار توام با آهی سرد و عمیق و کشدار تراز اه عاشقان دلسو خته ، تکرار میکند :

- ده ای خانه سبیل مانده کدام غوری دل‌ما او شده که ای شوه .

در اوایل این گفته کتابی من که: (انسان باید به دیگران بیندیشد و آنقدر بفکر خود نباشد) .آتشس خشم‌اورا تیزتر میکند وفریادش بر می آید

- هر کسیکه ای گپ هاره میزنه ،زود تر صاحب موتر میشه وده‌موتر های مقبول ترسوار میشه ، مگم بچم توره چی‌بلا زده که گپ های شه یادگرفتی و راه و چاری شه نی ...

روز بروز منطق من ضعیف تر شده میرفت و فلسفه زنم ثابت تر از شما چه پنهان درین اواخر کم کم باوهم عقیده شده بودم .فکر میکردم شاید او درست میگوید و مرا کتابها گول زده اند ... رفته رفته این آرزو ، یگانه آرزوی زندگی من‌هم شد و در فکر بر آوردن آن خورد وخوا ب وآرام ازدستم رفت. شبو روز درفکر داشتن یك‌موترك شخصی! غرق غرق بودم و جز خیالات موتر نازنینی که باید داشته باشم و به اختیار و فرمان خود هر طرف که دلم خواسته باشد بدوانمش ، هیچ‌چیزدیگری توجهم را جلب نمیتوانست.

همین اوج آرزو هایم رامزمزه میکردم و در سینه پر از جغله خواهشم قروت میسا ئیدم که موضوع مهمی نظرم را جلب کرد و آن موتر کهنه همسایه مابود که از سالها محل‌چشم پتکان) اطفال شده بود . من‌که موتر میگفتم و جان میکندم ،چنان غافل وبی‌خیال از کنارش میگذشتم که گوئی کورم و هرگز آنرا ندیده‌ام، به غفلت و سادگی خویشس شکر خندی زده شعر معروف را قلقله کردم.«...یاردرخانه وماگرد جهان میگر دیم».

همزمان باآن خاطره پولهایم نیز زنده شد پولهای نازنینم که‌پس از سالها سال«کاتبیت» وبا چند کهای بیرحمانه یی از معاشس لاغر و چار استخوانم زیر زده بودم، مثل‌گلبرگهای امیدبخشی دربرابرچشمانم برقصیدن آمدند... رابایك چنه زدن جانانه به‌دوسه‌هزار افغانی خوب فکرکردم - دیدم هم‌اکنون در حدود ده‌هزار افغانی دربانك دارم. موتر مورد نظر میخرم ،بقیه پولهایم را مصرف ترمیم و رنگ و روغن آن میکنم ودر نتیجه با پولی کم‌حاصب موتر میشوم ومادر اولادها را ازتعجب (باامید خدا) زهره کفك میکنم وهم اگراندکی پسمان شدم طالب یکی دو ماه (پیشکی) میشوم . موضوع کاملا حل بود باید اقدام میکردم . غرق در همین زیر غوطه‌ای ها بودم‌که یکبار خودم را در برابر موتر یافتم :

(آه موترك بیچاره ! چرا به این روز حال افتادی - آخر چرا ! ... چرا؟!)

مثل هر روز اطفال کوچه بشمول پنج ،شش طفل قدونیم قد خودم موتر راچون ساما نك بازی به بازی گرفته بودند ، خونم بجوش آمد، با صدای بلند فریاد زدم .

-ای فساد پیشه ها ، ای بی عقلها ! چرا موتر بیچاره ره به حال خودش نمی مانین .

برین گم شین خانه ها یتان دگه کارو روز- گار ندارین .

این وضع من‌که هر روز ایشان را در حال بازی میدیدم وآرام از کنار شان میگذشتم بی سابقه و غیر مترقبه بودهمه در حیرت فرو رفته بودند . آنانرا بحال خود شان گذاشته به سر و وضع موتر نظر افگندم .بیچاره وضع فلاکت باری داشت، جزچاراستخوان کج‌ومعوج هیچ چیزی برایشس باقی نگذاشته بودند هر کسی چیزی ازآن برده و نشانه‌یی بحیث یاد گاربجا مانده بود ، ولی عزم‌من جزم بود . با خود گفتم مهم نیست به عوض شیشه ها پلاستیك خواهم گرفت و بجای دستگیره ها«قلفك» وطنی نصب میکنم . همچنین بروی سیت هایشس که به‌غیر یکی دو توته آهن وچند فنر چیزی نمانده بود، تکه لیلامی می گیر م.

اطفال همانطور متعجب بمن نگاه میکردند و کم‌کم به پچ پچ شروع کردند ، ولی همینکه از ایشان دور شدم همه یکبار به خنده‌افتادند و صدای خنده‌و «هوهی» در سر تاآخر کوچه پیچید ،سرا پایم از خشم میلرزید ، ولی‌برایم ثابت بود که‌به تنهایی حریف آنهمه آتش پرچه ها شده‌نمیتوانم.

از نگاه های پراز تعجب و چشمان از حدقه بر آمده مادر اولاد ها دانستم که وضع عادی ندارم .از یکطرف بچه های کوچه عصبانیم کرده‌بودند وازجانبی ذوق گفتن این مژده بمادر اولادها دلم رابه تپش انداخته بود، خودم چنان باخته‌بودم که‌نمیدانستم‌خنده‌کنم یاگریه. مادر اولادها در حالیکه انگشتانشس را چنگ وار بر بینی ولب بالا ییشس قرار میداد گفت :

(آمردکه توره چی شده ؟ چرا ایطور شدی .

مثل پسرکی تازه جوان که برای اولین بار راز دلشس را به معشوق آشکار مینماید بخود پیچیدم و سرخ وسفید شدم ،زیرا فکر میکردم با شنیدن این مژده از خوشی زیاد مرا درآغوش خواهد گرفت و ... پیشس از آنکه چیزی گفته باشم ، مادر اولاد ها با شدت و جدیت‌بیشتری پرسید :

چرا ایطور کار ها میکنی ؟ نی که باز ... سخن را قطع کرده گفتم

- مره هیچ نشده عزیزم هیچ .

وچون باز نتوانسته‌بودم چیزی بگویم او را بیشتر متعجب وکمی هراسان سا خته بودم. از اینکه بیشتر نترسیده باشد گفتم بچه های کوچه مرا عصبانی ساختند وچون علت را پرسید و برایشس گفتم ،

با تعجب و عصبانیت بیشتری گفت :

-آخر بتوچی ؟ توره به‌موترمردم‌وبچه های کوچه چی ... نه که باز دیوانگی های‌قدیمیت تور خورده ؟ بازچی بلاره میخایی سرمابباراني

گرچه از قدیم تا حال هرگز جرئت آنرا نداشته ام که کاری کنم که بدیوانگی بماند ، ولی گفته مادر اولاد هارا بروی خود نیاوردم، زیرا دیدم اگر بیشتر ازین صبر کنم واصل موضوع‌رابرایش نگویم وضع خراب میشود .

با اندك شرمساری موضوع ذخیره‌ام را برا- یش‌فاش‌کردم‌ونقشه‌ام رادر مورد خریدن موتر بااو درمیان نهادم ،با آگاهی از اندوخته ام یك پارچه آتشس شد :

-الهی مردکه د« قار خدا شوی ، توایقه پیسه ره پت کدی و ما خبرنی. الهی ده گورو کفنت کاربیایه ، روز هاره مه واولاد ها گشنه تیر کدیم وتو خداناترس از پیسی سبیل ما- ندیت چیزی نگفتی .مه حالی کدت می فامم . تیز میری و پیسه ره میباری اگه نی دنیاره‌سرت شو میکنم ...

با چرب زبانی بسیار واستدلال اینکه باپول کمی صاحب موتر میشویم و اگر نخوا ستیم موتر داشته باشیم آنرا میفروشیم آنگاه پول بیشتری خواهیم داشت ، تا اندازه‌یی قانع شد، با حصول رضایت او دیگر خودم را مالك بی چون و چرای موتر میپنداشتم .

شب با خیالات خوشگواری گذشت ، صبح پس از اخذ موجودیم ازبانك باصاحب موتر یعنی همسایه ما موضوع را در میان گذاشتم.

چه مرد شریفی ! یك لحظه هم لبخند ا ز لبانش دور نبود. هیچ‌حاجتی برای (چنه‌زدن) نیفتاد . پولی که او پیشنهاد کرد ، بنظرم خیلی مناسب بود و موتر را خریدم .

حساب همه چیز را پیشس از پیشس کرده بودم. بدون معطلی وبانفس سوخته کراچی یی را بارا نندگانشس کرایه کردم . موقع‌انتقال از صاحب قدیمیشس خواستم تابا ما کمك کند وبالاخره با چند قوت جانانه موتر را بروی کراچی نهادیم . بچه های کوچه وسایربیکاران روز گم بانگاهای پراز تعجب‌بمن‌مینگریستندو پچ‌پچ می‌کردند . خونم گرم می شد،چپ‌چپ نگاهشان میکردم و میگفتم البته زیر زبان):

-احمقهای بی شعور بشما چی آخر دلم کارم ...

صاحب قدیم موتر موقع خدا حافظی -برای آنکه منتشس را برمن چند چند نموده باشد . توام با آهی سرد و دمدار تر از آه مجنون‌نامراد گفت :

– قربان شما ! این تنها قدر دوستی واحترام بی‌شایبه‌من‌نسبت‌بشما بودکه‌توانستم ازبهترین یاد گار های نو جوانیم چشم بپوشم آنرا بشما بفرو ... بدهم ۰

درحالیکه دولا دولا میشدم وخدا خدامیکردم که پیشمان نشود – با کرنش و تواضع د ر پاسخش گفتم:

– بلی ، بلی میدانم ، لطف شما را تا ابد فراموش نخواهم کرد ...

کراچی ران راه (مستری خانه را خوب بلد بودهمینکه‌داخل‌سرای شدیم، یکراست به‌جهتی پیچیده، چشم برهم زدنی موتر بجان برابر در ردیف همانند و امثالش قرار گرفــت دراول کسی یقین نمیکرد که میخواهم آنرا ترمیم کنم، ولی چون دانستند کامـلا جدی و مصمم هستم دوسه دکاندار (پرزه فروش) با ادب و احترام زیاد در باب تهیه سامان و لوازم ترمیم موتر سخنرانی را شروع کردند ۰ تا نام مستری را گرفتم از زمین و آسمان مستری بارید ۰ آنهم چه مستری هایی ! که بقول خود شان چنین‌کار هائی (از انداختن نسوار) هم برایشان ساده‌تر بود ۰

من روز بدندیده ! در آنهمه گیر ودار کاملا خودم را باخته بودم۰ به‌یکی ازایشان پنــاه بردم و خواستم تا ترمیم موتر را با او قرارداد کنم ۰تا او لب به سخن باز کند ،چشم کشیدن های همقطاران خاموشش کرد ، ولی او بازرنگی حرفوی ونیم نگای به‌همه فهماند که (لقمه)را تنها نخواهد خورد و سپس رو بمن کرده ، گفت:

– بیادر !توده‌ای کار تجربه نداری – موتر تکه تکه اس ! یك سامانشس پیشس مه خــاد بود ، یك پرزی دیگیشس پیشس ازو دگه !ما کار خوده شروع میکنیم ، هر کس که هرچی داشت‌خداوس ... بازده‌وخت‌آخرهمگیشه‌یکجای حساب میکنیم ...

سخنان او قناعت بخش بود ، به تفاهم‌کامل رسیدیم ، کار آغاز شد ۰

مستری پس ازیك‌نظراندازی فنی! به‌سرا- پای موتر ،لب بالایشس (بانت) را بلند کرد و سپس باهمراهی شاگــردش با افزاری بیــل وکلنگ مانند چنان بجان ماشین افتادند کــه گویــی پیشه پدر پــدر شان قبرکنی بوده‌نه مستری گری ، هر ضربه که بربدنه موترمحبوبم وارد میشد دردش رادر وجود خــود احساس میکرد م‌بنظر میرسید که همین حالا به توتــه پاره های آهن تبدیل میشود ، دیگر طاقــت نمی توانستم باوجود همه خشم و قهر باز هم بابرده باری بیش از حدی گفتم:

– مستری صایب ای چی میکنین؟ مه گفتم موتره ترمیم کنین ، نگفتم که آیین (تولکــی) بسازش ...

او دست از کار کشید و در حالیکه خشــم گینانه بمن نزدیك میشد و با آهن چــکش مانندی تهدیدم میکرد ، گفت :

– بان بیادر ! مثلیکه ده عمرت چیزی ره- ندیدی ؟! می بینی که ما ماشین (تا) میکنیم! اگه‌تو اینجه باشی وایطور (گرگر) کنی، مغز ما کرك میشه و ده‌کار خود نمی فامیم ...

دیگران یکقول و یکصدا گفته‌اس را تائــید و مرا رهسپار منزل کردند ۰

درراه همینکه خودم رادر میان مردم یافتم، منوجه شدم که همه چیز به یکبارگی تغیـــر فاحشی کرده است ،خودم ،بازار مردم و همه چیز ،خودم را مثل روز های دیگر کم وناچیز نمی پنداشتم ،زیرا حالا صاحب موتر شده‌بودم میخواستم به همه ناز بفروشم ، مـــوتری از پهلویم گذشت و خاکبادی بر پا کرد ۰ در حالیکه موتر ران را هدف تیر غضب آلود نگاه قرار داده بودم (البته مثل اکثر موارد درزیر زبان) گفتم :

– احمق بی شعور منهم موتر دارم ، ولی‌مثل تو بی همه چیز مردم را اذیت نمیکنم ...

ما جرارا باآب و تاب ورنگ وروغن بــرای مادر اولاها قصه کردم و دلگرمی بیشترش را جلب نمودم ۰ آه که از قانع ساختن او چقــدر خوشحال و آسوده خاطر میشوم !....

با آنکه با مستری و پرزه فروشان وعده‌کرده بودم که تا اکمال کار مزاحم شان نشوم ،ولی دلم طاقت نمی آورد و هر لحظه برای دیــدن موتر بی تابی میکرد ،حاضری و بدو بیراه‌گفتن آمر را به هیچ گرفته ،شله (سرای) بودم و وقتی هم که ازین کار فارغ میشدم ، ســراغ تکسی‌ازپای افتاده‌یی‌را میگرفتم‌که بادریو شس قرار نموده بودم تادریوری رابمن بیا مــوزد، قسمت زیادی ازپولهایم درین راه مصرف‌شد۰

ترمیم موتر مدت زیادی را در بر گرفت،ولی بالاخره روزی فرا رسید که جان بگیرد وآماده عطسه زدن گردد ۰ آن لحظه ها ،هیجانی ترین لحظات زندگیم بود ،زیرا از یکطرف بزرگترین آرزوی خود وزنم شکل عملی بخودمی‌گرفت‌واز جانبی روز حساب وکتاب هم‌بود ... دلهــره واضطراب بی جرئت تروکمرو تر از روزهای دیگر نشانم میداد ، وقتیکه پرزه فروش‌نماینده مستری و دکانداران دیگر رقم نهائی مصارف ترمیم را اعلام کرد ،دود از دماغم بلند شد و کم بود ضعف کنم ،زیرا نه تنها ذخیره و پیشکی ،بلکه یکی دوگلیم فرش خانه‌ام را نیز بائیست میفروختم تا آنرا پوره میکردم ۰

غرق خود بودم و چرت میزدم که حریف با پتکه‌یی مرا بخود آورد :

– چرابیادر ؟ چرا ایتوبرق گرفتت ، چرا ایطور (کلی وکربت) شدی ؟ موتر خریدن خو مفت نیس ... پیسی ماره بتی حسابته خلاص کوه موترك ته چالان کو برو پناهت بخدا ...

من که نصف پول لازمرا با خود نداشتم ، خجالت زده و توام با زور خندی گفتم :

– نی ! مه فکر میکدم که ...

حریف نکته سنج بزودی موضوع را درکو پدرانه نصیحتیم کرد که مثل بچه های حرف شنو بزودی بروم و پولهای شان را بیاورم ۰

بایکد نیا غم و ترس ولرز نزد مادر اولاد هــا شناخته موضوع را برایش گفتم ۰ او با گریه و دشنام وبدعا میخواست موضوع را حـــل نماید ، ولی پس از عجز ولابه واستدلال اورا از خر شیطان پایین آوردم و حاضر شد تــا قسمتی از اثاثیه مورد ضرورت هر روزه خود رابفروش برسانیم ۰ آنچه داشتیم به نصف نصف قیمت بالای کهنه فروش بفروش رسید پول مورد ضرورت را تهیه نمودم و بدون کم‌و کاست پرداختم وهیچ‌نگفتم، زیرا دراول‌چنین فیصله یی رابر من قبولانده بودند۰ موتر پس از دو سه عطسه کوتا و دراز شروع به جــان گرفتن کرد و صدای غرغر و دودش بلند شد از هیجان سرا پایم میلرزید با ادب و احترام وتشکر فراوان از ایشان خدا حافظی کرده (نه پیاده بلکه با موترم) از سرای خارج شدم ۰ خیلی وار خطــا بودم، ازیکسو هیجانی‌موتر- دار شدن و از جانبی نا بلدی! در عرض راه‌از چندین تصادم نزدیك برو قوع تصادفا نجات یافتم۰ بهرشکلی بود۰ موتر خودم رابه خانه رساندم‌مادراولادهابادیدن موتر نزاعی‌راکه‌بخاطر سوراخ شدن دیگ طلبی همسایه با زن‌همسایه شروع کرده بود ،پاك فراموش کرد و دیوانه- وار بسوی موتر دوید ،گویی پس از سالهــا فراق به محبوب دیرینش رسیده باشد چون جانداری با موتر صحبت میکرد ۰زن همسایه با باکلمات رکیکی ملامت کنان میگفت:

– عوض موتر دیگ و کاسه بخرین ودست تانه پیشس هر کس وناکس ! دراز نکنین...

ولی بخوبی میدانست که از خوشحالی زیاد گوشس ما حوصله شنیدن صدایشس را ندارد۰

صمیمیت بی سابقه زنم رادرآن شب هرگز فراموش نمیکنم ۰هر لحظه‌دم از پغمان وکار- یزمیر و گل‌غندی میزد و در عالم خیال میله‌می ساخت وخواهر و مادر وخویشا وندانش را به میله دعوت میکرد و ... ضمن صحبت موضوع مهمی بیاد ماآمد که هرگز درباره اش فکـــر نکرده بودیم وآن موضوع (جواز سیر) موتر و (لایسینس) دریوری بود ۰ باز دراوج خوشی گل غم شگفت و مگسی در گیلاس شیر مازیر غوطه ای زد...

زنم موضوع‌راساده فکر میکرد، ولی‌دل‌مــن گواهی بد میداد آنشب خوابهای بی ربط و پریشانی از ورق های جواز سیر ، موتروتصادم دیدم وچندین بار ، از خواب پریدم ...

صبح نزدیگ بود دودلی غیر حاضرم کنـ. از یکسو میخواستم با موترم به اداره بروم از طرفی نداشتن لایسنس وجواز سیر چون هیولائی هراس انگیز هراسانم میکرد .

بالاخره یکدل را صد دل کرده ، در حالیکه حتی از خود میترسیدم بطرف اداره حرکت کردم از سر ورویم عرق میچکید ، ولی بی هیچ حادثه یی به اداره رسیدم . همکارانم بطور عجیبی بمن ومو ترم میدیدند درنگاهـ یشان تعجب ، تمسخر ونا باوری مخلوط شده بود بهمان لحن بمن تبریك میگفتند وپوزخند میزدند ومنهم در مقابل اظهار شکران وسپا- سگذاری میکردم .

باشیر غلطی خودم را به اداره ترافیك رساندم تاجواز سیر بگیرم۰ مامور موظف‌بایك نظر اندازی موشگافانه در سوابق موتر ، لست طویلی را از باقیات تکس ومالیه و غیره وغیره را ردیف وحواله ام کرد . بایك چرت محاسبوی دریافتم که هنوز در حدودپنج‌هزار افغانی دیگر بدهکارم تا صاحب واقعی موتـر شوم . حالانکه دیگر نه چیزی برای فــروش مانده بود ونه رویی برای پیشکی ! کاملا سودائی شده بودم . اداره از یادم رفت جگر خون واندوهگین بخانه شتافتم . زنم باآگاهی از موضوع کم مانده بود خوب لتم کند .ولی دفعتاً چیزی بخاطرش رسید . بزودی تغیر قیافه ولهجه داد . خرسند وپیروز مندانه‌نظر جالبی ارائه کرد که مورد قبولم واقع شد. او میگفت که تا مدتی از موتر بدون جواز سیر (قاچاقی) استفاده میکنیم وآهسته آهسته پول جواز سیر را پس انداز خواهیم کرد وآنگاه.. این نظر به اتفاق اراء تصویب شد .

فردا صبح با جرئت بیشتری موتر راحرکت دادم چنانکه میتوانستم تا اندازی این بــرو آن نگاه کنم . طی همین نگاههای چشم‌به سه تن همکارم افتاد که پیاده بطرف اداره راهی بودند . در کنار شان توقف کردم از ایشان دعوت کردم .تاآنان سوار شوند ، سروکله سه تن دیگر هم نمایان شد . آن بی انصاف ها باآنکه میدیدند جایی برایشان نیست ، بازور وقوت خود شانرا گنجانیدند . تحمل وجود شان نه تنها برای موتر ، بلکه برای منهم طاقت‌فرسابوداحساس میکردم‌که‌همه شان برشانه های خودم سوارند . موتربادنتی وتنبلی فروانی به حرکت افتاد وبزبان حــال فریاد بر آورد (از برای خــدا (کفیدم) دل انسان بخصوص دل صاحبش برایش کبـــاب میشد .

همکارنم با آنکه از تنگی جای خون در رگهایشان گره خورده ومفصل ها یشـــان از کار مانده بود ، میگفتند ومی خندند وبمن تبریگ میگفتند تارسیدم به نزدیك اداره . در آنجا بائیست از سرك عمومی بطرف چپ یعنی بطرف دروازه محوطه اداره می پیچیدم درهمین اثنا بس شهری با سرعت سرسام آوری بما نزدیگ شد ، به سختی برك را فشار دادم ، مو تر جابجا متوقف شد وصدای بلندی بر خاست . در یك آن بانت موتر چون آهن پاره‌یی به یکسو پرتاب شده ، ماشین وجمیع ضمایم آن دو سه قدم جلو تر بزمین افتاد .

هر کس که حادثه را دیده بود از خنده ... شده‌بود ۰ روبه‌همکارانم‌نمودم، شاید آنها ... ولی آنها نیز مثل‌همه‌غــرق قهقه بودند ... آری ! همه میخندیدند وبا انگشت مرا بیکدیگر نشان میدادند ...

«پایان»



دایرشدن مسابقات المپیای ۱۹۸۰ مسکو مشت محکمی است بـــه‌دهان امپر یالیزم ونوکران حلقه به گوش آن .

فقط چند روز محدود به آغاز بیست و دومین مسابقات جهانی المپیای ۱۹۸۰ باقی مانده‌است

قهرمانان ۸۸ـ کشور جهان روز ۲۸ـ سرطان در ستدیوم مر کـــزی مسکو جمع میشوند .

• • •

عده یی از کشور هـــا نسبت نداشتن اساسنامه المپیك ازاشتراك در مسا بقات المپیا ۱۹۸۰ مسکـــو محروم شدند .

• • •

تیم ها ی افغانی قبل از اشترا ك شا ن در مسا بقا ت ۱۹۸۰ سفر ها ی مقد ما تی دارند .

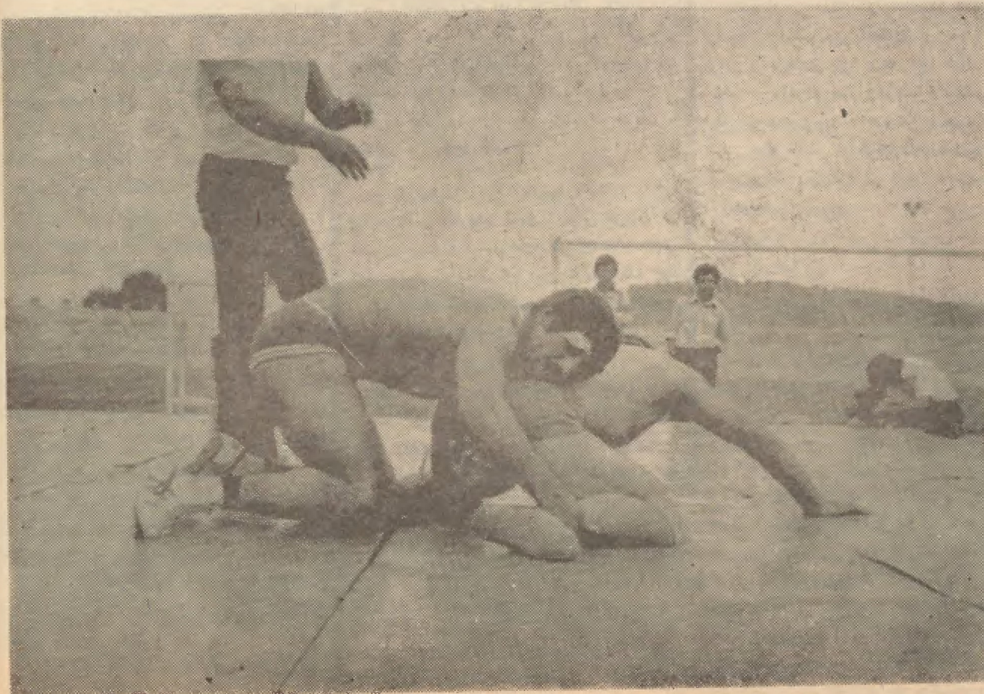
به‌آغاز بیست‌ودومین دور مسابقات المپیك ۱۹۸۰ ـ جهانی کـه عنقـریب آ غـاز مـــی شود کمیته المپیك مسکو و قتا فو قتا ء در زمینه بر گز ار شد ن این مسا بقا ت جهانی نشرات ارز شمند و مو ثر نموده و وجهانیان قدم به‌قدم به‌برگـذاری این روز انتظـار مـــی کشند.

در بیست و دو همین مسا بقا ت المپیـــك جـــهانـــی منعقده مسکو ورزشکاران کشور ها ی افغانستان ـ الجزایر ـ اندورا ـ انگولاـ استرالیا ـ اطریش ـ بودسنواـ بلـژ یکـ برازیل ـ بلجیم ـ بلغاریا ـ کا مرون‌ـشیپرـ کو لمبیا ـ جمهو ریت مرد م کا نگـــوـ کو ستا ریکا ـکیو با ـ دنمارك ـ جمهوریت مردم ایکوادورـ اسپانیه ـایتو پی ـ فنلانـد فرا نسه ـ گوبون ـانگلستان ـیو نان ـ گواتیما لا‌ـگینی‌ـ ولتاـ هنگری ـ هنـد ـ عراق ـایر یلیندـ آسیلیند ـ ایطالیا‌ـجمیکاـ اردن‌ـ کویت ـ لاوس‌ـ لوزو تو‌ـ لبنان‌ـلیبیاـ لـو کـزا مبورگ ـ مدغاسکرـمالی‌ـ ما لتاـ موریش ـ مکسیکو ـ منـگو لیاـ نیپـال نیکـو را گـوا ـ نایجیر یـا ـ زیـلا نـدـ جدید ـ یوگندا ـ پانامه ـ سویزلیند‌ـپیروـ پو لند ـ پور تور یکوـ پرتگا ل ـ آلما نـ شرق‌ـ جمهوریت مردم کوریا ـ رما نیه ـ سنتما ر ن ـ سنیگال ـ شیل‌ـ سیرا لانـکا سو یدن ـ سیلون ـ سوریه ـ سو یس ـ تـــا نـــز ا نیا ، چکـو سلـــوا کیـــا ترینادا ، توبکو، ونیزویلا ،اتحاد شو روی ویتنام ـ یوگوسلا ویا ـ زمبیاـ زمبابـوی‌ـ

کمیته المپیك افغانستان جهت اشتراك ورزشکا را ن افغانی درین رو یداد ور زش جها نی پلا نها ی تا زه را طرح نمود کـــه بر گزاری مسا بقا ت انتخابا تی پهلوا نی گیرو گرو من (تنه با لا) بخشی از یـــن پلان ها را احتوا ء نمود ه که مسا بقا ت‌آن قبل ا زمسا بقا ت آزاد در استد یو م‌ورزشی کا بل دایر شد . واز بین همه کاندیدان تیم ملی پنج تن آن ها با تبارز دادن‌اهمیت سر یع و مو فقانه کار اش در پیروز شد ن مقا بل این حر یف پر کا ر و با انر ژ یـ پایان داد ودستش رابه دست حکم مسابقـــه داد تا به عنوا ن پیروزی با لا ببرد . در وزن ۴۸کیلو گرا م چهره تازه سر بلند نموده درین رو یداد انتخا با تی روی صحنه ظا هر **شد بارویا روی شد نش در چند مسا بقـه** تما شا گرا ن را به تعجب و تحسین وا داشت و ثابت نمود ورزش پهلوا نی با پشت

ولیا قت شا ن توا نستند در تیم ملی گیرو گرو من جا بگیر ند که در وزن ۵۲ کیلو گرام عبدالکریم عـضو کلپ شعاع میونـد ، در ۵۷ کیلو گرا م‌محمد اعظم از کلپ‌انوری در وزن ۶۲ کیلو گرا م غلام سنا ئـــی از کلپ تعلیم و تر بیه ، در وزن ۶۸ کیلو گرا م سخیداد از کلپ میوند در وزن ۸۲ کیلو گرا م احمد جا ن خشن از کلپ‌تعلیم وتربیه میبا شند .

درین مسا بقا ت ۵۲ کیلو گرا م ۴۸کیلو **و۶۲ کیلو حادثه نابود باین معنی که** عبد الحفیظ از اتحاد یه کا رگری نجف علی میوند را گیچ سا خته و نقش زمین ا ش سا خت عبد الحفیظ در برا بر نجف علی‌باـ **قدرت مندترین چهره ۶۲ کیلو و دارنده** مدا لها ی طلاو نقره و برو نز مسا بقا ت ملی منطقوی و بین المللی دریك عکس العمل



صحنه‌یـی از مسابقـــات کشتی که برای برگزیدن تیم ملی دراستدیوم ورزشی کابل دایر گردیده بود

کار همیشگی و تمرینات متداوم مسیر ترقی و تکامل خود را میپیماید که این چهره جوان و سایر کاندیدان جاگیری در وزن ۴۸ کیلو گرام محمد شریف ازکلپ انور بود که در صدر قطار ۴۸ کیلوئی ماچون اخترمحمد از کلپ‌افغان صمدعلی از کلپ اردو و محمد شریف از کلپ‌میوند قرار گرفت در وزن ۵۷ کیلو گرام‌خلیل‌الله از تیم اردو محتاطانه از بین کاندیدان این وزن سر بلند نمود با عبور نمودن از چند مسابقه همراه با پیروزی درسکوی قهرمانی بالا رفت و توجه زیاد تماشاگران را نسبت به خود جلب کرد وی‌در یك دیدار خود در دور اول این مسابقات عین الدین از کلپ افغان را با مهارت و دلیری کامل از سر را هش جهت پیشروی در صدر جدول کنار زدو دردو دیدار بعدی خود بدون اندیشه با پیروزی در سکوی قهرمانی گام گذاشت در مسابقات وزن ۷۴کیلو گرام خواجه وحید زاهدی عضو کلپ امیری کارش را در زمینه پیشروی‌و جاگیری در تیم ملی موفقانه انجام ویکبار دیگر عبدالله از کلپ تعلیم و تربیه رابه زانو در آورد و باردیگرعبدالله‌ازکلپ افغان را که این دو حریف سر سخت ضربه فنی **وامتیاز مغلوب ساخت و نا مش را یکبار** دیگر سر زبانها انداخت و به‌حیث بهترین کشتی گیر در وزن ۷۴ کیلو گرام معرفی شد .

در وزن ۶۲ کیلو گرام دو حریف خوب مقابل عبد الحفیظ و نجف قرار داشت که لعل محمد از کلپ افغان و حبیب شاه از کلپ اردو بودند که اینبار از مدعیان قوی با موجویت‌چهرهٔ های شناختـــــه چون نجف علی بودند که هر کدام با نام نجف علی آه میکشیدند و میگفتند بروسپرد به‌خدا . لعل‌محمد وحبیب شاه در جریان مسابقات انتخاباتی چند مسابقه خوب وموفقانه را پشت سر گذاشتند لیکن آنها در دورهای سوم و چهارم در برابر حریفان قوی و با مهارت از پا ماندند و نشد که به‌دورهای بعد پا بگذارند

مسابقات طی چهار دور با شور وگرمی خاص پیش رفت هر روز بعدی مسابقات نسبت بروز اول تعداد زیاد تماشاگران را به محل برگزاری مسابقات به سوی استدیوم کشانده و هر دسته از تماشاگران با ابراز احساسات نیك و گرم کشتی گیران طرف نظر شانرا تشویق میکرد وسرانجام از بیـــن همه‌مسابقه دهندگان این کشتی گیران به حیث برندگان اول- دوم- سوم شناختـــه شدند .

دروزن ۴۸ کیلو گرام محمد شریف از کلپ انوری در مکان اول سکوی قهرمانی دیده شد اختر محمد از کلپ افغان ومحمدعلی از کلپ اردو در مکان دوم و سوم پهلوی محمد شریف قرار گرفتند در وزن ۵۲کیلو گرام محمد فاروق چهره موفق وپر قدرت این وزن در بالای سکو جاگرفت و محمـــدا ابراهیم کشتی گیر برازنده وپرقدرت

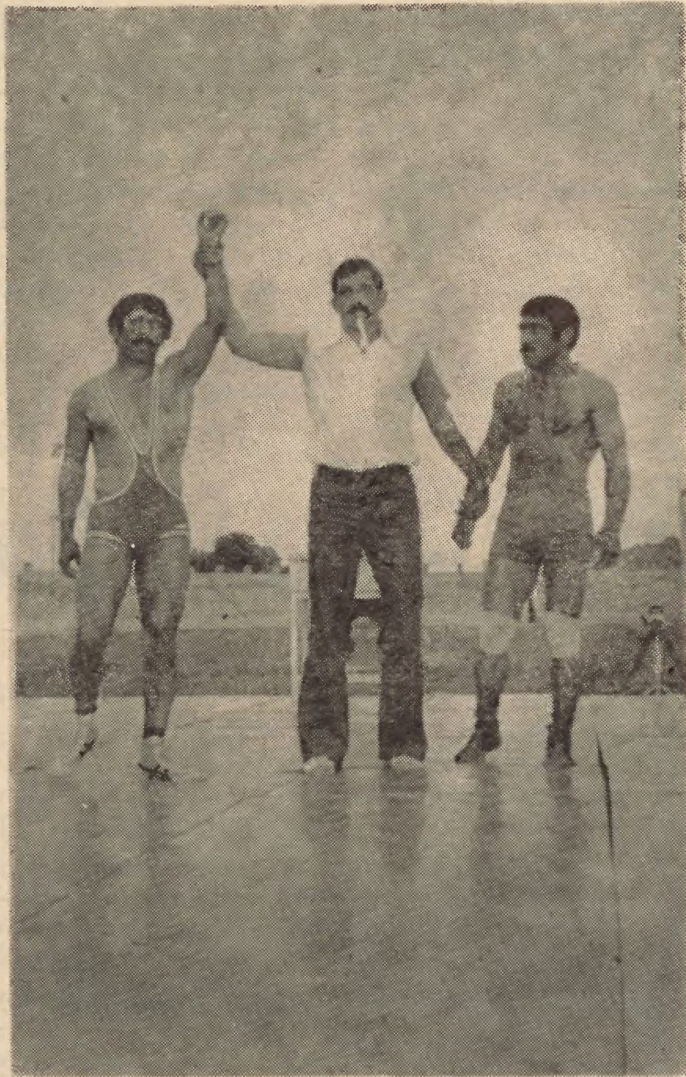
وپر قدرت این وزن توانست با رویاروی شدن چند حریف دیرمانده وبا تجربه پیروزمندانه پیشروی بکند با صبر وشکیبایی در سکوی قهرمانی‌بالا میرود. درین وزن عبدالله ازتعلیم‌وتربیه وعبدالله از کلپ افغان را در دو طرف خود یافت که این دو در مقامهای دوم و سوم رسیدند در وزن های ۸۲ کیلو هر یك شجاع‌الدین از کلپ اردو ـ روهینا ازکلپ اردو بحیث برندگـــان اول و دوم

اتحادیه کارگری ـ درمکان سوم سکو بالا شد . در وزن ۶۲ کیلو گرام عبدالحفیظ از اتحادیه کارگری شادی کنان و افتخارانه در بالای سکو جاگرفت و نجف علـــی چهره برازندهٔ این ورزش با از دست‌دادن مقام قهرمانی در مکان دوم عقب نشینی کرد . و لعل محمد از کلپ افغان با وجود

تلاش های پیگیر نتوانست نسبت بـــه حریفان اول و دوم پیشقدم شود در وزن ۶۸کیلو گرام غلام صدیق زرگـــرباخـــیال آرام دور از هر گونه اندیشه از عنوانی قهرمانی همیشگی خود از مسابقات داخلی وخارجی دفاع نمود و بازهم در مکان اول سکوی قهرمانی بالا رفت . وعبدالرشاد از تعلیم و تربیه یکقدم پائین‌تر اززرگر دیده شد در وزن ۷۴ کیلو گرام خواجه وحیدزاهدی از کـــلپ امیری چهره‌موفـــق

دیگر وزن ۵۲ با اندك اشتباه درمکان دوم ماند و زمان الدین از کلپ اردو سوم شد .

در وزن ۵۷ کیلو گرام خلیل الله از کلپ اردو بعد از دیرزمانی حـــقوق اش‌را جـــهت جاگیری در مکان اول قهرمانی ثابت ساخت با غرور و سر بلندی در مکان‌اول سکوی قرار گرفت . عین‌الدیـــن ازکـــلپ افغان مدعی همیشگی کسب عنوانی قهرمانی **اینبار در مکان دوم ماند و محمد عمـــر از**



صدیق زرگر دروزن ۶۸ کیلوگرام بازهم‌ازعنوان قهرمانی خود دفاع کرد

شناخته‌شدند. در ۹۰کیلو گرام که‌دو اشتراك کننده بود اینها بعد از یك دور مسابقات به نتیجه رسیده و بالترتیب در مکان های اول و دوم ماندند و در یکصد کیلوگرام امین الله از کلپ اردو بدون انجام مسابقاتی نسبت‌نداشتن حریف در مکان اول‌قهرمانی بالا رفت .

نظر به پلان پیش بینی شده کمیته ملی المپیك جهت اشتراك ورزشکاران‌افغانی **درمسابقات المپیای ۱۹۸۰ منعقده مسکـــو از جمله همه کشتی گیرانیکه نام بـــرده شد از** وزن ۴۸ الی ۷۴ کیلو گرام قهرمانی‌اول آن‌در تیم ملـــی بـــرگـــزیـــده میشودودو شادوش تیم های پهلوانی ـ گیرو گرومن وبوکسنگ در مسابقات جهانی اشتراك میکنند و قبل از اشتراك شان درین رویداد جهانی سفرهای مقدماتی به پولیند ـ بلغاریا و اتحادشوروی دارند .

چنانکه روز یکشنبه هیات هشت نفری پهلوانی افغانی بنا به دعوت کشور دوست ما بلغاریا عازم آنکشور شدند .

درین هئیات دیپلوم انجنیر نصیر احمد معاون ریاست ورزش به حیث سرپرست نظام‌الدین به حیث ترینر با کشتی گیران همنوا میباشند در وزن ۴۷ کیلو گرام‌محمد شریـــف ، در وزن ۵۲ کیلو گرام‌محمدفاروق در وزن ۵۷ کیلو گرام خلیل اللـــه ، در وزن ۶۲ کیلو گرام عبد الحفیظ ، در وزن ۶۸ کیلو گرام عبد الرشاد ودر وزن ۷۴ کیلو گرام خواجه وحید زاهدی میباشند

چون هیئات ورزشی طی اقامت چند روزه شان مهمان بلغاریا بوده حکومت دوست ما بلغاریا تمام مصارفات را متقبل شده اند.

• • •

تیم ملی بوکسنگ جهت اشتراك مسابقات المپیك ۱۹۸۰ انتخاب گردید .

طوریکه در نشرات قبلی خویش پیرامون شرکت ورزشکاران افغانی درمسابقات **المپیا ۱۹۸۰ نوشتم که‌از افغانستان دو تیم** پهلوانی و یك تیم بکسنگ اشتراك‌میکنند کمیته ملی المپیك جمهوری دموکراتیك افغانستان اخیراً مسابقات آزاد انتخاباتی **بوکسنگ رادر استدیوم ملی کابل دایـــر** نمودکه اشتراك کنندگان آن مسابقات از طریق کـــلپها و موسسات شان گـــرد **آمد . بودند کـــه‌در نتیجه ایـــن دیـــدار** انتخاباتی در وزن ۴۸ کیلو گرام‌شمس‌الدین اختری ، در وزن ۵۱ کیلو گرام نثاراحمد از کلپ عزیزی و در وزن ۵۷ کیلو گرام غلام ربانی از کلپ آریانا و در وزن ۶۰ کیلو گرام عبد الحی از کلپ یاران صدیق در تیم ملی جاگرفتند و اینها به حیث اعضای تیم ملی در مسابقات‌المپیك ۱۹۸۰ مسکو اشتراك می کنند .

د ک. پا ئو ستو فسکی لیکنه

دتوریا لی ایاز ځاځی ژباړه

سور گل

دشپی په وخت کی درود سطحه توری لړی نیو لی وه . بیړی ښسول کولای چی وړاندی ولاړه‌شی ځکـــه چی د لړی تر شانه کومـــه نښنه‌ نښانه ښکاریده او نه دلارښو دنی څراغونه لیدل کیدل .

ما شا کلیموو‌ا نیمه شپه له خوبه راویښه شوه . په بیړی کی داسی چوپه ، چو پتیا وه چی دیو مسا پـر د خـــر یـــد لـــو آواز لــــه لیری ځایه اور ید ل کیده . ما شاد خپل‌خوب پر تخت کینا سته پا که‌او تا زه هوا له خلا صی کړ کی څخـــه کوټی ته را ننو ته . دولی دپا ښـــو خوږ بوی لگیده. هغه‌بو ټی چی دتو- ری او تیا ری لړی له مینځه لیدل کیدل دبیړی په شاوخوا ر ځو ړند وو. دماشا په نظر دا سی ور غله‌چی دهغوی بیړی دیو نا معلوم علت پـه وا سطه په و چه کی دبو ټو په منځ کی‌پر ته ده. خو ورو سته یی داو بو دشر هار غلی آواز واوریده او پوه شوه چی بیړی یی درود غاړی تـه در یدلی‌د ه .نا څا په دبو ټو په منځ کی دځه شی غږ پور ته شو او بیر ته غلی شو . دغه غږ بیا و اور یـــدل شو او غلی شو .چی یو ځلی دیـــو بلبل دوا مدا ره او خو ږه نغمه د بوټو له منځه پیل شوه . ما شا مو- سکی شوه‌او خپل‌لا سو نه یی‌د مخی خواته وغږ ول .دشپی په تیا ره‌کی یی لاسو نه تور ښکار یدل یوازی دگوتو په مخ نو کونه یی سپیـــن ښکار یدل .

ماشا څو مو ده دمخه دځنگلو نو په‌پو هنځی کی خپله زده کړه سرته رسو لی وه او او س‌دکار له پـاره جنوبی ولگاته روانه وه اودکار ځای یی‌هم په یوه ځنگلی کلخو ز کـــی ټاکل شوی و. ما شا فکر کا وه چی په زړه کی لږڅه تشویش او ویـره لری . خوخپل‌ځان یی گول اچو لی‌و اوهڅه یی کو لی چی دا‌و سو سـه هیره کړی . هغی لږه نه ښکی ډیره وسو سه‌در لوده هغه په جدی ډول سره زیا ته ویر یده . هغه د هغو شیبو درا رسید و په خیالونو کی ډوبه وه‌چی‌د لو مړی ځل له پاره‌په ځنگله کی‌د خپل ما موریت ځـــای ته‌ورسیږی اود نو مو ړی سیمـی رئیس چی یو مغرور او قهر جـن سړی به وی‌د خپلی چر می تو ری کر تی، پر سید لو جیبو نو اوگال لرونکو ټنیو سره به‌په څیر ځیر دی او ددی‌او بدل شوو تورو څنو تـه وگوری او طبیعی ده چی به زړه کی

بهووا یی ،همد اوه‌چی نه مو درلوده. اوزیاته به کړی چی دغه ځیا نـــه نجلی‌څوك ده چی موږ ته یـــــی را لیږ لی ده ؟

دماشا په ستر گو کی خـــوب وتښتید . خپلی جا می یی وا غوستی اودبیړی څنډی ته ولاړه هلته پـــه ټولو شیانو پر خه پر ته وه.له‌لیری ځایه ، دتیارو له منځه دچر گـك زړه وړو نکی غږ اور یدل کیده.دا- سی‌ښکار یده چی هلته دتو ری لړی ترشا کلی پرو ت دی . دی د خپل مامور یت ځای‌ته دبیړی پوا سطـه سفر ، دخپلی نیا دوصیت پـــــه اساس چی دکښتی دیوه کپتـــــان کونډه وه کړی وه .څر نگه چـــــی ماشا د هغی خبره منلی وه،خوشحاله وه. ددوی بیړی لو مړی دنوا له رود څخه روانیده . او بیا یی دلادو گا

دوی ډیری خو ندوری خبری کو لی او ډیرژر دبیړی له ټو لو مساپرا نو سره‌آشنا شو لی . د هغوی لـــــه را تگ څخه ورو سته دبیړی په‌صا- لون‌د پیا نوغږ، چی دصا لون هوا دلړی دموجو دیت په اسا س‌مرطوبه وه هیـــڅ چپ نه شو او له دی‌مر- طوبی هوا سره یی ډیر خو ند بیدا کړی و. یوه دپا خه عمر ښښتنه‌هنر- منده چی دنورو په نسبت چا لا که ښکا ریده له نورو څخه یی زیا تی سند ری‌ویلی . ما شا په ډیری‌مینی هغوترا نو ته چی تراو سه یی نـــه وی اور ید لی غوږ نیو لی و او په هغوی با ندی یی‌شا با سی‌وا یـــه نوموړی هنر مندی د مین غـــل پـــه نا مه لهستا نی ترا نه ډیره ویله.د ترا نی مو ضوع په دی‌ډول وه : هغه غل چی زړه یی یوی جلی ور څخـــه

سورشو ، له هغی شیبی څخه چی محصلین بیړی ته را غلل هغه دپاخه عمر هنر منده چپ شوه او نو ره یی دمین غله ترا نه ونه ویله نوره‌کراره کیناسته اود«زماژوند په هنر کـــی دی» نومی کتاب چی‌د استا نیسلاو- سکی اثر دی ، یی مطا لعه‌کاوه .

او س د بیړی ټول مسا فر ین ویده‌وو. فیلوت، هنر منده‌اومحصلین ټول‌و یده وو. یوا زی ما شاویښـــه وه.ودشپی زمز می ته یی غوږنیو لی واوزیار یی ایست چی په هغی ځان پوه‌کړی . نا څا په د ما شا تـــر شاد اور لگیت د لگید لو آواز پورته شو. ماشا چی خپل مخ‌را وگر ځاوه، شانه یی پیلوټ‌ولاړ و او سگرټ یی روښانه کړ. هغه لگید لی اوز لگیت دلاندی او بو ته وغور ځا وه‌و او ماشا ولید چی څنگه داور لگیت‌لرگی دتوری لړی په منځ‌کی ښکته‌ولو یده اود هغه شغلی په خپلی شاو خوا کی رنگار نگه بخار په ځان پسی راټول کړ.

پیلوت وویل :

ــبلبلان سړی خوب ته نه پر ـ یږدی. ما شا سره له دی چی هغه یی‌نه لیده خو حدس یی ووآهـــــه چی‌هغه په تیا ره کی مسکی مسکی کیږی، په ځواب کی یی ور ته‌وویل: ماهیڅکله داسی بلبـــلان نه وولیدلی

پیلوت وو یل :

ــبه شو روی اتحاد کی چی‌سفر وکړی ډیر دلید لو وړ شیان به‌ووینی داسی شیان چی انسان په خوب کی هم‌نه‌وی لید لی .

ماشا ور ته وو یل :

ــداله دی کبله وا یی چی‌تاســـی تل‌د لو تلو په حا لت کی یا سنی‌او ځمکه تل ستا سی تر وزرو نولاندی به تغییر کی ده .

ــنه ا، فکر نه کوم. پیلوت پـــه ځوا ب کی‌همدو مره ور ته وو یـــل او نوردیوی شیبی له پاره چپ شو. او ورو سته یی بیا زیا ته کړه :

ــهوا درو ښانه کیدو په حا لت کی‌ده. دختیزآسمان شین شوی‌دی . تاسی کوم‌ځای ته ځی ؟

ــزه لیری ځای ته ځم.

په دی وخت کی پیلوت خپلـــه ځنگل په دیوال با ندی تکیه کړه‌د ختیز افـــق ته چی دسبا وون سپیدی پکی درا ختو په حا لت کی وی ،یو نظر وا چا وه . دهسك په‌لاندینی برخه کی ورو ستی ستو ری دسپینو زرو دبو سپین‌ځاځکی به‌څیر پکـــی ځلیده .

کوچنی رود قطـــع کا وه . دا لو مړی ځل‌و چی ماشا خړی و به دډبـــرو ځلی اود لارښوو نی څرا غو نـــه په دی هوار ودما غو کی لیـــدل .د بیړی مسا پران دلاری په او ږدو کی بد لیدل خو هغوی ټول دما شا په نظر کی جا لب ښکار ید ل. پـــه بلوزر سك کی یو ځوان پیلوت چی‌د شقیقو وینښتان یی سپین شوی وو په بیړی‌کی سپورشو داسی‌ښکاریده چـــــی هغـــــه د رخصتـــی په‌وخت کی بلوزر سك ته‌د خپلی‌مور دلیدلو له پاره‌را غلی‌و، مود یی چی یوه‌ډنگره او سپین سری ښځـــه‌وه دخپل زوی دبدرگی له پاره ور سره راغلی وه. په دا سی حال کی چی خپلی ستر گی په ده کی نیو لـــی وی او نه یی ورڅخه پور ته کو لی، پرله‌ پسی یی‌ژړل.

پیلوت‌خند یده او ټو کی یـــــی کولی ، خو خپلی ستر گی د خپلی سپین سری مور څخه نه پور تـــــه کولی اوغمبوری یی ریبدل .

ورو سته بیا یوه ډله هنرمندا نی بیړی‌ته را وختلی. هغوی ډیـــــر غا لمغال‌اوشور ما شور جو ړ کړ.

وړی ویعنی دا چی په یوی جلـــی مین شوی و ، و یی نشول کـــړای چی‌د خپلی معشو قی غو ښتنه پوره کړی. د هغی غو ښتنه داوه چی لـــه آسمان څخه ستو ری ور ته را پټ کړی، کله چی خوارمین داکار سرته ونشو رسو لای نو هغی له خپـــل ځـــان‌څخه وشا ړه .

کله به چی هنر مندی دا سند ره خـــلاصه کړه، نو خپل لاسو نـــه‌به یی په زو ره په پیا نو و وهل او بیا به یی وو یل : ددی ترا نی هدف روښا نه دی . وا یی چی د خپلـــو مینا نو سره په مینی او مهر با نـــی سره وچلیږی، هغوی ونه څو روی والســـلام!

په چر یوو تس کی دمعما ری د پوهنځی څوکسه محصلین پـــــــه بیړی کی سپا ره شول . دلاری پـه اوږدو کی هغوی ټول وخت به خپل منځ کی دسنگتراشی دگنبدو دسا- ختمان، دآند ری رو بلیوف اودمسکو دهسکو ما نیو به باره کی‌خبری‌کولی. ماشا چی ددوی مبا حثی اور یدی د خپلی نا پو هی او لږ معلو مات څخه بی خجالت ایسته او مخ به یی تك

نوربیا

موش‌های صحرایی

که یکدسته سی میلیونی موش‌های خطرناک و دشمن غله‌جات و حبوبات را از بین ببرند. در کوپنهاگن و همچنان در میدان هوایی قاهره در انبارهای کنترول دسته ازین موش‌ها حمله برده، سیم‌های تلگراف را جویده و ارتباط تلگراف را قطع نمود. حیوانات مذکور حتی اشیای بزرگتر از خویش را که بعضا بدوش‌شان هم نمیخورد، دزدیده با خود به جاهای دور می‌برند و در جاپان یك موش صحرایی کلان سیم‌های مخصوص خط آهن (توکیو-اوساکا) را با دندان جوید و درست سی دقیقه سریعترین قطار جهان متوقف گردیده، بعلاوه در سرزمین هانگ مانیلا، لوبیتو، انگولا، نیویارك و نیپال ازهمچو موش‌های کلان فراوان است و مضار آن نیز فراوان. قطع کردن فلزات سخت وسوراخ کردن دیوارهای ضخیمی کانکریتی ازین موجودات به سادگی ساخته است. موجودات‌مذکور بسادگی از میله‌ها وپایه‌های هموار بالارفته، چنانکه گویی آرتسیف خوبی باشد (هانس زیلن) یك‌فلم تلویزیونی ازین موش‌ها و نقصان و کسری که عاید بشر مینماید بطور مستند تهیه دیده بود که برای تماشاگر واقعا بس شگفت انگیز بود. وی واضح ساخت که از زیان‌های اقتصادی که موش‌ها برای ما وارد می‌آورند زیاد مهلك ودشمن اقتصاد است (دان ردگان) یکی از پروفیسوران حیوانشناسی میگوید که از چنین موش‌های مضر از قرن‌هاست که انسان‌ها متضرر گردیده اند که بایستی در جهت رهایی انسان‌ها از زیان‌های این موجودات جلوگیری بعمل آید و یك تحقیق تازهٔ‌دیگر ثابت ساخت که موش‌هااز خود پرازیت‌هایی تولید میدارند و حتی مریضی خطرناکی چون طاعون را بسادگی انتقال میدهند وهمین طاعون بود که در قرن شانزده باعث تباهی بیش از صد میلیون نفر گردید. کیك‌ها مکروب‌های طاعون **را ازموش‌های صحرایی گرفته** و آنرا به انسان انتقال میدهند. درقرون **اوسطی مرضی بنام «سیاه مرگ»** همین موش‌ها بسادگی در بین انسان‌ها منتشر ودر ظرف یکسال منجر به محو یك چهارم حصه نفوس یك ساحه بزرگ گردید. کونراد لورنس و پروفیسور «ایبل» که خود در رشته حیوانشناسی **وطبیعت شناسی جایزه نوبل دریافت** داشته اند و همچنان پروفیسور دکتور فرتیس یك قسمت بزرگ کارهای علمی شانرا وقف اثرات بد وزیان‌های تباه‌کن موش‌های صحرایی و طرق مقابله با آن نموده اند. پرحرفی وجنگ از مشخصات موش‌های صحرایی است بعضی از موش‌های مادهٔ آن حتی پنجصد چوچه بدنیا می‌آورد که شمار این چوچه دادن‌ها در سال به هفت بار نیز میرسد. از روی محاسبات یك **جفت موش نر وماده در ظرف سی سال** در اثر شرایط مساعد فزیکی بیست هزار چوچه میدهد که شمار تولدات چوچه‌هایشان بوجود می‌آورند نیز شامل همین رقم میباشد.

چوچه‌های موش شش روزه تا پانزده روزه حین راه رفتن می‌لولند و خود را از سر بالایی‌ها رها میکنند اینگونه موش‌هااز فواصل یك متردورتر به انسان ناگهانی حمله مینمایند. این حیوانات زیاد مزور هم اند. این موش‌ها با تلك و طرز کار آن نیز بلد اند و به ندرت اتفاق می‌افتد که‌موش به تلك بیفتد. عدهٔ از محققین مدعی اند که موش‌های مذکور همزمان باظهور چنگیز به آسیا پیدا شده اند. در سال ۱۷۲۵دسته بزرگی ازین موش‌های موذی در اروپا ریختند.

دربنوفت زلزله شدیدی بوقوع پیوست وعدهٔ زیادی ازموش‌هادربحیرهٔ کسپین گریختند و موش‌های مذکور توانسته از بحیره نیز شناکنان گذشته و جان بسلامت برند و ۲۵ سال بعد این موجودات به‌غرب رسید. دندان‌های این موش‌ها زیاد برنده بوده و ۱۳ سانتی‌متر طول میداشته باشد. هر کجا گندم سفید و بیر باشد موش‌های صحرایی با مقابل شدن با مواد مذکور بلادرنگ آنرا میخورند وهمچنان سخت ترین فلزات ومواد صنعتی را بسان ساجق می جوند.



اینهم تازه‌ترین طریقه از بین بردن‌موش‌ها بوسیله تازه‌ترین نوع تلك مخصوص شکار این حیوانات.

ولی لیوال ساغر

بحثی در پیرامون روانشناسی جنایی:

سخنی چند بجای مقدمه:

انسان موجودیست هدفمند و پیکارجو که از بدو پیدایش برروی زمین همواره با عواملیکه زندگی اش رامورد تهدید قرار داده در نبرد وپیکار بوده است. این موجود تلاشمند در پرتو تجارب خویش همواره راه‌های تهلکه ودشوار رادلیرانه پیموده ودرفش‌فتح وپیروزی را درمقابل نیروهای خشن و وحشی طبیعت بر افراشته نگهداشته است.

جنگ وستیز با موانع ونا ملایمات زندگی بوی آموخت تا بمنظور ادامه حیات خویش دست به‌تشکیل اجتماعاتی بزند که بر مبنای تعاون وهمکاری استوار بوده ودر پرتو آن آسایش فردی میسر شده بتواند. ناتوانی‌های وی در جریان مبارزات فردی شیوه‌های دوستی ورفاقت را بوی گوشزد کرد. گوشمالی‌های بیرحمانه وپیهم حوادث روزگار بیشس از پیش‌ویرا بر اهمیت زندگی دسته جمعی و اجتماعی متقاعد ساخت.

اما انسان‌های بدوی که‌دراجتماعات ابتدایی وقبایل وحشی‌زندگی میکردند از درك خصوصیات‌انسانی ورموز زندگی اجتماعی عاجزبوده واز مشاهده بعضی حالات بوحشت می افتادند آنها که برای تبیین این حالات نمیتوانستند جواب قانع کننده ارائه نمایند بعضا می پرسیدند که چرا انسان در بسی‌موارد برخلاف اراده اش کارهای‌ناشایسته‌را انجام‌داده ومنحرف می‌گردد؟ چرا همه فعالیت‌های انسان دفعتاً به سکوت مواجه شده وبرای ابد از جنب‌وجوش می ایستند؟

این موجود متجسس وکنجکاو صرف به این پرسش‌ها اکتفا نکرده بلکه در طول تاریخ همواره تلاش ورزیده است تا علل حوادث واتفاقات را کشف وپریشانی مواضع ونا ملایمات زندگی مهر غلبه وپیروزی را حك نماید. روی این‌منظور انسان هدفمند در درازنای تاریخ نظریات‌وجهان بینی‌های گوناگونی را یکی بر دیگر ترجیح داده است. باشندگان، یونان باستان عقیده داشتند که امور و حقایق عالم هستی وقوانین حاکم بر طبیعت واجتماع را نباید از امور لاینحل پنداشت زیرا بشر استعداد آنرا دارد که به نحو شایسته ومطلوب از عهده درك این قوانین بدر آید.

عده از دانشمندان یونان باستان عوامل جرم آفرین را در تشکیلات اقتصادی و اجتماعی جوامع بشری جسته واین دوپدیده را در ارتباط با نفسانیات وعواطف «خسم،غبطه‌خودخواهی، نفرت وغیره» درارتکاب جرایم‌مهم میدانستند.

طوریکه قبلا تذکر داده شد دانشمندان یونان باستان به‌استعداد وتوانایی بشر جهت درك وشناخت حقایق وقوانین حاکم بر طبیعت واجتماع اعتقاد واعتماد داشتند درأثر این طرز تفکر عالی علوم گامهای سریعی بسوی ارتقا برداشت. امابا تاسف که در قرون وسطی یاشب‌های تاریك تاریخ این سیر ارتقایی بطور وحشتناکی عقب گرایی نمود چنانچه مدعیان علم ودانش جهت بیان حقایق از یك سلسله عوامل ماوراء طبیعت واجتماع بشری استمداد جسته و چگونگی شؤن زندگی اجتماعی را ازطریق موضوعات ماورالطبیعه توضیح و حتی سلوك وکردار انسان

بقیه در صفحه ۵۰



سرگرمی ها و مسابقات

جدول کلمات متقاطع ·

افقی :

۱ـیکی‌از ولایا ت سر سبز کشور ماـنام دریایی است وهوتلی هم به همین نا م در کا بل ا ست ـ هر کشو ر ازخود علیحده دارد ـ۲ـ عکس چپ ـ از کشور نیپال انتخاب کنید ـ گهواره‌انقلاب هفت ثور ـ نصف مشنگ ـ عر فی نیست ـ ۳ـرنگی است‌بزبان‌پښتو اما پراگنده ـباریدن بزبان عوام ـ نصف دانه ـ سرش را قطع سا زید از آ ن طرف‌از ما ه های عیسو ی می گر دد ـمدار نا مکمل ـ٤ـ اگر نشده ـ جمع پیر وا ست ـ در هفت ثور پیروز شد ـ

از حرو ف آهنگ انتخاب کنید ـ٥ـضد ماده ـ از فلم ها ی هندی ـ شروع‌و آ غا ز منگ ـ یکی از پایتخت های افریقایی ـ خود ما ـ ٦ـفرا مو ش به پښتو ـ سر ش را ببرید رفیق پری میشود ـ نگهبان زیارت ـ

آرا جمع آن است ـ شهر بزبان عوام ۷ـاز آنطر ف مو است ـ یکی از و لا یات مشهور کشور ما که لعل آن شهر ت‌جهانی دارد ـسیب که میا نش خا لی است ـ۸ـردیف بیعقل و نادان ـ دروازه عرب ـ درنگهداری آن بکو شید ـ امین را به آن منسو ب سا زید ـ ۹ـ خا نم بی شوهر ـ عکس

زود ـ سر ش را بر دارید خمش بجا میما ند ـ جدید به لسا ن خا رجی ـ۱۰ـخشك نیست ـ مشهور ترین بت جها ن در آنجا قرار دارد ـ درخت رابه آن جمع سا زید

۱۱ـ آلهٔ مو سیقی ـ آخر ش را حذف‌کنید ففش با قی میما ند یکی از محلا ت ولایت غزنی ـ صد سا ل ـ از سبز یجا ت ـ۱۲ـ سیف میا ن تهی ـ امتحا ن گیرند ه ـمرغ

سر بریده ـ اگر همه حروف را منظم سا زید (ادا ما)میشود ـ مو ش سر بریده ـ۱۳ـ اره کوتاه ـ حر ف (ب) را از بین ببرید منظم‌شود میراث میشود ـ تا که سر ش را قطع نسا زید در ند ه نمیشود مار دم بریده ـ١٤ـ پوره نیست ـ منظم آن معشو ق ژو لیت است ـ حا صل‌اکسیجن و ها یدروجن ـمیبا شم به پښتو ـ ازخزند ـ گا ن ـ ١٥ـ منظم آن قریب است ـ از آن طرف سر است ـ هر شب جمعه از رادیو و تلویـزیون نشر میشود ـ حرف نفی پښتو ـ جای نما یش ـ ١٦ـ آنرا نمی توان بـه عقب بر گر داند ـ چند فرمان است ـ د شت وصحرا به زبا ن پښتو ـ

عمودی :

۱ـبا جمع یك الف چند پروانه میشود وظیفهٔ مهم‌یك انسان ـ۲ـ تلمیحانوعی‌از حکومت

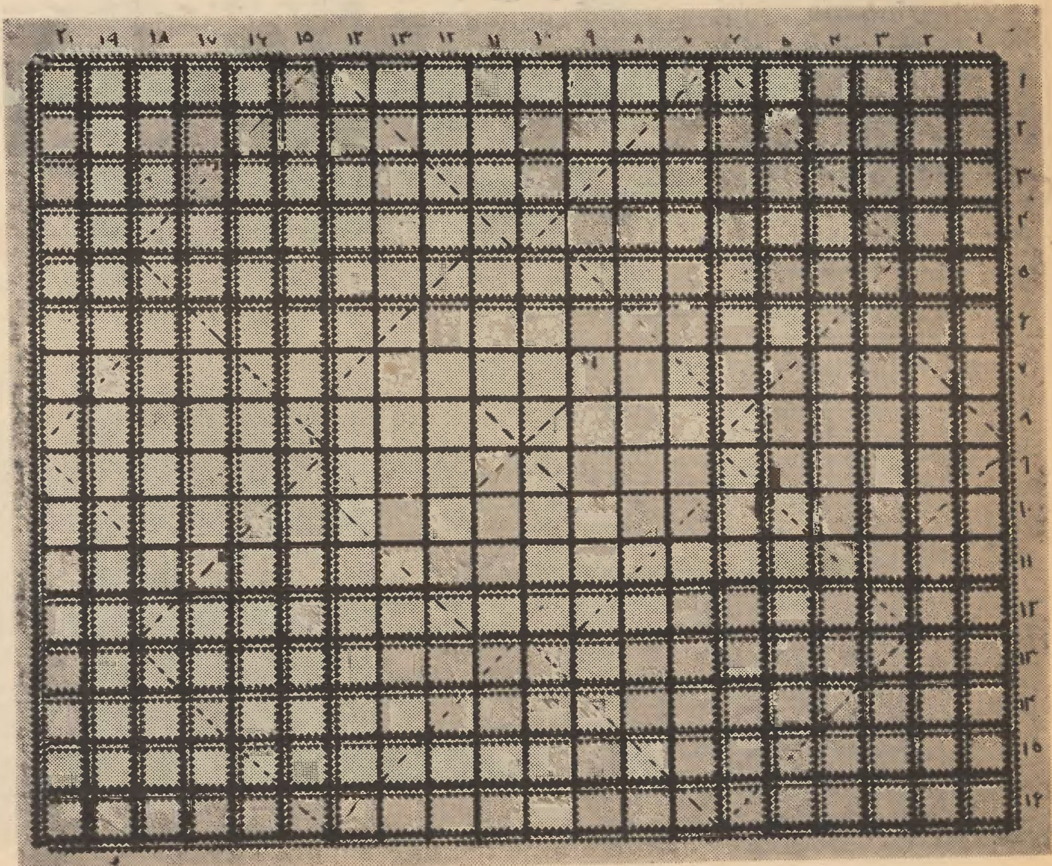
راگویند ـسبب ناتمام ـیکی از براعظم های جها ن ـ۳ـامتحان خارجی ـ منسو ب به روایت است ـ دو حرف در سه خا نه ـ٤ـ در بین میتر ـ سرو پای پلنگ ـ گرد ـ مرگ ناقص ـ بیل نامکمل ٥ـضمانت کردن اموال و صحت ـ یك حرف و دو خا نه ـ یك عمل مذ موم ونا پسند است ـ٦ـ منسوب

به‌یك نوع‌رنگ است ـ روز انقلاب ـ۷ـ یکی از ولایات کشور ما ـ ضد خو ب ـ زندانی ۸ـبعد از دیگر ـ پا یش راقطع سا زید بای میشود ـ پوره نیست ـ۹ـ یکی از ولسوالی های کشور ما ـ مفرد آن مد بر است ـ دروازه ـ۱۰ـ ادای پراگنده ـ از حشرات مضر صحرائی ـ از خزنده گا ن ـجمع رأی ـ۱۱ـ دربین اسباب است ـ از آنطرف

شنگ ـ ازالات دهقانی ـ با لای چت ـ ۱۲ـ پهلوان ـ جا ی کارگر ـ ازماه ها ی عیسوی ۱۳ـ منقار کوتاه ـ درانگشت جادارد ـ مدار بی پایان ـ آنرا نول هم میگویند ـ تکرارش

آب مقدس است ـ بزرگترین سر مایه دار تا ریخی ـنو نو ع از خورا که با ب را یکجا کنید ـ برج ایفل درآن کشورشهرت دارد ـ ١٦ـ روان ـ جام آن شهرت دارد ـ پشیمان ـ۱۷ـ از خوراکه باب ـ حرف

تعجب ـبی عقل است ـ دو پنج ـ صید نشد ه ـ ۱۸ـ سخت نیست ـ یکی از شب های مقد س ـ منظم آن ثنا و صفت میشود ـ ۱۹ـخود و عده ما ـ رنگ نشده ـ منسو ب بیکی از کشور ها ی اروپا یی است ـ۲۰ـ یکی از آبشا ر ها ی مشهور جها ن ـآبهایی که از جا ی بلند به زمین جریان دارند .



طرح کننده ـ محمد محصل صنف سوم پو هنځی اکادمی څارندوی

(این دختر در کدام سن وسال است)؟

این چهره زیبا که ذیلا مشاهده می کنید از برژیت باردو ستاره معروف سینمایی است که از دوره های مختلف زندگی اش عکسبرداری شده است اگر شما به بیوگرافی و چهره شناسی مهارت داشته باشید حتما میتوانید بگوئید که در چند سالگی و در کدام سال ها ازاو عکس برداری شده است. تنها از سن و سالهایش برای ما بنویسید.

یك مساله پولیسی ؟

خود کشی یا جنایت ؟

چندی پیش درست در روز هائی که جاسوسان آلمانی در سازمان اتلانتیك شمالی یا (ناتو) رخنه کرده و از ترس دستگیر شدن پی هم خودکشی میکردند اتفاقا روزی به کمیسار براون اطلاع داده شد که دریکی از جاده های کوهستانی از گولائی خطرناك موتری منحرف شده و به پائین دره سقوط نموده است کمیسار براون به اتفاق معاونش فوری خود را به محل حادثه رساند، همانطوریکه خبر داده شده بود گولائی مذکور خطرناك بوده وظاهرا راننده بر اثر سرعت نتوانسته بود خوب دور بخورد و به دره منحرف شده وضمن انحراف به یکی از سنگهای مانع کنار جاده تصادم کرده سنگ را در هم شکسته و سپس بقعر دره سقوط کرده وموتر به دره افتاده بکلی متلاشی شده بنظر میرسید وعقب اشتر نگ جسدی غرق در خون دیده میشد. مقتول حادثه مردی میانسال بود سبزه رو و تقریبا چهل و نه ساله، معاون کمیسار تا مقتول را دید و اورا شناخت و گفت :

-آه، من او را میشناسم. او سرهنگ هانس گرونگر نماینده آلمان در ستاد مرکزی سازمان ناتو است !

او پریروز بخاطر مذاکرات استراتیژیکی با مقامات انگلیس به لندن آمده بود. نه که او هم مثل سایر افسران آلمانی بدینترتیب خود کشی کرده باشد ؟

کمیسار براون اظهار داشت :-

-گمان نمی کنم تعمدی در کار بوده باشد، حادثه خیلی طبیعی بنظر میرسد وسپس ناگهان گفت :

-اما، نه صبر کن ببینم.

موتر را بدقت دوروز دو بعد درحالیکه سرش را تکان تکان میداد گفت :

-سرهنگ گرونگر نه در دریوری بی احتیاطی کرده و نه بدینوسیله خود کشی کرده بطوریکه می بینم جنایتی در کار است.

قاتل یا قاتلین قبلا اورا کشته، بعد در موتر انداخته وبه این جا آورده و بایك صحنه سازی ماهرانه موتر رابه دره انداخته اند.

وحالا خوانندگان عزیز میتوانید بگوئید بچه دلیل کمیسار براون چنین عقیده ای پیدا کرده بود ؟ وچه دید که باعث شد، ناگهان حقیقت قضیه راکشف کند ؟ جواب را برای ما ارسال دارید.

آیا این دختر را میشناسید ؟

این دختر را میشناسید او یکی از دختران ایست که در جهان شهرت دارد ودر جمناستك رقیب کم دارد البته فکر خواهید کرد او نادیا کمامنچی است مگر متیقین باشید که او نیست او یکی از رقیبان نادیا بود خوب بگوئید این دخترك کیست واز کدام کشور جهان میباشد.

یك تست بسیار جالب برای کسانیکه نامزد میباشند

ما چند ین تست را برای تان چاپ کردیم وشاید هم جوابات خویش را با ارسال نمودن فوتو و جوابات بخوانید این تست را جواب بدهید وما برای تان میگوییم که نامزد تان واقعا شما را دوست دارد و یا خیر از اینکه در هیجان جوانی کمتر میتوان عشق و علاقه واقعی را از نظاهر به عشق و محبت تشخیص داد و مساله زندگی مشترك از مسایل اساسی زندگی است بنابران ما این مساله را طی سوالاتی باشما در میان می گذاریم تا با بررسی و یافتن جوابات درست به شناخت شخصیت نفرمطلوب نایل گردیم.

این هم سوالات :

۱- دریك مهمانی شمابانامزدتان دعوت شده اید :

آیا او همیشه در کنار شما باقی میماند ؟

آیا شما را تنها میگذارد و با دوستان خود به صحبت میپر دازد ؟

۲- وقتی با هم بگردش میروید :

آیا از شما درباره جائی که بگردش میروید سوال میکند ؟

یابدون تبادل نظر با شما، خود شی محلی را انتخاب میکند و به نظر و عقیده شما بی اعتنا است؟

۳- وقتی شما را بخانه میرسانند :

بعد ازیك خدا حافظی کوتاه به سرعت

یا هنگام جدائی کلماتی در گوش شما زمزمه میکند و بعد شما را تـــرك میکند ؟

۴- در بحثی شرکت میکنید :

آیااو به شما حق میدهد تا از عقیده خوددفاع کنید؟

یا به و مسایل مختلف نظر خود را بــه شما تحمیل میکند ؟

۵- وقتی با هم بازار میروید :

مرتب به زنان دیگر خیره میشود ؟

یا اینکه جز به شما به دیگری متوجه نیست ؟

۶- وعده یا آرزوی دیداری بااو دارید

با خیال راحت و با تاخیر زیاد به وعده گاه میرویدچونکه میدانید او هم باتاخیر در محل وعده می آید ؟

یا مطمئن هستید که او همیشه خوش قول است و به موقع در وعده گاه حاضر میشود ؟

۷- فرض کنید رخصتی شما با او دریك وقت سال نیست :

آیا بخاطر او انتظار میکشید واز مسافرت دست می بردارید ؟

آیا اصلا با ینموضوع توجه نکرده بسفر میرود؟

۸- جشن تولدی شما است :

آیا باید قبلا روزی جشن تولدی خودرا به یادش بیاورید ؟

یامطمئن هستید که اولین کسی خواهد بود که روز تولد تانرا تبریک بگوید ؟

۹- وقتی با هم صحبت میکنید

به درد دلهای شما گوش میدهد و درحل مشکلات تان کمك میکند ؟

یا اینکه همیشه شما باید شنونده خوبی برای او باشید ؟

۱۰- از او گله دارید :

آیا معائب خود را قبول دارد و اگر شما او را سرزنش کنید حق را بجانب شما میدهد ؟

یا اینکه گوشش باین حرفها ساخته نشده؟

خوب جوابات را نزد خود تهیه نموده و آنرا بعد ازدقت کامل برای ما بنویسید ما جواب های مثبت و منفی را نمره گذاری میکنیم بعدا برای تان می نویسیم که شوهر آینده ویا نامزد تان چطور است ؟ ...

خلیج ف

پیوسته بگذشته

آب آشامیدنی ابوظبی را از دوبی که ۹۰ میل بطرف مشرق آن موقعیت دارد میاورند.

تقریباً بیست سال قبل که در یکی ازجزایر تابع این شیخ نشین بنام جزیره‌ی داس نفت بدست آمده وضع بکلی عوض گردیده ودرآمد سرشاری ازین املاک بدست حاکم‌آن آمده .

در آغاز در آمد نفت ۲۰ ملیون پوند در سال بوده که این در آمد بسرعت بالاگرفته وحالا بیشتر از ۴۰ملیون پوند محاسبه شده است ابوظبی کنون از آن شیخ نشین هـای بحساب میرود که کمتر از کویت وقطر نیست. شوکت نفت ابوظبی «در خشکی» نام دارد که در ناحیه‌ی بنام طریف فعالیت دارد امتیاز نفت فلات قاره‌ی ابوظبی را شرکت محدود دریایی ابوظبی‌در انحصاردارد که‌مرکز فعالیت آن در جزیره‌ی داس قرار گرفتـه سرمایه این شرکت را به نسبت ۲ بـر ۳ شرکت بی - پی که یك شرکت انگلیسی است و ۱ بر ۳ دیگر را یکی از شرکت‌های نفت فرانسوی تامین کرده اند .

شیخ نشین دوبی :

محل این شیخ نشین در ساحل جنوبی خلیج فارس تقریباً در مقابل بندر لنگه است. یك پیشروی دریایی بعرض ۲۰۰ تا ۴۰۰متر وطول ۹ الی ۱۰ کیلو متر از وسط شهر دوبی گذشته آنرا بدو قسمت دیره در شرق وبر دوبی در غرب تقسیم می کند .

جمعیت دوبی وتوابع آن در حدود ۹۰هزار نفر است که از ین عده فقط تقریباً پنجاه‌هزار نفر ویا کمی بیش تر در شهر دوبی زندگی دارد وحد اقل شصت فیصد این نفوس زمهاجرین اطراف خلیج فارس میباشد . چون‌در بین این مهاجرین ایرانی ها نیز شامل‌بودند زبان فارسی نیز تاحدی آنجا معمول است دوبی از آن شیخ نشین هایست که به‌سرعت‌جلو رفت وبه‌ترقی رسید.

که بدون شك در عمارن و آبادی دوبی مثل دیگر شیخ نشین ها سرمایه‌ی سرشار نفت

نقشه‌خلیج‌فارس:

تاثیر دارد .

خوانندگان عزیز مجله ژو نون بهتر میدانند که در روند تکامل تاریخ موفقیت ها یی گونه گونه یك باره و یا درعرضه ها یی صد سال و یا دو صد سال درکف بشریت نرسیده و یا اینکه هیچ موفقیت و به هدف نایل شدن، گاهی بدون کار، حرکت ، تپش و تلاش نصیب نمی گردد ، هر موفقیت مولود و نتیجه کار است .

موفقیت ها ی‌بزرگ وارزش مند نسل بشر تنها به کار کردن و تپیدن میسرنیست بلکه . تلاشها و زحمات پیوسته و پیگیر توام با فدا کاری ها و حتی قربانی ها ، موفقیت هـای عظیم وجاویدانه بـشری‌را ایجاب مینماید .

تحقیقات ، مطالعات ، بررسی ها ، کاوشها وارزیابی ها ی علمی در مورد زندگی. و آن پدیده ها ی زندگانی که ما را مـانـنـد جـزیـره احاطه کـرده وتـسلسل زندگانی بـشر بان ناگسستنی است ، یکی از کار ها ی بسیار پراهمیت بشر بحساب میرود ، که بنیاد ها ی‌آینده زندگانی انسان روی آن اعمار میـگردد.

اجداد و گذشتگان ما ، قرنها قبل اساس بسیار کار ها ی حیاتی و مثمری را نهاده اند که ما بصورت محسوس‌و نا محسوس ، پیدا و پنهان در میسر آن عمل می کنیم ، گاهی آنرا تغییر و تکامل میدهیم و گاهی هم غنا و صیقل می‌بخشیم بشر همواره عملش دیالکتیك و علمی است، اگر چنین نمی بود و پیوسته در پیرامون تخیـل واتوپیایی خفته تنها تـیوری‌خـلـق می نمود و به هیچ پناه میبرد ، جهان ما، جهانی که از حرکت و تغییر تکامل‌یافته بایـن مدارج عالی، که گاهی موفقیت ها یش خود بشر رابه تعجب اندر میسازدنایل نمی شد .

در مورد نقشه بر داری و تهیه نقشه های خلیج فارس نیز مطلب بهمین منوال است.

کار نقشه ها ی خلیج فارس از از منهٔ بسیار قدیم تا آنجا که سراغ شده (در حوالی هزاره‌ی قبـل از میلاد) آغازیافـتـه و در هر دوره ، پیشرفت و تکامل نموده و تا امروز که نقشه ها ی مکمل عصر ما از آن بدست آمده ، اما برا ی نسل ها ی آینده شاید این هم تکامل یافته خوانده



شکل(۱) نقشه جهان نمای بابلی ها

نخواهد شد . زیرا چون شرایط محیطی و اقلیمی مطابق به قانونمندی تغییر طبیعت تکامل و تغییر میابد و بدون شك درتغییر اذهان و نقشه ها ی که از طرف آینده گان مطرح میگردد متکاملتر ترتیب و تدوین خواهد گردید .

آنچه کنون در دسترس ما یعنی نسل حاضر قرار دارد ، با وصف تلاشها ی گذشتگان که درین باره بکار رفتـه هنوز کامل نیست و باید با جدیت تـا آنجا که میسر است و فن امروز ایجاب می کند نقشه ها ی موثر و مکمل تری تنظیم وترتیب گردد .

زیرادر هـر رشته کـاوش وآبادانـی ها ی گوناگون هر قدر پلان و نقشه‌مرتب، علمی ،فنی و موجز باشد بهمان پیمانه راه را به سوی هدف سهل و کوتـاه میسازد .

اکنـون برای توضیع مدارج تـکامـلـی نقشه ها ی خلیج فارس ، بهتر خوا هـد بود آنرا در دوره ها ی مختلف تاریخ ،مورد بررسی قرار دهیم .

وبعد بپردازیم در زمان حال.

۱ـ از منهٔ قدیمه

۲ـ دورهٔ قبل ازاسلام تاظهور اسلام:

۳ـ دوره بعد ازاسلام

۴ـ دوره رسیدن اروپاییان (پرتقال‌ها- ها لندی ها ـ فرانسوی ها وانگلیسها) از طریق دریا به خلیج فارس .

مقدمتا باید تذکر داده شود که نقشه ها ی دریایی اصولا بچه کار بشر مـی خورده است .

آیـا جنبه تفنن داشته یابرای مرتفع‌کردن یکی از حوایج زندگی بشر بوده است ؟

بحر پیمایی تقریبا با زندگی بشرآغاز گردیده ، در ابتدا ، انسانهای که در کناره‌سواحل دریاها زندگانی بسـر میبردند ، به منظور انتقال ازیك گوشهٔ ساحل به گوشه دیگر آن ، سهل ترین وسایلی که ذریعه آن روی آب بمانند و با پارو زدن و یا وسیله بادبان بجلـو حرکت کنند ، همان انسانها نیز نیاز داشتند که از یك نقطه معلوم بیك نقطه‌دیگر چگونه دریا پیمایی نماید ، این چگونه، ایجاب یك پروگرام را می کرده .

چطور ؟ بچه سرعت ، تا چه مدت ،شب ویا روز ، تا کجا میرسد . آنجا کـه توقف می کنند ، کجاست و به نقطه‌مطلوب چقدر راه دیگر مانده ذهنا ایجا بشناخت اطراف و ماحول را می کند ، با یـد شکل سواحل و محیط اطراف را شناخت، که این روحیه نخستین گام در راه مجسم کـردن نقشه بـوده دریـانوردان ذهنا آنرادر حافظـه نقشه مـی کردند ، لهذانیاز وتهیه نقشه ی دریایی چه کامل باشد و یا ابتدایی و ناقص ، در همان آغاز بـه منظور رفع نمودن مشکل ضروری بشری یعنی دریا پیمایی بوده است .

نیاز مندی ها و تکاپو و تلاشها بـه منظور تکامل بیشتر زندگانی بعدی ، انسان ها را مجبور ومکلف ساخت تا اطراف و حواشی و سیعتر دریا وجزایر را بشناسند



ارس

درازمنهٔ قدیم مسئلهٔ بحرپیمایی، مشکل عملی داشت، زیرا وسایلی برای ترسیم وجود نداشت، دریانوردان و آشنایان دقیق وجسور دریاها در اثر بلدیت تجارب، رموز وراز درها رامی دانستند و در مسیر آن حتی المقدور عمل می کردندو کشتی ها را ازیك نقطه به نقطهٔ مطلو بدیگر می راندند، بعد ها در اثر همین تجارب مکرر و تشبث و تلاش عملی، عمل به یك علم، با پایه ها و اساسات علمی واستدلال‌تعویض گردید، از آن هنگام که بحرپیمایی بسوی علمی شدن روان بود در پهلوی آن نقشه های دریایی که لازم وملزوم یك دیگر اند بسط وتوسعه علمی همه جانبه نمود و از ذهن در ترسیم در آمد.

در قدیم ها، دریانوردان، جهات اصلی و سمت حرکت خود را در روز از روی خورشید و شبها از روی ستارگان تشخیص میدادند، دریانوردانی که تجارب و بلدیت دقیق داشتند، در مناطق معین، از سمت و وزش بادهای موسمی نیز استفاده میکردند. وچهار مورد نظر خویش‌رامشخص‌می نمودند، مسافات نیز از روی یك روزو دو روز بحرپیمایی تعین میشد.

دریانوردان اولیه جرئت نمیکردند امتداد سواحل را برای مدت درازی ترك کنند و آنرا از نظر دور سازند.بلکه همواره از بیم گم شدن در دریا، بفاصله های نزدیك و در سواحل دریا، راه‌پیمایی میکردند، بهمین ملاحظه تجارب شان از دریا نیز محدود بر همان سواحل مسکونی و آشنایی خود شان می ماند.

و قتی ستارگان را بحیث راهنمایی در یایی خویش شناختند وباجرئت‌ودلیری دل به دریا ها زدند، ازیك ساحل به ساحل دور دیگر سفر های دریایی کردند، وقطب نما را رهنمایی سفر های دریایی بکار بستند، آشنایی شان بدریا ها بیشتر گردید، ذهن وحافظه شان انکشاف نمود و نقشه های نیز از ذهن به ترسیم آوردند.

برای پیدا کردن سابقه و تاریخ‌نقشه های خلیج فارس و یا لا اقل اثرا ذهنی آن، باتوجه باینکه سواحل این قسمت، مسکن یکی از قدیمی ترین تمدن‌ها یی بشری بوده است، باید بسوابق بحرپیمایی اقوامی که در ازمنهٔ قدیم درین دریا و سواحل آن رفت و آمد داشته اند مراجعه شود.

قرن ششم قبل از میلاد اقوامی از قبیل: عیلامی ها - سومری ها اکدمیها و بابلی ها در حوالی خلیج فارس زندگی و بحرپیمایی میکردند لهذا به دست یابی به قدیمی ترین نقشه های خلیج فارس باید به تاریخ این اقوام و آنچه از آنها بجا مانده است مراجعه کرد.

اما چون در آن زمان بشر هنوز به کروی بودن شکل زمین پی نبرده بودند واصولا ترسیم نقشهٔ نسبتا صحیح را نمی دانستند و بحرپیمایی نیز طوریکه در بالا گفتیم بسیار ابتدایی‌و محلی بود لهذانقشه‌ی که به اصطلاح امروز آنرا نقشه دانست بوجود



شکل (۳) نقشه جهان نمای هرودت

نیامد، واگر هم نقشه های باشد جنبهٔ‌تصوری داشته و روی فرضیه های مخصوص ونا قصی که برای شکل زمین داشته اند ترسیم گردیده است، بطور مثال بشرح‌چندنمونه از نقشه های مربوط به آن دوران که در کاوشها و در کتب مربوط بدست آمده است می پردازیم.

۱- نقشه جهان نمایی بابلی ها (شکل۱) قرن ٦ قبل از میلاد این نقشه که روی‌لوحه‌ی حك شده و در اثر کاوش ها بدست‌آمده است معروف فرضیه ی است که بابلی‌ها برای شکل زمین و وضع شهر خود و خلیج فارس داشته اند، همانطور که ملاحظه میشود زمین را مسطح و دایره یی شکل‌فرض نموده اند که دور ادور آنرا جریان‌آب تلخ و شور فرا گرفته.

درین نقشه شهر بابل در مرکز زمین قرار گرفته و دو رودخانه بصورت‌موازی از جوار آن گذشته و بدریایی که دنیا را احاطه کرده است می ریزد، بدین ترتیب ملاحظه میشود که بابلی ها اطلاعات بسیار محدودی از جغرافیای کره زمین خارج از منطقه زیست خود داشته اند.

۲-نقشهٔ جهان نمای «همر» (شکل (۲) قرن ۹ قبل از میلاد همانطور که روی نقشه جهان نمایی منتسب به همر ملاحظه میشود در اینجا نیز طبق فرضیه های‌موجود آن زمان، زمین مسطح و دایره یی شکل ترسیم شده دور تا دور آنرا جریان‌آبی فرا گرفته است.

درین نقشه حدود شرقی دریایی مدیترانه ویونان و شبه جزیره ی آسیای صغیر و سواحل فنیقیه تقریبا صحیح نشان داده شده است.

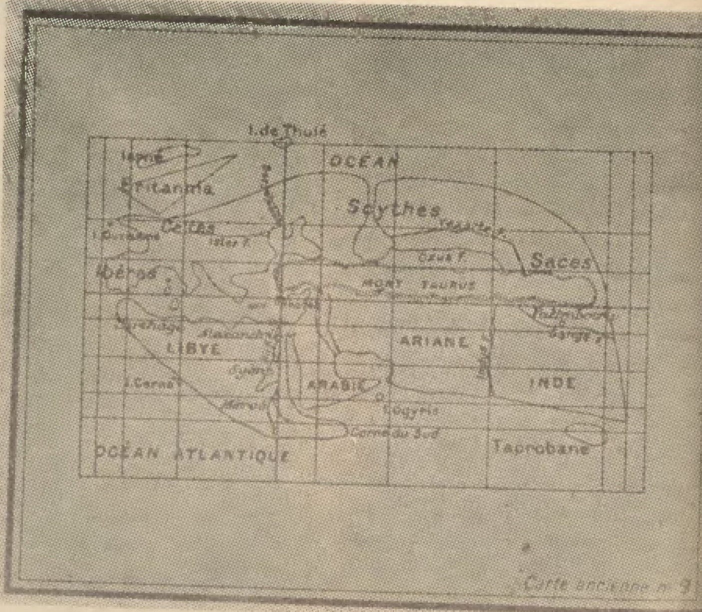
۳- نقشه یی جهان نمایی هرودوت

شکل (۳) قرن ۵قبل از میلاد.

این‌نقشه که منتسب به هرودت است بیش از نقشه هایی قبل حدود دنیایی شناخته شده‌ی امروز را نشان‌میدهد، چنانکه ملاحظه میشود تمام دریای مدیترانه و سواحل شمالی و جنوبی آن و همچنان شبه جزیرهٔ عربستان‌وقسمتی از آسیای غربی بطور غیر صحیح ترسیم گردیده است. درین نقشه دو رودخانه‌ی دجله و فرات وخلیج‌فارس بسیارکم‌و بطور ناقص نشان داده شده است.

هرودت که اطلاعات محدود جغرافیایی پشتیبان خود را مورد تمسخر قرار داده است خود نیز تکلیفی برای شکل اصلی کره زمین و قسمت های اروپای شمالی و آسیای شرقی تعین نکرده و آنرا مبهم گذاشته است

بقیه‌درصفحه ۵۰



شکل (٤) نقشه‌جهان نمای اراتستن

ازشگفتی های رنگارنگ جهان

سینما درادوار باستان

اوهام «صحنه ها ی زنده» که طبق آ ن سینما ی امروز بنیا ن گذاری شده درحدود پنج هزار سال قبل انسان باآن آشنا یی داشت. این نتیجه گیری غیر مترقبه را نامزد علوم تاریخی لا وشکین اعلام داشت. لاوشکین زمانی به این نتیجه رسید که مطا لعا ت خو یش را در قسمت رسا می ها ی با لای صخره هـــا در ساحـل شرقی جهیل اونژسك (شمال غرب شوروی) به انجا م رسانید.در دما غه بسو ف نو س اضا فه تر ازششصد رسا می به نظر رسیده است که ایـــن خود یکی از نما یشگاه ها ی نا یاب محصول دست انسا ن ما قبل تا ریخ را نشا ن میدهد نما یشگا ه مذکور زمانی به اوج شهر ت رسید که یکـی از پارچه هــــا ی گرانیـت آن که دارا ی (٥٨) رسا می بود بەلیننگراد آورده شده و در ار میتا ژ منحیث یکی از آثار نما یشی قرا ر گر فت .

علما تحقیقات شان را درین موردهنوز هم به شد ت ادامه مید هند . طوریکه یکی از آنها چنین سوا لی را به خود مطرح کرد : چرا صیاد ما قبل تاریخ «معماها ی» خو یش را در محل نا منا سب به امتداد لبه دربا تر سیم کرده است ؟

رسا می ها ی دیگر سطح ازاد جهیـل را به دو قسمت تقسیم میکند و در ساعاتیکه باد در وزش با شد اشکا ل مو ج کنا ن به مشا هد ه میر سند . عجیب اینست کەدر نواحی محلات مناسب وسطـوح صخره یـی خو بتر برا ی رسا می موجود است .

طبق اظهار لاوشکین حالاتی را که بکتعداد علما در مورد هنر نقا شان قدیم اشتبـــاه میخوا ند ند کلید حل معما ی نمآ یشگا ه اسرا ر آمیز را در دست مید هد . زیرا این همه درصورت امواج ناچیز وزاویه نور افگنی معین گو نی به حر کت آغاز کرده وحکایت مخصو صی را قصەمیکنند . صیادی کـــه چند ین با ر نیزه اش بەهدف نمی خـــورد بالاخره گر گ را آبدیده میسازد . تبر سنگی که تو سط صیاد دومی پر تا ب می شود به هد ف اصابت میکند .فکر میشود مار زلله پیچ میخورد و تما م قهر ما نا ن صحنه به حر کت می آیند . سا حر به «سیاحت» خو یش آغاز کرد ه و برا ی این کا ر لو (یکنو ع پر نده) را زین میکند . قا یقها به سفر شا ن برمی آیند حشرا ت ، آهو وغیره به جستجو آغاز کرده ،پرنده هــــا پر واز میکنند .

خوا ص انکسا ری آب از زما ن ها ی قدیم به همگا ن معلو م است . دریـنجـــا آب مو ج کنا ن رول نور افگن لغز شی را بازی میکند . زیرا در صخره ها دو جر یـان نور با هم مختلط میشود یکی بلا واسطه توسط غروب آفتا ب و دومی بکمك آینه جهیــل منعکس میگر دد .

با زی پر شکوه سایه ونور رسا می‌ها در بر میگیرد وا ین همه جمعا حر کا ت عجیب وغریب را ایجاد میکنند .

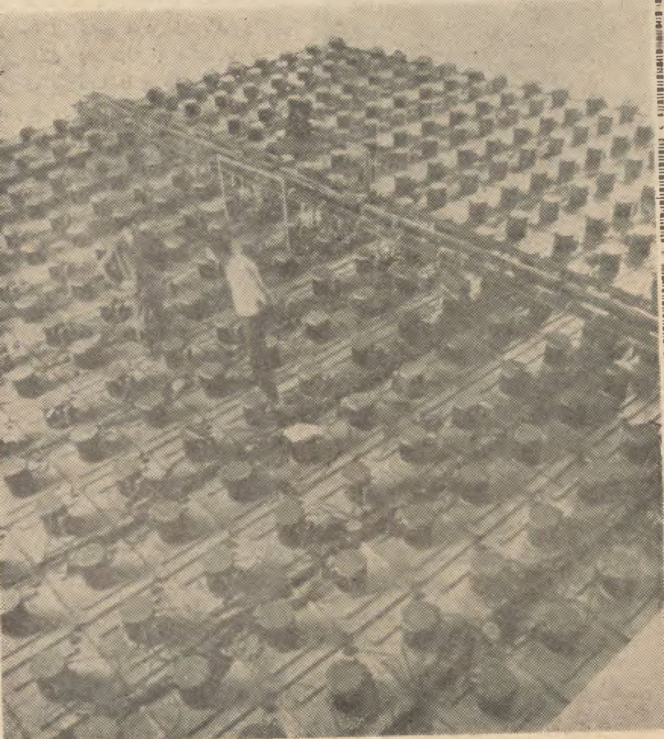
سفر باتکسی از تانزانیا تا مسکو

اگر کسی در دارالسلام (مرکز تانزانیا) تکسی یی میگیرد وبه دریور می گویدکه: «مرابه مسکو ببر» دریور بدون چون وچرا او را (مسکـــو) میـــر سا نـــد . قابل تعجب نیست زیرا مسکو نامی است که به یك بخش رهایشی شهر «کینوندونی»داده شده است . چطور وچرا این نامگذاری صورت گرفته است . بعضی ازمردم می گویندمردمی که درآن قسمت (که رسما یك کشتـزار ـ کوکونوت بوده وبیك خارجی تعلق داشـت) سکونت اختیار کردند باجرات تمام و از روی طمطراق بخاطر دفاع از حق زندگی وسکونت شان در آن قطعه زمیـن دعوی ضلیت کردند بخاطر حل این دعو ی نام‌شهر مذکوررا(مسکو) گذاشتند عدهٔ دیگرمی‌گویند‌این‌بخش‌شهر‌مذکور بخاطری به مسکو مسمی گردید که مـــردم بدولت دوست شان (که باتانزانیایی هاروابط خیلی دوستانه دارد) احترام واظهار عـــلاقه کرده باشند.

عنکبوت سمبول سعادت وخوشبختی!

عنکبوت یکی از مخلوقات عجیب طبیعت دانسته میشود که تعداد زیاد شان درین جهان زندگی میکنند مگر عده کمی از آنها بـــه انسان ها ضرر می رساند . داکتر گرتش متخصص این رشته میگوید که عنکبوت ها را مردم در همه نقاط جهان حتی در قسمت‌های بزرگ کوه های همالیه نیز دیده میتوانند. هم چنان یك تعدادا ین موجودات در قسمت های سطوح پائین تر از سطح ابحار ـ در مناطق قطبی نیز امرار حیات می نمایند .

دریا نوردان درین اواخر ملاحظه نمـوده اند که یك تعداد این مو جودات در عمق ابحار مانند یك نفر پارا شو تیست که از هوا به زمین فرود میایند فرو میشوند . دانشمندان عقیـده دارند که ایـن موجودات بنا م ترنتولا یکسال عمر داشته وبعد از آن از بین میروند ولی یکنوع ازین موجودات که بنام ترنتولا یاد میشود میتوانند ده ها سال زندگی نموده وهشت تا ده سال بعد به دوره بلوغت مـی رسند . تعداد زیاد این مو جودات بصورت



درین عکس دستگاه هـــا وآلات مخصوص‌مطالعه اشعه آفتاب دیده می‌شودکەدربلغا ریا ساخته شده‌است

علیحده زندگی نموده ولی اغلباً بصورت مشترك میتوانند امرار حیات نمایند . این مو جودات اغلباً به اندازه یك سر قلم بزرگی و جسامت داشته در حالیکه عده یی از آنها تابزرگی یك بشقاب نیز می رسند .

عده‌یی از مردم به عنکبوت ها به مشابه یك حشره می نگرند اما چیزیکه این مو جودات را از سایر حشرات متمایز می سازد همانا خصلت تنیدن تار است گرچه انسان هـــا باوجود پیشرفت های تخنیکی جدید تارهـای زیبا ونفیس می ریسند ولی از نگاه نفیسی بودن ومرغوب بودنش نمیتواند به پیـما نـه مرغوبیت و زیبایی تار عنکبوت برسد .

یکی از مورخین یونان باستان مهارت عنکبوت هارا شباهت به مهارت انسان هـــا دانسته است ومیگوید که انسان ها در روز گار پیشین تنیدن تار را از عنکبوت تقلید نموده اند . داکتر گرتش عقیده دارد کـــه عنکبوت ها برای سایر حشرات غذای کافی فراهم میسازد او میگوید که عنکبوت هـــا خصلت مشخص دارند که از دیگران تفریق میگردند ودر دگر مو جودات و حشرات این خصلت کمتر ملاحظه میشود . او میتواند تار به تند وهم بعضی حشرات دگر را به طریق خاص ببلعد وازآن تغذی نماید.

هنری بزی متخصص دیگر این‌رشته از زبان یك عنکبوت چنین میگوید : ما باید بخوریم تا ابریشم تولید کنیم او هـم چنان میگـو یـد در صورتیکه عنکبوت ادویـه های لازم چون کافین ـ ال اس دی را تغذیه نمایند تار های تولیدی و حاصله آنها نیز تکامل و بهبود قابل ملاحظه پیدا خواهدنمود.

دانشمندان میگویند که بعضی امراض عصبی انسان نیز با تغیرات بیوشیمیك همراه بوده که در انساج بوجود میاید آیا ایـــن تغیرات میتواند تاثیر مهم در فعالیت تنیدن عنکبوت نیز داشته باشد ؟ در صو ر تیکـــه اگر چنین باشند عنکبوت ها قادر خواهند بود بادر نظر داشت تغییرات تار ها یشان بتوانند تاثیرات عمده مرض را وانمود سازد و یاانکشاف طرق معالجه آن را از طریق علوم روان‌کاوی روشن گردانند . این یك امر است که هنوز هـم در حالـت تجربه قرارداشته ونتایج‌ازآن بدست نیامده است .

ولی عده‌یی از دانشمندان طبی بر کشف این موضوع نایل گردیده اند که یکنوع از این عنکبوت هادر طبیعت وجـود دارد کـــه علیه انساج سرطان مبارزه نموده و ریشه آن را کاملا نابود می سازند آنها میگویند در صورتیکه مرض سرطان در شخص رشـــد کند همین عنکبوت ها در همان نقطه سرطانی به حرکت دورانی پر داخته بعد از مدتـــی بدور میشود بعد ازینکه شخص تحت معا ینه قرار گیرد آثار و علاج که قبلا در بـــاره موجودیت سرطان مشهود گردیده بود کا ملا نا پدید میشوند .

داکتر پتروبت متخصص عمده وشهیردیگر که در لابراتوار بزرگ عنکبوت شناسی کار میکند میگوید که عنکبوت ها از خود عکس‌ـ العمل درقبال‌تاثیرات‌خارجی نشان‌میدهندچنانچه اگر کوچکترین چیزی به‌بدنه آنها تماس کند پرواز نموده واز خود تار های بیرون می تنند .

این موجودات حیه در صورتیکه گرمای روز کم شود خصوصاً در طول شب ازسوراخ ها بیرون شده در جستجوی غذا پرواز میکنند در صورتیکه انواع مختلف آن با هم روبرو میشوند باهم مشاجره میکنند خصوصاً مشاجره عنکبوت با زنبور خیلی ها دلچسپ و جالب است زمانیکه زنبور به عنکبوت غالب میشود عنکبوت به جسم بی جان تبدیل میشود زنبور ها بعداً اجساد مرده را به پشت کشانیده در سوراخ که در آنجا در میان ریگ ویاسنگ است می کشاند و بعداً سوراخ رابا ریگ ویا سنگ محکم می بندد .

عنکبوت های شکاری دارای چشم هـای بزرگ بوده اما عنکبوت های کــه دارای چشمان تیز هستند واز فواصل دور میتوانند اشیاء وپدیده ها را ملاحظه و بررسی نمایند بنام عنکبوت های خیزنده یاد میشود این عنکبوت‌ها اکثراً دارای جثه خورد و کوچك بوده و کدام آسیب و ضرری را به آدمیزاد نمی رساند . این عنکبوت که درااى رنگ های زیبا ومقبول است بالای حشرات وسایر موجودات خورد طبیعت چون پلنگ تیز دندان حمله نموده وآن را طعمه خویش قرار میدهد. این‌نوع عنکبوت ها یعنی عنکبوت های خیزنده به تعداد تقریباً اضافه از بیست ودو هزار نوع در قله کوه های شا مخ و سر بفلك کشیده مونت اورسیست درهمالیه دیده شده است وبعضی اگر ازین نوع عنکبوت هـا در قسمت های سر سبز جنگل ها و درخت های خورد ووحشی زیست می‌نمایند.

یك تعداد ازین عنکبوت های خیزنده و شکاری دارای صدای خاص بوده که وز وز آن از فاصله های دور بگوش طنین می‌افگند وبخاطر سد جوع و گرسنگی خویش مورچه هاوحشرات دیگر رامی بلعنـد یکی از خـطر ناکترین این نوع عنکبوت عنکبوت ماهی مانند (دولومید) است این عنکبوت نه‌تنـــها از آب جهش میکند بلکه مدت های مدیدی هـم در عمق ابحار نیز امرار حیات می نماید .

بعضی از ین عنکبوت ها که بنام پی کابو یاد میشود درداخل لانـــه اش به شکـار حشرات می‌پردازد چنانچه درعقب درب ایستاده در ب را باپا های عقبی اش باز نگهمیدارد زمانیکه حشره داخل گردد درب را بسته بالایش حمله میکند عنکبوت ها که در جای خانه می‌سازند درون خانه نشیمن شان را با ماده لاروا واترـ پروف می نمایند .

عنکبوت های آبی که در روی آب جهش میکند و هم در آب زندگی میکند گفته میشود که از کشور های اروپایی نشأت کرده باشند این عنکبوت ها در بعضی از حصص خلا های بدن هوای آزاد را گرفته و جوشن را سبك تر نموده که بخوبی میتوانند بعداً در روی ابحار وآب شناوری کنند این هااکثر وقت شان را در سطح ابحار سپری میکنند ایـن عنکبوت ها تخم گذاری شان را نیز در عمق ابحار می نمایند

در مورد عنکبوت ها نیز اساطیر کهن‌تاریخی وجود دارد چه یونانی ها چه امریکایی ها و غیره عقیده داشته اند که عنکبوت ها یك موجود خارق العاده طبیعی و باقدرت انـــد برای یك عده مردم عنکبوت سمبول فردوس بوده عده ارواح بزرگ را ناشی از عنکبوت میدانند . عده از هندی های مقیم هندوستان را عقیده بر این است که اولین مخلوق روی جهان همین‌عنکبوت ها هستندو برای دیگران رسیدن تار از طرف عنکبوت مونث به ارث مانده است .

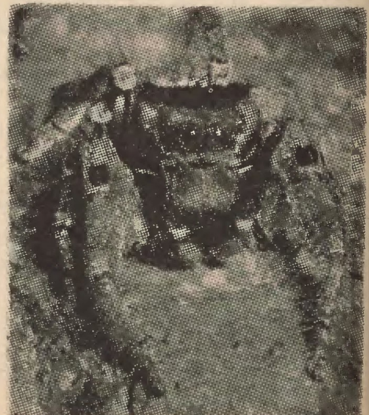
باستان شناسان را عقیده بر این اسـت که اولین خلقت حیوانات غیر فقاریه درحدود چار صد ملیون سال قبل صورت گرفته است که بعداً عنکبوت ها به تدریج در سایر نقاط جهان خصلت تطابق و توافق را حاصل نموده اند ودر هر یك از شرایط اقلیمی توانستند امرار حیات نمایند دانشمندان میگویند نه‌تنها عنکبوت درهر جاپیدا می‌شود بلکه به تعداد زیاد در همه جا پیدا میشوند در یکی ازتحقیقات که‌در منطقه اتلانتیك وسطی صورت گر فتـه اضافه تر از شصت و چار هزار عنکبوت دریك جریب زمین ملاحظه شده‌است در صورتیکـه همه عنکبوت های جهان را بشماریم هیچگاهی نمیتوانیم آن را بشمریم .

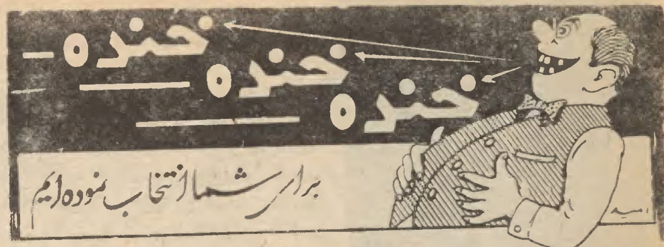
زمانیکه عنکبوت ها از تخم بیرون وپا به جهان میگذارند یکنوع محبت بین جفت نرو ماده وچوچه های آن هادیده می شود کـــه تا حدودی شباهت تام به محبت بین آدمیزاد را وانمود می سازد جفت ها مدت چند هفته چوچه های شان را در پشت گذاشته از یك جابه جای دیگر می برند .

دانشمندان مربوط میگویند که عنکبوت‌ها هر کدام در حدود صد تخم در یك مر تبه میگذارند حتی عده از آنها به تعداد یك هزار تخم نیز میتوانند در یك مر تبه بگذارند . در نقاط تاریك اگر ملاحظه شود عنکبوت های که دارای پا های دراز هستند به چشم‌میخورند ودر دهن خود تخم را از یك نقطه به نقطه دیگر انتقـال میدهنـد در صورتیکه اگر خطرمتوجه این ها گردد از یك نقطه به نقطه دیگر که تاریکتر باشد پناه‌می برند و خـودرا از شر خطر دور نگهمیدارند .


صحنه‌یی ازشکار عنکبوت


این هم‌نمایی ازیك لانه عنکبوت‌که بامهارت‌وظرافت خاصی ساخته‌شده است


نمونه‌یی ازعنکبوت های شکاری





بچه باتربیه .دستش راهیچوقت در بین سوراخ بینی کسی داخل نمی کند

دو گانگی ها

دو دو ست از دو ست مو مشا ن صحبت میکردند .

غلام سرور بچه ها ی دو گا نگی دارد که بسیا ر بهم شبه هستند . و بر سی تشخیص آنها از یکد یگر بسیا ر دشوار است . وا غلب حتی ما در شا ن هم باشتباه می افتد .

خو ب . پدر شا ن چطور آنها را از هم تشخیص مید هد ؟

-پدر شا ن با آنها میکو ید که حساب کند .

-یعنی چه ؟

-یکی از آنها که تا هشتصد و پنجاه یاد دارد که بشما رد . اسمش جاهداست. و آن یکی دیگر کـه تاهشتصد و چهل و نه میتوا ند بشمار د اسمش محمود است .



بدون شرح

این تو نبودی

جوا نی تازه با دختر زیبا ئی از دوا ج کرده بود وبرا ی گذراند ن ما ه عسل با ریل بسفا فر ت رفته بودند ...

دربین راه قطار وارد تونل طو یلـی شد و مد تی همه در تا ریکی گذار ندند وقتی که قطار از تو نل خا رج شد جوا ن خنده ای کرد و آهسته به خا نمش گفت:

-عزیزم . اگر میدا نستم این تو نـل اینقدر دراز است از تاریکی آن استفاده میکر دم و بو سه ای ...

زن زیبا یك بار تعجب کرده حـرف او را قطع کرد وگفت :

- ایوای او پس ایـن تونبودی ؟!!

آخرین جدول

قهرمان حل جدول کلمات متقا طع انجام گرفت .

چندروز پیش مـراسم تدفین بـزرگتریـن مزار او ، قبر سوم از ردیفه چهار ده‌افقی وقبر پنج از ردیف هشت عمود ی است .

بسیارمقبول وزیباست

روزی مرد پیری با تفا ق خا نمش کـه مثل خود ش پیر بود .بگردش رفتند . د ر بین خیـابان مرد پیر، چشمش بـه زن جوا نی افتاد که با عشوه و ناز راه‌میر فت .مرد مد تی او را تما شا کرد و با لا خره گفت :

وا قعا زنی مقبو ل و زیبا ست .

خانمش بـا ز و ی اورا‌گرفته کش کـرد وبعد گفت :

مقبول وزیباست و لی بهر حـال یا د ت با شد که با ید در خا نه خو دت را از مقبولی من سیرکنی !



اولی - برادر جا ن در بین این دیگ چی می پزی ؟

دو می- چیز ی نیست فقط یك دا نه‌تخم.

خو د کشی

مرد اسکا تلندی که از زندگی سیر شده بود . تصمیم به خود کشی گرفت و بد ین منظـور به دوا خانه ای رفتویك افغانی را روی میز گذاشت و گفت :

- این را «استر کنین» بدهید .

دوا فروش نگاهی به پول کرد و گفت :

- آقا . کمترین قدار «ستر کنین» لااقل ۱۲افغانی ی شود .

رد اسکاتلندی پول خودرا در جیب‌گذاشت وگفت :

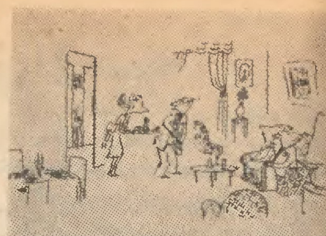
- اگر خود کشی اینقدر گران تمام میشود من‌زندگی رار مرگ ترجیح میدهم !!



بدون شرح



برادر جا ن تنها اشتباه من این بود که زنم را بعنوا ن شاهد معر فی کردم ...



مهمانان عزیز خوش آمدید



اوزن صدەرتبه گفتم کەپیش پاید راببین



برد گمشو که شکل ته ...



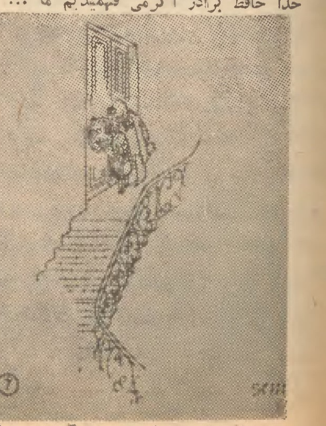
مادر جان هرروز به سرگپ های عادی بانه میگیـره



برادر عزیز مراخفه ساختی بەسرمو ضوع عادی خانمت رادق کردی



خدا حافظ برادر اگرمی فهمیدیم ما ...



توباش کەسر خود جەمی گوید ...!

مریض

داکتری مریضی را کەهیچ حالش‌خوب نبود بادقت معاینه کردوبعد از مدتی تامل گفت !

- جانم . عزیزم . شما هیچ چاره ای بجز عملیات ندارین .

مریضی که معلوم شد دل و جرأتی هم ندارد رنگش پرید و گفت :

- ابدا ... ترجیح میدهیم بمیرم و لـــی عملیات نشوم .

داکتر ، حکیمانه گفت :

- جانم توجەداشته باشی ،این دوتابهیچوجه مانعة الجمع نیستن !

منکه گفته بودم که درکارخانه یی فولاد سازی کار میکردم .

کمسنی خانم

خانمی نسبتاً پیری نزد نقاش معـروفـی رفت وگفت :

- می خواهم یك تابلو زمن بکشید. اما بیك شرط

- چه شرطی خانم ؟

- باید دراین تابلو من بسیار جوان‌نشان‌داده شوم .

نقاشی سر تکان داد و گفت :

- می‌فهمم ... اگر شما را در حالیکه در آغوش مادرتان خوابیدهایدوپستانکی‌هم .بدهان گرفته اید بکشم چطور است !؟



دخترمادرجان - پدرام امروزبسیارخوشحال است !

مادر : بلی ، برای اینکه بکس پولش رادر خانه گذاشته !!

آرزو

مردی با پسر کوچکش از سینما بیـرون آمدند . پسرنگاهی بەعکس های پسکـارت کرد و گفت

- پدر جان سوفیالورن رادیدی ، واقعـاً زن قشنگ و خوبی است . ... چقدر دلـم می خواست که او مادر من می بود .

مرد آهی سوز ناك کشید و گفت :

منهم همینطور پسرم !!



مرد - آه ... مثل اینکه بعداز رفتن ما،بچه ها از خواب بیدار شده اند ؟؟

اینهم یك ماجرای هنری

خانم زیبا در تیاتر تمرین خودرا شروع کرده بود . نویسنده ، نمایشنامه هم درتمرین ها شرکت داشت . آن شب ، دو بار نمایشنامەراتمرین کردند، وخانم زیبااز شدت خستگی نمی توانست راه برود .

نمایشنامه نویس که از این زن خوشش‌آمده بود ، ومیخواست محبت او راجلب کند، در پایان تمرین خانم هنر پیشه گفت :

- اجازه می دهید شما را با موترم بخانەتان برسانم ؟!..

هنرپیشه با عشوه گفت :

- اوه ، نی !.. من بسیار خسته هستم وباید زود تر استراحت کنم وباین جهت ترجیح میدهم که پیاده بخانه بروم ؟

مژده‌خوشی

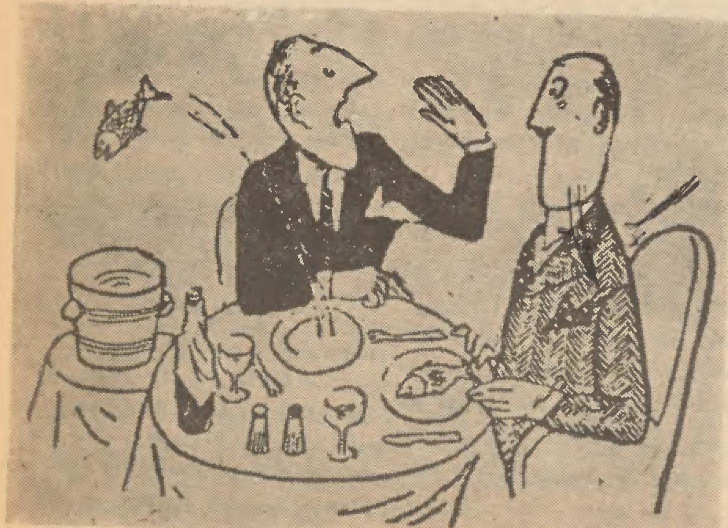
مردی بعد از آنکه مدتی از هوش سرشار خود تعریف کرد . بدوستش گفت !

- میدانی . اصلا پیشگوئی شغل خانوادگی ما است اجداد من همه در این حرفه تخصص داشتند .

- آخر این ... ممکن نیست پس بفرمائید یکی از پیشگوئی های مهم آنها را بـرای من تعریف کن ؟

ماه گذشته از تولد من به پدرم خبـرداد که بزودی دارای فرزندی خواهند شد !!

فرمانده اسکاتلندی خوب گـوش کـن بمجرداینکه گلوله به کشتی دشمن اصابت کرد ، تو فوراً باآن برمیگردی !!...



دوست عزیز حا لا تو باور کـــرثی که خوراك این رستوران تازه است !

بقیه صفحه ٤

امپریالیزم ونوکران رنگارنگ آن ..

کوچیان زحمتکش و کلیه نیرو های ملی و دمو کراتیك انتقال ناد لذا منافع آزمندانه ی آن عناصر مر تجع وباداران ارتجاعی وامپریالیستی شان نقش بر آب گردید. ارتجا ع سیاه داخلی به همدستی امپریا لیزم جهـانی بحکم ماهیت و خاصیت شان از همان لحظات اول پیروزی انقلاب ثور در راه پیشرفت انقلاب واراد ه ی مردم افغانستا ن بنای سنگ اندازی را گذاشتند و سنگ اندازی ها با شکـال گونا گون چون تو طئه ها ، دسیسه ها ،

قطاع الطریقی ها وتبلیغات زهر آگین همراه بود واست ولی امپر یالیزم وارتجاع برای رسیدن به اهداف شوم خوداز شیوه های ماکیاو لیستی

استفاده نمود درقدم اول مرتجعین وفراریـان از خشم خلق افغانستان را باحیل و نیرنگ های رنگا رنگ در همسایگی کشور ما جمع نمود

وبنام های واهی وغیر واقعی ایکه گویا اسلام در افغانستان در خطر افتاده و مسلمانان در افغانستان اذیت می شوند تعداد دیگری از مردم مارا که فریب این تبلیغات را خوردند باآنها یکجا کرده وبعد از تعلیم وتربیـه ی نظامی به آنها ، ایشان را برای تخریب و

دسیسه و توطئه و قتل وغارت روانه وطن ما ساختند ولی دستگاه های جاسوسی امپریالیزم بخصوص مپر یالیزم امریکا به تلاش خود برای خفه ساختن انقلاب از داخل در

تکاپو بودند چنانچه طی این تلاش خود موفـق شدند جاسوس کهنه کار ونوکر حلقه بـگو ش امپریالیزم امریکارا مامور خفه ساختن انقلاب از داخل بسازند . هموطنان ار جمندما آگاهی دارند که این جاسوس غلام صفت امپر یالیزم یعنی امین بمثابه حافظ منافع و تعمیل

کننده احکام بادران خونخوار خود وطن مـا وانقلاب ثور را به لب پر تگاه بر بادی ونا بودی رسانیده و منتظر حکم بعدی اربابان

خود بود که طو فا ن خشم مردم وحامیان واقعی وطن وانقـلاب برخاست واو ویا را ن دون صفتش رابه گور نابودی سپرد. آری آ خرین

وسیله ی توطئه آمیز ارتجاع و امپر یالیزم یعنی امین وطنفروش بی نظیر و سفاك دون صفت با خیزش ظفر مند شش جدی ٥٨ نابود

گردید وانقلاب وارد مر حله ی نوین ، انقلابی و واقعي خود شد و هکذا انقلاب ثور کـه توسط امین جاسوس به بیراهه کشانیده شده بود به صراط المستقیم سوق گردید .

آری پیروزی ظفر مندانه ی خیزش ٦ جدی آتشی بودکه بجان همه مرتجعین و امپـریالیزم جهانی افتاد و آنها چون با این تحول شگرف که می توان آنرا نجات کامل وطن، انقلاب ومردم فغانستان نامید دیگر همه امید های خود را نقش بر آب دیدند باشدت و دیوانگی بی نظیر و نبالی علیه انقلاب ومردم

افغانستان دست بکار شدندوبا فرستادن اجیران ودزدان وقطاع الطریقان بداخل وطن، ماو براه انداختن تبلیغات و پروپاگند هـای دروغین در عمل دشمنی خود با مردم قهرمان افغانستان عملی نمودند . انقلاب ظفر مند ثور که بـا خیزش ظفرمند شش جدی هر روز بر پایه های محکم تر از سابق استوار می شود وایـن موضوع به نا امیدی دشمنان انقلاب ومردم ما می افزاید . این عناصر ضد ترقی و دشمـن

بهروزی مردمان جهان یعنی ارتجاع وامپریالیزم که با مقاومت و ضربات شدید مردم افغانستان مواجه شده اند وراه نفوذ عملی شان در کشور ما بطرف مسدود شدن کامل می رود باز هم به تلاش های مذبوحانه ی خود

ادامه می دهند ودر جبهه ی تبلیغات و فعالیت های منفی دیپلوماتیك دست میزنند. امپریالیزم در راس امپر یالیزم امریکا که دستش

به خون مردم قهرمان و غیور و یتنام رنگین است و هنوز خون های پاك آن خلق قهرمان خشك نشده ست . هنوز خلق قهرمان وآواره ی

عرب فلسطین در بدر وبدون خانه و کاشانه

بسر می برندو این موضوع در نتیجه ی سیاست ضد انسانی امپر یالیزم انگلیس و امریکـا برایشان تحمیل شده است. هنوزروح رزمیده ی محجوب ها، لوممباها، البنده هاوغیره قهرمانان بر امپر یالیزم امریکا نفرین می فرستد .ولی

این غول پررو مو ضوع افغانستان وبه اصطلاح تجاوز شوروی بر افغانستان را بهانه قـرار داده و سر وصدا های دروغین را براه انداخته است وبه نو کران خویش چون ارتجـاع نظامیگر پاکستان ، صهو نیزم جهانی ، شوونیزم چینـی وغیره را امر می نماید تا توطـئه

ها ودسایس اعم از مسلحانه و تبلیغاتـی را علیه انقلاب ومردم افغانستان براه اندازند و با بهانه قرار دادن مطالب فوق وبه اصطـلاح

مهاجرین افغانستان میخواهند براعمال جنگ افروزانه وماجرا جویانه ی خویش بزعم خود پرده بکشد ودر زیر آن پرده اعمالی رامرتکب شود که جهان را به نابودی و خطر جنگ نزدیك سازد. عناصر یرا که امروز ارتجاع وامپر یالزم بنام به اصطلاح مهاجرین وسر گردگان آن در بغل گرفته کی ها هستندو چه می خواهند . بهتر است آنهارا با ذکـر بخشی از بیانیه ی علمی و انقلابی ببرك کارمل منشی عمومی کمیته ی مرکزی حزب دموکراتیك خلق افغانستان رئیس شورای نقلابی و صـدر اعظم جمهوری دمو کراتیك افغانستان ،خوبتر بشناسیم. ایشان دربیانیه ی شان خطاب بـه اولین کنگره ی معلمین جمهوری دمو کراتیك افغانستان چنین می فرمایند «بگذار به صراحت

ابراز بدارم که آن اشخاص بیوطن وگمنام و مزدوران زر خرید اجنبی پرست که سالها نوکران واجنت های استعمار وامپـر یا لیزم

بوده اند و یا تحت رایت فلان و بهمان کشور خارجی وطبق دستور امپریالیزم ودالر امریکائی

بنام افغانستان حرف می زنند ویا آن حلقه ی بی مسوولیت که چنین امر نا جایز ،نامشروع

ونا عا قبت اندیشا نه را می پذیرد وعواقب وخیـــم آن بخود آنها رجعت خــواهد کرد، هرگز و هر گز نمی تواند نمایند گان افغانستان انقلابی آزاد ومستقل بوده یاباشند مردم افغانستان آنها را طرد شده از وطن اعلا ن می کنند و هرگز آنها ر هموطن خودنمـی شناسند » .

آری مردم غیور ، آزاده و سر بلند افغانستان هیچوقت و بخصوص پس از پیروزی انقلاب شکوهمند ثور ومر حله نوین آن

یعنی مر حله ی نجات انقلاب و مردم به کسی اجازه نمی دهد تا بعوض آنها وبه نمایند گی شان سخن زنند . امپر یالیزم امریکا ونوکران رنگا رنگ آن حق ندارند تا باقرینه سازی و جعل کاری بنام افغانستان ومردم افغانستان راجع به سر نوشت شان تصمیم بگیرند .

مردم افغانستان اعلام می دارند که مداخلات آشکار و پنهان ارتجاع ، امپر یالیزم ،صهیونیزم شوینیزم ، فاشیزم و سایر نیرو های ضدانسانی از دامان پـاك مردم و کشور ما کوتاه !

بقیه صفحه ٢٤

يك نگاه گذرا به سر گذشت زن

وقتی ما اوراق زرین تاریخ کشور راموورد مطالعه وارزیابی قرار دهیم بدین نتیجه میرسیم که در دوران «ریك ویدا» با آنکه «مرد» یعنی پدر ریاست خانواده رابه عهده داردوبه صفت

قافله سالار خانوده امرو نهی می نماید بـه سراعت دیده می شود که زنان مو قعیت واقعی ممتاز داشته واز همه خوبی ها وامتیازات يك

انسا ن واقعی مانند مردان بر خور دارهستند مردان ، زنان را مورد لطف و محبت قرار داده صمیمیت ودوستی توام با احترام جانبین در میان شان دیده می شود .

وقتی درفامیلی دختر تولد می شد با مهر ونوازش مقدس را گرامی دانسته و جشن ها می گرفتند وپا یکوبی می کردند .

زنان به صورت دسته جمعی در محافل خوشی و جشن ها شرکت می نمودند ،همچنان

زنان حق داشتند تا در شورای قبیله خودحاضر شده پیرامو ن مسایل زندگی خویش ابراز نظر نمایند که البته نظریات شان با ارزش بوده و مورد قبول واقع می گردید .

در شرایط کنونی نیز مردان و زنان مادر همه ساحات زندگی دست بدست هم مصروف پیشبرد امور اند که ما نمی توانیم ازیـن همکاری ها انکار نماییمو آنرانادیده بشماریم ازشواهد انکار ناپذیر این همکاری وتعاون

آنست که همین اکنون کار و فعالیت زنان چه در ادارات و مو سسات دولتی و چه در

بخش امور صحی وسیاسی وآموزشـی و پرورشی ویا هم مطبوعات اقتصاد همه و همه چون روز روشن است وچون آفتاب درخشان که نیازی به اثبات ندارد .

دراطراف واکناف کشور نیز زنان نه تنهـا در تنظیم مواظبت کرد ن خانوادهو اطفـا ل وسایر امور منزل وفامیل ساعی و پر تلاش

اند بلکه در امور زراعت وفلاحت نیز نقش متبارز و فعال داشته ودارند ، چرخ دوار صنایع دستی عمده به نیروی بازوان لطیف ایشان دور می زند واین نیرو را زمانی در قالین های رنگین و مر غوب و گاهی در گلیم های سپید وسیاه تجسم می بخشد و هزارها ابتکار دیگر که فقط از سلیقه و سر رشته زن منشاء میگرد وفقط کلك هنر آفرین اوست که معجزه می کند .وقتی این همه ساخته ها وزحمات سعی وتلاش زنان به جهانیان عرضه می شود تقدیر وتحسین ایشان رامی انگیزد و تماشاگـران رابه حیرت وبهت می اندازد ایـن و ضع از يك سو نمایا نگر ذوق لطیف است واز جانبی حکایتگر حوصله وزحمتکشی سرشار که خوشبختانه از صفات و ممیزات خاص زنان افغان زمین است.

در دورن ما آرمان های عمده جوامع انسانی در حوزه آسایش ورفا ه همگا نی، ترقی و انکشاف اجتماعی است ودر ساحه سیاست و تامین حقوق ، برابر درسطح جهانی استقرار صلح ودوستی، دست یافتن به این آرمـان وآرزو های انسانی و بزرگ بدون اشتراك ومساعی زنان ناممکن وحتی غیر عملـی است، زیرازنان در هر جامعه بخش عظیمی از نیروی فعال آنرا تشکیل میدهند واگر این نیروی فعال عظیم در ساحه کار و تولید نعمات مادی وحوزه خدمات اجتماعی جلب نشود مردان قادر نخواهند بود که فقط با اتکا به نیروی خود گام های وسیع واستوار در طریق رشد و انکشاف اقتصادی واجتماعی و فرهنگی بردارد ودر يك مدت زمان کوتاه به سر منزل مقصود که رفاه و بهبود خانواده ، اجتماع و بالاخره آسایش همگانی است نایل گردد.

بقیه صفحه ۲۸

حمام دادن طفل

...سلین ، آب شیر گرم ، کمی پنبه‌چرب‌برای ...وشهها، دستمال روی ، قدیفه کلان ولباسهای ...را آماده نمائید وجای حمام دادن کودك را ...وری انتخاب کنید که‌در معرض‌شمال ویاجریان ...وا قرار نداشته باشد در صورتیکه هوا کمی ...رد باشد کنار بخاری ویا کنار منقل آتش که ...وب تازه شده وبوی نداشته باشد جای ...اسب خواهد بود .

کودك را قبل از شیر دادن بایدغسل داد و ...یش از آنکه به آب تماس داده شود پنبه هارا ...وشهایش بگذارید البته باانگشت فرونبرید ...ونکه پنبه چرب است میتواند خودرا بگیرد و ...ـع نفوذ آب بداخل گوشها گردد .

همچنان باید قبل از شروع حمام دادن آبرا ...تحان کنید تاشیر گرم‌باشد وآرنج مادربهترین ...ای برای این آزمایش میباشد، زیرااین قسمت ...ساس بوده گرمی وسردی را بخوبی نشان بدهد ، کوشش گردد تا حمام طفل به سرعت ...جام پذیرد زیرا کوچکترین غفلت ویا رسیدن ...وای سردسبب خنك خوردگی وریزش طفل ...ی گردد .

در آغاز باید سر طفل‌راشست اورا به‌صورت ...وابانده روی زانوان بگیرید سرش را خوب ...امپو ویا صابون بزنیدخوب بمالید تاکف‌نماید ...بته کودك طوری قرار دارد که رویش بطرف ...ما ست وسعی گردد تابچشمهایش آب‌شامپو ...با صابون در صورتیکه مخصوص اطفال نباشد ...خل نشود . بعد سرش را خوب آبکش نمائید ...کف باقی نماند . بعد بادستمال روی سرش خوب خشك نموده وشروع به شستن بدنش ...ید البته نباید فراموش کرد که طفل را ...ملا برهنه نمودبلکه یك‌زیر پیراهنی‌تاهنگامیکه ...رش را خشك می‌کنید بتن داشته باشد و ...قعیکه شروع به شستن بدنش‌میکنیداورا از ...ش در آورید . طفل رادر طشت به صورت ...از کشیده بگیرید بدینترتیب که پشتش به طرف شما باشد، دست تانرا زیر بغل‌وسینه‌اش بگیرید وسعی کنید که غلت نزند ، بعدلیف رابه صابون زده تمام بدن کودك را صابون بزنید تاکف نماید در صورتیکه کودك گریه‌و غالمغال زیاد نماید بهترین‌طریقه اینست تامادر پارچه ضخیمی را بالای زانوان خویش انداخته وکودك را بصورت خوابیده شستشو بدهد و وقتیکه لیف زدن تمام بدن او تمام شد اورابلند گرفته درطشت تاگردن به آب غوطه نموده ویا توسط ظرفی در حالیکه بایکدست اورا محکم گرفته بادست دیگر بالایش آب بیاندازید .

گاهی اطفال از آب می‌ترسند ووقتیکه شما اورا به آب غوطه میکنید فریادش بلندمیشود که این ترس هاموقتی بوده وبه اثر غسلهای زیاد از بین می‌رود و طفل آهسته آهسته‌عادت مینماید وتااینکه‌احساس آرامی وخوشی‌باودست میدهد .



بهترین موقع غسل دادن کودك شب‌ها قبل از غذا میباشد که ازدوسالگی ببعد اگر هفته سه‌بار حمام دادن کودك صورت بگیرد مفید واقع می‌گردد .

(اگرموقع حمام‌دادن‌کودك‌گریه شدید توأم با کبودی چهره را سردهد حتما باید شستن را متوقف سازیدزیرا استخوانهای‌طفل‌نهایت‌ظریف حساس ونرم میباشد که اندك بی توجهی باعث شکستن ویا بر آمدن استخوانها می گردد.)

وقتیکه آبکشی طفل تمام شد فورا اورادر لای یك قدیفه کلان که تمام بدن اورا در بر بگیرد‌بپیچانید بدقت‌بدن، دستهاوپاهای‌کوچکش را خشك کنید .

باکمی‌زیتون‌یاروغن معدنی پوست بدنش را چرب کنید تا پوسته پوسته نشود مخصوصا قسمت تناسلی‌کودك بایدخوب پاك وتمیزگردد واگر کوچکترین سرخی پیداگرد باید با اسید بود یك شستشو داده شود ، لازم نیست بعداز هرشستشو پودر تلك به تمام بدن زده شود مگر به‌گردن، زیربغل و قسمت‌های‌تناسلی کودك پودر بایدزده شودتااز شاریدگی وسرخی جلوگیری گردد بعد لباسهای اورا بتنش نمائید.

وقتی می‌خواهید گوشهای کودك را پاك‌نمائید باید یك گوشه دستمال روی یاقدیفه‌را نم کرده و صرف قسمت بیرونی گوش را پاك نمائید اما باید به قسمت داخل گوش ابدا دست زده‌نشود ویا توسط چیز نوك دار پاك نگردد زیرا پرده گوش بسیار نازك وحساس بوده وبه کوچکترین فشار ویاعطسه‌وسر فه‌ناگهانی چیزنوك‌داربداخل گوش فرومی‌رود وسبب کری در کودك می گردد .

بینی‌کودك‌راهم در صورتیکه‌کثیف‌باشد ومانع تنفسی وی گردیده باشد بایك توته پنبه ویا تکه نرم بسیار آهسته پاك نمائید.

بعد از اینکه از غسل دادن لباس‌پوشاندن وپاك کردن گوشها وبینی‌طفل فارغ شدیدسرش راکمی چرب کنید طوری که چربی بپوست‌سرش برسد . بابرس نرم یاشانه‌ایکه زیادتیزنباشد سرش را برس یاشانه کنید .

بالاخره اورا در آغوش گرفته وباپستان ویا شیر چوشك هر طوریکه عادت دارد اورا شیر بدهید .وبگذارید که آرام‌بخوابد .

بعداز حمام در حالیکه کودك بخواب عمیق رفته باشد ناخنهای دست وپایش را بگیرید زیرا موقع خواب بهترین وقت برای گرفتن ناخن های‌کودك‌میباشد زیرابراحتی‌شما میتوانند کارتانرا انجام بدهید .

بقیه صفحه ۱۵

در محکمه چه خبر است...

زن گفت: برایت قسم میخورم‌که‌دیگرشوهر نمی کنم مقصد تو مرا طلاق بده .

مرد گفت: زن بیا از عریضه و عریضه بازی بگذر ومثل آدم سر خانه وزندگیت برگرد منهم هر چه تو بگویی قبول میکنم و بحضور قاضی صاحب تو به میکنم که دیگر مهمان بخانه نیاورم و اگر از نزدیك هاهم باشد اول اجازه تو را میگیرم دیگر چه میخواهی ؟تعهد شرعی می کنم .

زن‌گفت: من ترا می شناسم بمجر دیکه ازین دروازه پایت را بیرون بگذاری عهدت را می شکنی وهمان چیز یکه بودی‌میشی. بگومگوی شان بالا گرفت. ومیانجیگری قاضی محکمه هم سودی نبخشید و زن به حرف خود باقی ماند .

در آخر قاضی محکمه گفت ما اول‌کوشش میکنیم که در همینجا صلح کنند و در صورتیکه موفق نشد یم موضوع رسیدگی به قضیه اینجا از صلاحیت ما خارج وبحوزه محل سکونت شان تعلق می گیرد چون فعلامردندر کو هستان زندگی میکند به موضوع شان باید به آنجا رسیدگی صورت گیرد.

در همین‌موقع زن چادری دار دیگر با چهار کودك قدو نیمقد که بسیار زیباو صحتمند معلوم می شدند از در وارد شدند نا گفته‌نباید گذاشت‌که اطفال لباسهای‌خامك دوزی و گلدوزی شده پاك و تمیز هم‌بتن داشتند وشما در عکس هم بخوبی آنها را مشاهده کرده می توانید .

زن که تا آخر چادری خود را بلند نکرد نزدیك میز قاضی شده و با صدای گرفته گفت قاضی‌صاحب بعد از اینکه شوهرم زن دیگر گرفت‌ومارااز خانه کشید وبه‌خانهٔ پدرم فرستاد تا چند ماه خرچ و خوراك ما را میداد مگر حالا همه ما را بگردن‌پدر بی بضاعت وپیرم انداخته اطفال معصوم در پهلوی نان‌وغذا به کتاب و قلم هم ضرورت دارند تنها دختر کوچك بمکتب نیست‌بزرگتر ها صنف دوسه و اول هستند وبه اشیای زیادی ضرورت‌دارند جوری و ناجوری‌دارند چند بار عقب پدرشان نفر فرستادم و احوال دادم‌که احتیاج وپریشان هستیم مگر او هیچ‌بروی خود نیاورد و چنان‌درعیش خود غرق شده که فعلا جواب داده که‌دیگر باو کاروغرض نداشته باشم وتهدیدم کرده منهم ناچار عریضه کردم واینك آمده ام تاببینم چه‌می‌شود.

اطفالیکه بازن آمده بودند براستی به غنچه های گل شباهت داشتند و حیف آدم میامد که پدر شان‌چطور آنها را در کوچه رها نموده‌وپی عیش خود رفته است و ازاحساس مسوولیت بزرگ تربیت و پرورش جگر گوشه هایش غافل شده .

زن گفت :من زن قانع هستم در اوائل کمی پول میداد‌و خودم هم روز ها تانیمه های شب خیاطی می کردم و می فروختم وحالا هم می کنم مگر پوره نمی توانم آمده ام تا شما راه وچاره ای برایم بیندیشید و عریضه اش را تسلیم قاضی محکمه فامیلی نمود .

بقیه صفحه ۲۳

زن امروز ...

امروز به چشم سر مشاهده میکنیم که زن افغان این شهامت وقدرت را دارد که مهمترین وحساس ترین وظایف را به بهترین شکل آن انجام دهد و پیش ببرد . باید گفت که دیگر دوران انزوا برای زن گذشته است. زن افغان از طول تاریخ همیشه شهامت وقدرت خویش را ثابت ساخته وامروز هم نبوغ خویش واخلاقیت خویش و پشتکار ووظیفه شناسی خویش را ثابت ساخته است .

راهی را که امروز زن افغان در پیش‌گرفته به یقین راهی است که او را به سر منزل مقصود می رساند امروز زن افغان میداند که دوران نا برابری و تبعیض سپری شده واز حقوق مساوی با مرد بر خوردار است . از همین رو با فعالیت بیشتر و چشمگیرسهمی خود را در امر آبادی کشور ایفا می نماید . سهمی که امروز زن افغان در امر آبادی‌کشور خویش بعهده دارد خیلی خطیر و بزرگ‌است واز همین رو زنان کشور ما با آگاهی ودرایت وظایف محوله خویش را به شکلی پیش می برند که اجتماع از آن توقع دارد و به یقین در آینده نیز زنان کشور ما وظایف سپرده شده را به بهترین نحو انجام خواهند داد .

بقیه صفحه ۴۳

خلیج فارس

۲- دوره ظهور اسلام :

طوری که خوانندگان عزیز مستشعراند، شروع سلسله هخامنشی از حدود سال ۵۵۰ قبل از میلاد بوده است. درین تاریخ در مورد آنچه گفته شد، بشر در اثر اطلاعات ناقص خود از شکل زمین و عدم شناسایی طرق مختلف تصویر، هنوز توفیق نیافته بود که نقشه های علمی نسبتاً صحیح چه در خشکه و چه در دریاها ترسیم نمایند، لیکن درین دوره نوابغی بین ملل متمدن آن زمان در رشته جغرافیا و نجوم پیدا شدندکه راه تهیه نقشه های صحیح‌را هموار کردند و اصولی را شناختند ووضع کردند که با مختصر تغییرات هنوز هم قابل قبول و مورد استفاده است.

از روی اختلاف طول سایه ی شیئی که با رتفاع معینی بود در دو منطقهٔ اسکندریه وآسوان که فاصله ی آنها قریب ۸۰۰ کیلو متر است توانست طبق فرمول زیر محیط کره زمین را حساب کند.

کیلـــو متر ۸۰۰ = $7\frac{1}{2}$ (زاویه ی اختلاف موقعیت آسوان - اسکندریه)

کیلو متر ۴۰۰، ۳۸ = × = درجه۳۶۰

این اولین مرتبه بود که از روی قواعد علمی و ریاضی بکرویت زمین پی برده شد و تعجب درین است که محاسبه انجام شده بوسیله ی آراتوستنس بسیار بحقیقت نزدیك است. زیرا اندازه حقیقی محیط کره زمین ۴۰٬۰۰۰کیلو متر است.



نقشه جهان نمای بطلیموس

تعداد این جغرافیه دانهاو منجمین زیاد است و چون ذکر مطالعات و اکتشافات کلیه ی آنها درین صفحه به درازا می کشد به فشردهٔ کارهای انجام شده توسط دو نفر از آنها که شهرت جهانی دارند و تفحصات شان با نقشه خلیج فارس ارتباط نزدیك دارد می پردازیم.

الف :- «آراتوستنس» جغرافیه دان و منجم یونانی است و در شمال مصر (اسکندریه) مسکون بوده، او ضمن بررسی های خود متوجه شد که در فصل تابستان هنگام ظهر در منطقه ی «اسوان» امروزی آفتاب تا قهر چاه نفوذ کرده و کف آنرا روشن می کند، ولی در همان موقع سال و همان ساعت روز اشعه ی خورشید در شهر اسکندریه تا قهر چاه نفوذ نمیکند و کف آنرا سایه می اندازد.

چون هر دو چاه، دارای عمق مساوی ودر امتداد شاقول حفر شده لذا اختلاف مشهود، او را به تعمق واداشت و بالاخره چنین استنباط کردکه شکل زمین باید کروی باشد.

اراتوستنس در دنباله ی تفحصات خود

یکی دیگر از ابداعات این دانشمند بکار بردن عرض جغرافیایی است برای نشان دادن نقاط روی کره زمین که تا آن روز شناخته شده بود.

و برای معرفی آن تقسیمات محیطدایره (درجه و دقیقه) استفاده کرد. (توضیح آنکه طول جغرافیایی قبل شناخته شده بود) و وقتی ثابت شد که شکل زمین برخلاف فرضیه های بابلی ها و «همر» یونانی که آن مسطح می پنداشتند، کروی است آنوقت موضوع تازهٔ در علم جغرافیه و تهیه نقشه پیش آمد که عبارت بود ازنمایش سطح زمین که کروی است، بروی صفحه کاغذی که مسطح است بدون‌آنکه تغیراتی فاحشی در مسافات و سمت های نقاط کروی زمین ایجاد شود، برای این کار لازم گردید از انواع تصویر ها استفاده شود.

باین شرح اساس کلیه نقشه های که قبل ازین تاریخ تهیه شده بود.

«اراتوستنس» مجموعه ی مفصل از دنیای شناخته شده ی انروز را گـــــرد آوری نموده که در واقع پایه جغرافیایی علمی امروزی گردیده است. یك قطعه از نقشه هائیکه توسط نامبرده تالیف شده در شکل شماره (۴) ملاحظه میشود که برای اولین بار مدار ها و نصف‌النهار ها را طبق اصولی که حتی امروز هم‌متداول است ترسیم نموده وشامل نقشه ی خلیج فارس نیز میباشد.

بعد ازین شخص، جغرافی دانان ومنجمین آنروز، دنباله ی تحقیقات و تفحصات او را ادامه دادند و سعی نمودند تا آنجا که مقدور باشد نقشه های صحیح تری جهته‌استفاده‌ی بحر پیمایی (تجاری و جنگی) فراهـــم نمایند:

ب:- بطلیموس :

در حدود ۴۰۰ سال بعد از اراتوستنس و ۱۵۰ سال بعد از میلاد.

یك نفر ریاضی دان - جغرافی دان - منجم ونقشه نگار، بنام بطلمیوس درشمال مصر بوجودآمد... این‌شخص ازنظر تفحصات وبررسی های نجومی و جغرافی باندازه‌یی پیش رفت ومشهور شد که طبق نقشه‌های محققین این فن، تا پیدایش «کوپرنیکوس» یعنی قرن ۱۶ میلادی در دنیا ثانی نداشته است.

این جغرافی دان و نقشه نگار بی مانند زمان خود، تعداد زیادی نقشه از دنیای شناخته شده یی آن روز از روی مبانی علمی صحیح و با استفاده از گزارشهای دریانوردان و سیاحان ترسیم نمود. تعداد این نقشه ها تا ۲۷ قطعه شناخته شده است که شامل نقشه ی خلیج فارس نیـــــز میگردد.

وی در پیروی از «اراتوستنس» در کارهای خود طول و عرض جغرافیایی را بدرجه و دقیقه بکار برد و در جمیع نقشه‌های خود قریب ۸۰۰۰ نقطه ی شناخته شده‌از دنیای آنروز را بوسیله ی جمع آوری اطلاعات و یا مشاهدات نجومی مستقیم مشخص کرده و روی نقشه های ترسیمی خود محل آنها را نشان داده است.

بقیه صفحه ۱۴

رباب

مرگ‌استاد مرگی‌بود آرام وبی‌درد او همان گونه که آرزو داشته تا آخرین ساعات زندگی خود تارهای رباب رابه‌لرزه‌آورد ودل‌دوستداران هنررا از انبساط انباشت وهنوز چند ساعتی بیش از آخرین کنسرت وی در جمع دوستان هنر در گویته انستیتوت نگذشته بودکه ناگهان قلبش به‌درد آمد وچشمانش سیاهی کشید، استاد دست روی قلب گذاشت وبعد دریك لحظه کوتاه همه چیز تمام شد قلبی که‌هفتادو پنج سال تمام تپیده بود ناگهان از تپش باز ایستاد وروانش شاد باد.

ناتمام

بقیه‌صفحه۳۹

بحثی در...

را معلول آمیزش عناصر چهارگانه آب، باد خاك‌و آتش می پنداشتند. پروگرام درسی مدارس اروپایی از دایره علوم هفتگانه دستور زبان فن بلاغت، منطق، حساب، هندسه نجوم وفن موسیقی پا فراتر نگذاشت. اساتیذ علوم بـــه واقعیت های عینی جامعه وطبیعت توجهی نداشتند زیرا به عقیده‌آنها دانشمندان اعصار گذشته همه مطالب را توضیح وگفتنی هـا را گفته اندکه بد ینترتیب به نظـــر آنها دیگر پدیده نا منکشف وجود نداشت تا آنان روی آن به بحث و مذاکره می پرداختند. بنا بر آن ایشان پیوسته نظریات قدما رابر جویندگان علم ودانش با اصرار هرچه بیشتر تحمیل نموده وزیاده روی از آنرا جرم می پنداشتند.

صاحبنظران این دوره به مدار کهن افکار وعقاید گذشتگان چرخیده واز اظهار نظریات علمی عاجـــز بودند. در ین دوره تعلیم‌و تربیه بنا بر تقاضای محیط اجتماعی شکل خرافی داشت. صاحبنظران ودانشمندان قرون وسطی علل ازدیاد جرایم را در سر کشی وتمرد از اوامر قدرت های ماورا لطبیعه جستجو میکردند. انسانهای‌ایـــن دوره به جای آنکه قدرت دفاعـــی خویش‌را بر علیه دشمنان خارجی ونیرو های سر کشی طبیعت متوجه سازند همه قدرت وتوانایـــی شانرا متوجه قوه های باطنـــی شان که به شکل دیو، اهریمن و نفس سر کشی تمثیل می‌شد» گردانیده ودر بسی موارد به اساس عقاید خرافی که داشتند جهـــت غلبه براهریمن وشیطان بـــه ریاضت کشیدن وگوشه گیری از اجتماع پرداخته ومیکوشیدند باستفاده از این روشها به تزکیه نفس نایل گردیده وازین طریق جلو انحرافات وجرایم را بگیرند.

ناتمام



جواب به نامه های شما

سلام علیکم خوانندگان وهمکاران عزیز ! به امید سلامتی وکامگاری شما، میپردازیم به جواب نامه ها :

دوست عزیز راحله ابوی !

قبل از همه چیز از همکاریهای بی دریغانهٔ شما تشکر میکنیم وآرزو میبریم که همچــو گذشته این رشته را با مجله ژوندون محکم نگه دارید واز گزیده های ارسالی خویش غفلت نورزید .

دوست عزیز ، پیوسته از ارسال اشعار گزیده یی تان استفاده میبریم و استفــاده خواهیم برد ، اما ... مشروط بر اینکه در حین یادداشت گیری اشعار ودیگر مطالب انتخابی ، توجه مبذول دارید تا مطلب از پراگندگی وکاستی، بر کنار بماند و اثــر انتخابی را تمام وکامل باز نویسی کنید و درثبت کلمه ها وواژه ها دقت بیشتر بخرج دهید که از شتابزدگی دور باشد ... من باب مثال پارچه شعر بارق شفیعی را بصــورت درست وصحیح یادداشت نکرده بودید وقسمت های آن، از قلم افتاده بود که شعر را به سکتگی وحتی به‌بی معنی ساختن آن نزدیـك می ساخت که از سو یی به شعر شاعرلطمه میزندواز جهتی به شخصیت ادبی خودشاعر... گرچه شما قـصدی دراین زمینه نـدارید ولی عدم دقت وحوصله، اینکار را مینماید کـــه دریغا !

دوست عزیز جاوید ازفاکولته طب !

از لطف وسپاس تان تشکر میکنیم ، اینك مطلب ارسالی شما .

«قبل از هر چیز دیگر سلام های گـرم وصمیمانه خدمت تمام کار کنان مجله ژوندون تقدیم نموده، موفقیت وبهروزی شانرا دراموور محوله وبهتر شدن وخواندنــی شدن مجلــه خواهانم .

محترم مدیر مسوول مجله ژوندون ! شما دریکی از شماره های گذشته مجله مصاحبهٔ داشتید باظاهر هویدا خوانندهٔ رادیوتلویزیون که محترم هویدا نکاتی چند را در موردآواز خوان محبوب کشور که اکنون جایش در آسمان هنر وموسیقی خالیست یعنی احمد ظاهر مرحوم بیان نموده است کـه دور از حقیقت میباشد وبنابر خصومت شخصی ابراز داشته .

این برهمگان آشکار است که احمدظاهر هنرمندی بود که با آواز گیرا و رساوبا نغمه های شادی آفرین وبا سرود های غمگیــن و دلنشین در دل مردم جاداشت ودارد واکثــر علاقمندانش کسانی هستند که به جز آوازش وصدایی حنجره طلایی اش چیز دیگری در شان او جستجو نمی کنند و تنهـــا از آواز دلفریب او حظ می برند، اما ظاهر هویدا دلیل این همه محبوبیت وشهرت احمدظاهر راسوار شدن آخرین مودل موتر ویابدوش کشیــدن آرگن اش توسط رئیس رادیو میداند که این قضاوت هویدا در مورد احمد ظاهر کاریست نابجا وغیر قابل قبول .

چه اگر احمد ظاهر در آخرین مدل موتر سال سوار نمی شد ویا آرگــن اش ذریعــه رئیس رادیو بدوش کشیده نمــی شد آیـا حنجره‌اش صدمه میدید؟آیا علاقمندان آوازش بخاطر پول داشتن وموتر داشتن اش او را دوست دارند ؟

من نمی گویم که پول داشتن و موقعیت هایی مساعد در رشد استعداد هارول ندارد. درست است که یك فیصدی شرایط مناسب وخوب برای رشد و پرورش استعداد هارول دارد، امانه به آن اندازه ایکه ظاهر هویدا تمام موفقیت ها وشهرت احمد ظاهر را در زمینهٔ هنر وموسیقی دال برداشتن آخرین‌مدل موتر ویا موقعیت اجتماعی او می داند ولازم میدانم که به ظاهر هویدا، هویدا نمایم که این همه شهرت ومحبوبیت احمد ظاهــر در کشور ومنطقه جز آواز خوب ودوست داشتنی چیز دیگری نیست وچرا آقای هویدا بـاری در پروگرام قطی چرندیات خود در تلویزیون نمایان شدن احمد ظاهری چون احمد ظاهر محبوب القلوب جوانان رادرده نســل آینده غیرممکن دانست وچرا قضاوت آقای ظاهر ــ هویدا در روی پرده تلویزیون تا صفحهٔ مجله ژوندون اینقدر تفاوت داشته باشد که باری اورا در پرده تلویزیون به سکوی بلنــدی نشاند ودو باره او را بروی صفحه مجلــه ژوندون بر زمین زند، مگر آقای هویــدا میخواهد شکستی راکه از رقابت بااحمدظاهر خورده، جبران نماید ویا اینکه احمد ظاهر رادور دیده وچشم پت ودهن باز هر چه در ذهن داشته بیان کرده، مگر چـطور است ؟»

* * *

جواب نویس : بیادر تومیدانی وظاهرهویدا وهویدا میداند واحمد ظاهر ومن میدانم وکار های مجله نگاری !! اینهم شوخی جـواب نویس بودکه خدا کند مورد قبول طرفیــن دعوا نیافتد !!

دوست عزیز محمد حکیم هژیر تایپست.. دستگاه ساختمانی بنایی

بپذیرید سلام مارا .

از همکاری شما ممنونیم . عرض شود کــه تا هنوز نامه های بر شمرده شده به دست قلمزن این ستون نیافتاده است وگر نه‌پاسخ ارایه میداشتیم ودر زمینه چند کلمه یــی باهم میگفتیم وحل مطلب میکردیم ...اضافه شودکه نامه‌شما بامضمون(میانه‌روی) به اداره رسید واز گلایه‌یی شما هیچ‌رنجشی بمادست نداد و چرا بدهد ای برادر . هر که حــق آورد گوبیار ...

مطلب ارسالی شما را به متصدی صفحه جوانان میسپاریم که در صورت لزوم به‌چاپ بسپارد .

دوست عزیز جلال الدین چای فروش از مزار شریف .

* * *

هرکس که نامهٔ جلال الدین چای فروش رامیخواند به‌دیگران توصیه کند که اینگونه نکنند

* * *

برادر عــزیز ما تاکید ورزیده اند که این نامه باید چاپ شود تا پند و عبرتی باشد به دیگــران . مــا بــه پــاس دو ست عــزیــز ولایتی خود نامه را به همانگونه که هست به چاپ می سپاریم وخوانند گان را به خواندنش دعوت میکنیم ، او مینویسد :«جوان ۲۸ساله هستم ومـــدت ۸سال از ازدواجم میگــذرد و صاحب ۳طفل هستم . وضع اقتصادم بسیار خراب است ، نا گفته نماند که از مصارف ازدواج تاحال قرضدار وپریشان میباشم.

یگانه خاطرهٔ تلخم اینستکه‌مداخله خشویم در زند گیم مرا سخت رنج میدهد که مرا از پدر ومادر جدا ساخت ، خلاصه خرچ‌دیگ و کاسه ... ولی باز هم خوب نشد و خانمم نیز به گفته های خشویم میکند .

بار ها برایش گفته ام ، فکرت را به سرت بگیر و مرا جگر خون مکن . چون پیشه ام دکانداری است ، صبح که از خانه به طرف دکان میروم میگوید که برایم صد افغانی بکار است . من برایش پنجاه یا هفتادافغانی میدهم ولی خشم آلود میگوید که به پدرصد افغانی لعنت که برایم نمی دهی و یا شامگاــ هان که از دکان به خانه بر میگردم در حین خستگی و ماندگی میگوید صبح پول را کـم دادی کی خلاص میشوی و بسیار سخن های درشت و زشت میگوید که حتی قلم به‌نوشتن آن عاجز میماند . گرچه خانمم در خانه کدام تکلیف مثل خیاطی ورخت شویی و نان‌پختن ندارد ولباس را خیاط و کالا شویی ، مــی سازد و می شوید ونان را از بازار میخرم‌ولی سیالی وشریکی او به‌اندازهٔ است‌که دایم قرضدار میباشم ... گرچه موضوعات را باپدر ومادرش درمیان گذاشتم اما کدام فایده‌نکرد ویکی از روز ها مادرش گفت اگر دختــرم به تو کار نیست بما به کار است .

خوب خوانند گان عزیز خود قضاوت کنید که یك مادر طور مثال خشو مثل خوشوی من لازم است که به مقابل داماد و دختر خود چنین رویه کند ؟

چندین بار عزم کردم که ترك وطن نمایم ویا طلاق بدهم و یا کدام ... خوب آیندهٔاین سه طفلك معصوم و بد بخت چه خواهد شد؟ از شما خواهش می کنم که نامه ام را سر تاپا چاپ کنید که تا بعضی خشو ها به‌زندگی دخترشان مداخله بی جانکنند وآینده دختــر شانرا خراب نسازند وهم شما نیز دراین‌باره قضاوت عادلانه کنید ، به امید رهنمایی شما .»

برادر عزیز ! کلان ها بمان گفته اند که «کنــدو را پرارزن کو، آنگاه شوق زن کو» وچرا شما این ضرب المثل را مد نظرنگرفتید و قرض گردید و شوق زن نمودند و آنگاه که زندگی شما خراب است چرا لباس های خود و فرزندان و خانم تانرا به خشکه‌شویی میدهید آخر اینها که تکلیف نیست . اگر کسی لباس برای خود دوخته بتواند کــار بسیار پسندیده است واز این لیاقت خانم تان استفاده باید کنید لباس خو یشتن وشما را و فرزندان را باید بدوزد و نان پخته کند وبا شما با اشتهای زیاد بدور یك سفره‌بنشیند ودوستانه و عاشقانه نان بخورد ...

وقتیکه پول ندارید خانم محترم شما کار درست نمیکند که هر صبح از خواب بیدار شود و صد افغانی به یاد آورد که از جیب شوهر باید بگیرد . شما با یکدیگر درتفاهم برسید و ببینید آیا این پولهای را که خانم میگیرد به چه درد زندگی مشترك تان‌میخورد؟ مااز خانم محترم تان تقاضا میکنیم که داس به کلوخ تیز نکند و بهانه های بی جانگیرد ونگذارد که شیرازه خانواده از هم پاشیده شود وبه خشوی بزر گوار هم یاد آورمیشویم که اگر داماد تان زندگی نا میمون ونا مبارکی داشته باشد خواه مخواه دختر دلبند شمـــا نیز ازاین اوضاعی تیره وتار خانــوادگــی سهمی به خوشی نمی برد و روز و روز گارش با سیاهی آمیخته میشود وزند گیش تیره میگردد که آنرو زافسو س میخو ریــد و تاسف مینماید که چرا عاقل کند کاری که باز آرد پیشیمانی .

ما باز هم از مادر و پدر خانم شما تقاضا میکنیم که در روابط ورفتار خویش با شما تجدید نظر کند واجازه ندهد که مسایل‌بسیار پیش پا افتاده، زندگی شما وفرزندان شما را خراب بسازد، وبه سر حد جدایی و طـلاق بکشاند .

از شما میخواهیم که مشتاقانه با خانم و فرزندان تان زندگی نمایید وا ین اندیشه‌های نا بجا را در فکر نگذرانید که او را طلاق‌بدهید وخود ترك وطن گویید و فرزندان را رهـــا نمایید .

کوشش نمایید برای ایجاد فضای بهتــر خانوادگی از گذشت و حوصله مندی کار بگیرید واشتباهات خانم خویش را ، با خودش یکجا تصحیح نمایید واو را واقف‌بسازید که من آدم دکانداری هستم و بیشتر از این عاید ندارم که حیف و میل بی جا گردد و چرا همین مقدار پول را با سنجش درست مصرف نکنیم ما آرزو میبریم که بعد از این زندگی پرسعادتی رادنبال کنید وروابط بسیار حسنه ونیك میان شما وخانم شما وخشوی محتــرم قایم گردد که از جارو جنجال ها بر کنار گردید .

درخت دوستی بنشان که‌کام‌دل ببارآرد
نهال دشمنی بر کن که‌رنج بیشمار آرد

والسلام

مدیر مسوول : راحله راسخ‌خرمی
معاون : محمد زمان نیکرای
آمر چاپ : علی محمد عثمان‌زاده
آدرس : انصاری واټ ــ جــوار ریاست مطابع دولتی
تیلفون مدیر مسوول : ۲۶۸۴۹
تیلفون توزیع وشکایات :۲۶۸۵۹

دولتی مطبعه

شنبه ۷ سرطان ۱۳۵۹
۲۸ جون ۱۹۸۰
شمارهٔ چهاردهم
سال سی و دوم
قیمت یکشماره (۱۳) افغانی